An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

UNITED JEWISH FUND

چشم انداز®

CHASHM ANDAAZ®

No. 120 May 2005 شماره ۱۲۰ خرداد ۱۳۸۴ نیسان ۵۷۶۵

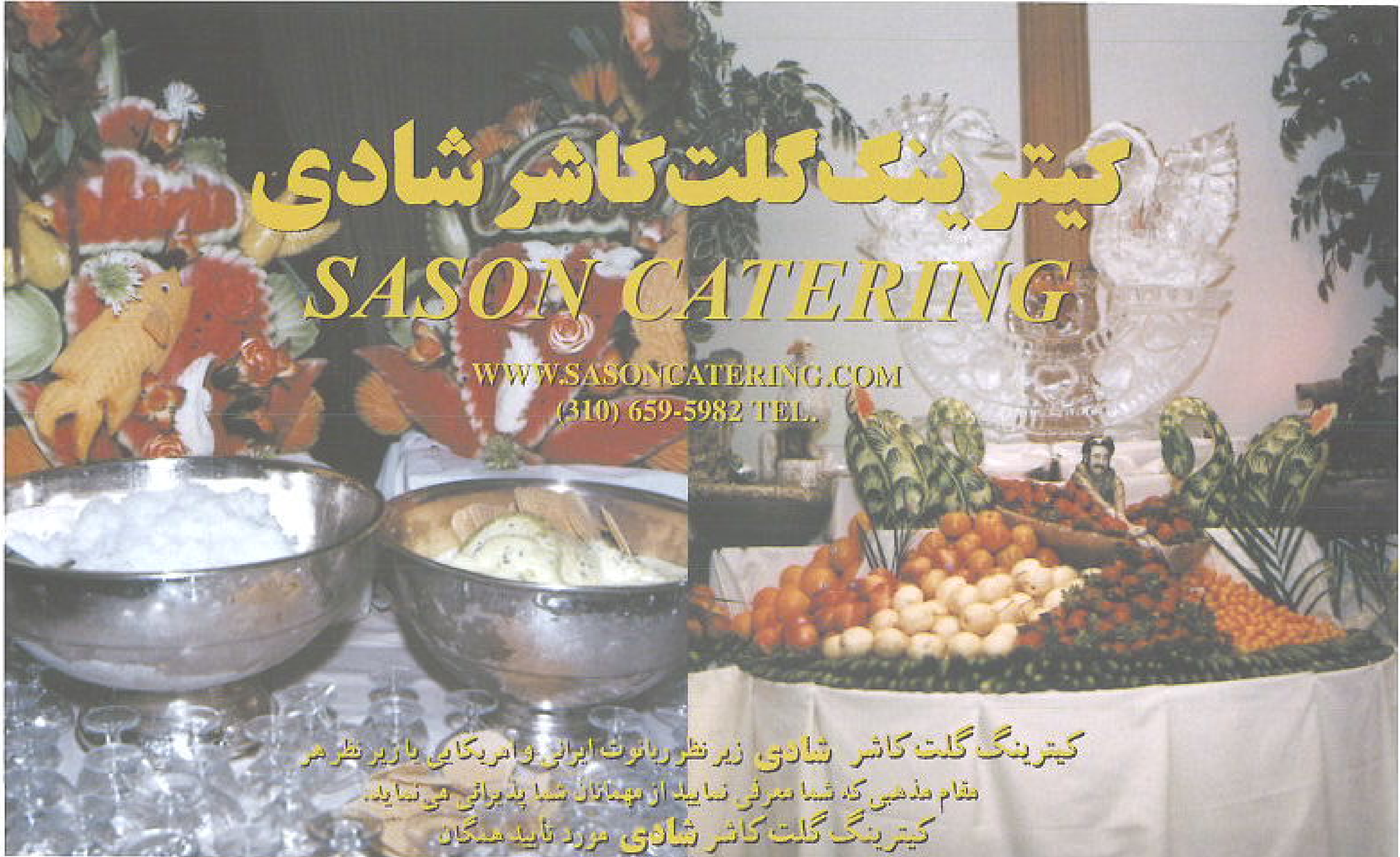
IRANIAN JEWISH CHRONICLE



بانوی مانده در مه!
کی می‌شوی درخشان
با بال‌های افشان
چون مهر آسیایی
در آسمان ایران

«مانی»

بهاء ۳ دلار





SASON CATERING

8626

West Pico

Boulevard

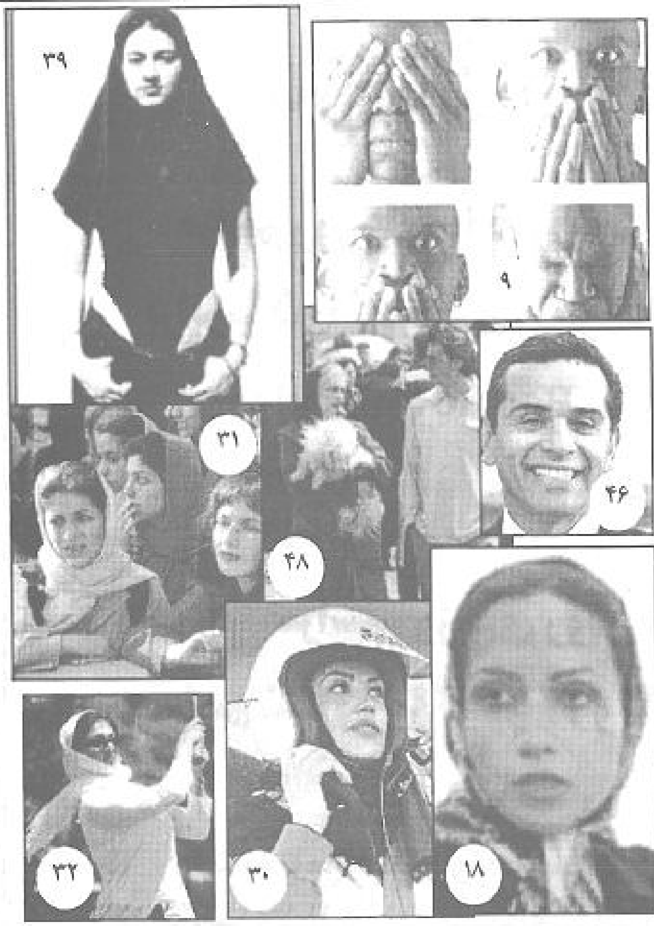
Los Angeles,

California

90035

Fax

(310) 360-0138



در این شماره می‌خوانید

Published by: IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION

P.O. BOX 3074

BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری

با همکاری: پروفسور امنون نتصر - ایرج فرنوش - گلریز امینی - دان نسیمی.

مدیر داخلی: لیلی کاهن روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا تایپ و صفحه‌آرائی: مینو حمودوت ۶۹۶۳-۶۶۶(۳۱۰)

با همیاری: اختر برلوا، سعید بنایان، فریدون فولادی و شهرام سیمان

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم انداز نیست. چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌ها و عکس‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی شوند. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:

تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳(۳۱۰) فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳(۳۱۰)

P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

هم قبیله عزیز:

این تازه ترین شماره چشم انداز را به عنوان هدیه ما پذیرفته اید و دارید میخوانید. چشم انداز، پر تیراژترین و معتبرترین نشریه ای که یهودیان ایرانی تبار آن را در سراسر دنیا میخوانند، سند پیایی هویت امروز ما در جهان است.

این نشریه را نه تنها ما یهودیان، بلکه دیگران نیز، نشانه ای قابل اعتبار از نحوه زندگی و تفکر جامعه امروز ما میدانند.

دست اندر کاران چشم انداز، این وظیفه انسانی و قومی خود را به رایگان انجام میدهند و با صرف وقت و انرژی که میتوانست باعث درآمد بیشتر در تجارت شخصی و یا گذراندن با خانواده بگذرد، این نشریه را در دسترس عموم میگذارند تا جامعه بی نام و بی هدف نمیرد.

با پرداخت مبلغ اندکی، مشترکین این نشریه، چشم انداز را به طور مرتب و دائمی در محل کار و یا خانه خود، دریافت میکنند.

شما هم میتوانید علاوه برای دریافت چشم انداز، آن را برای عزیزان خود در سراسر دنیا آبونه شوید.

دوستداران بسیار عزیز بیمارستان شعره صدق

با نهایت سربلندی و افتخار مراتب زیر را به اطلاع عموم خواهران و برادران و دوستداران بیمارستان شعره صدق که در گذشته به این بیمارستان کمک مالی نموده اند میرساند:

۱- تعداد مراجعه کنندگان به اورژانس (Emergency) در سال قبل بیش از پنجاه و شش هزار نفر بوده است.

۲- تعداد اطاقهای امرجنسی که هفتاد تخت میباشد یکصد و چهل درصد اشغال بوده است.

۳- در سال گذشته بیش از بیست و پنج هزار نفر از مبتلایان به بیماریهای قلبی در این بیمارستان تحت معالجه قرار گرفته اند.

۴- همچنین در سالهای گذشته بطور متوسط سالیانه بیش از دو هزار و پانصد عمل جراحی قلب انجام شده که در سال قبل بیش از دو هزار نفر از آنها که تعداد بسیاری از آنها در معرض خطر شدید بودند شفا یافتند.

۵- بایستی یادآور شد که پیشرفتهای چشمگیر این بیمارستان در مورد عمل جراحی قلب در سالهای اخیر با استفاده از وسائل ابداعی و اختراعی جدید توسط ربات از طریق ماهواره برای بیش از ششصد پزشک متخصص قلب در گردهم آئی در شهر واشنگتن پخش شده است.

۶- پروژه های جدیدی در دست اقدام است که بیشتر فعالیت های بیمارستان از این به بعد روی عمل جراحی سرطان ریه انجام خواهد گرفت و جانهای بسیاری از خطر مرگ نجات داده خواهد شد.

۷- در سال جاری قرارداد رسمی بین ارتش دفاعی اسرائیل (IDF) و بیمارستان به امضاء رسیده و طبق آن کلیه کارکنان ارتش و همهٔ سربازان ارتش (جوانان ۱۸ سال تا ۲۱ سال) را چه در شرایط اضطراری و چه غیر آن که در بیمارستان امکان آن میسر باشد پذیرائی و تحت درمان قرار گیرند. (From orthopedic to IVF)

(تبصره، بیمارستانهای ارتش دفاعی اسرائیل از لحاظ معالجه از امکانات کافی برخوردار نمیباشند).

۸- با کمال مسرت و خوشوقتی به اطلاع میرساند که برای پروژه های جدید و نیازمندیهای لوازم طبی پیشرفته در بخش قلب بیمارستان مبلغ سه میلیون دلار مورد احتیاج است که خانواده جسلسون (Jesselson Family) و بنیاد فورچ هایمر (Forchhimer Foundation) با سخاوت و علو طبع مبلغ یک و نیم میلیون دلار آنرا تعهد کرده اند (Matching Gift).

بار دیگر دست خود را بسوی شما عزیزان، خیرخواهان و سخاوتمندان برای کمک دراز نموده و برای بالا بردن سطح بهداشت در کشور ایسرائل و نجات جان انسانها به این بیمارستان که در قلب یروشالیم پایتخت ابدی کشور ایسرائل قرار گرفته مساعدت خود را ادامه داده و جان بسیاری را از مرگ حتمی نجات دهید.

قبلاً از همکاری و شرکت شما در ادامه این امر خیر قدردانی میشود.

از اسرائیل دیدن کنید - از شهر یروشالیم دیدن کنید - تمنی اینکه از بیمارستان شعره صدق بازدید نمائید.

Please Visit Israel – Please Visit Shaare Zedek Hospital

ژاک هارونیان

عضو کمیته اجرائی بین المللی یروشالیم

Trustee: City of Jerusalem





نوشته: داریوش فاخری

در جستجوی چه بودیم که به این جا رسیده ایم

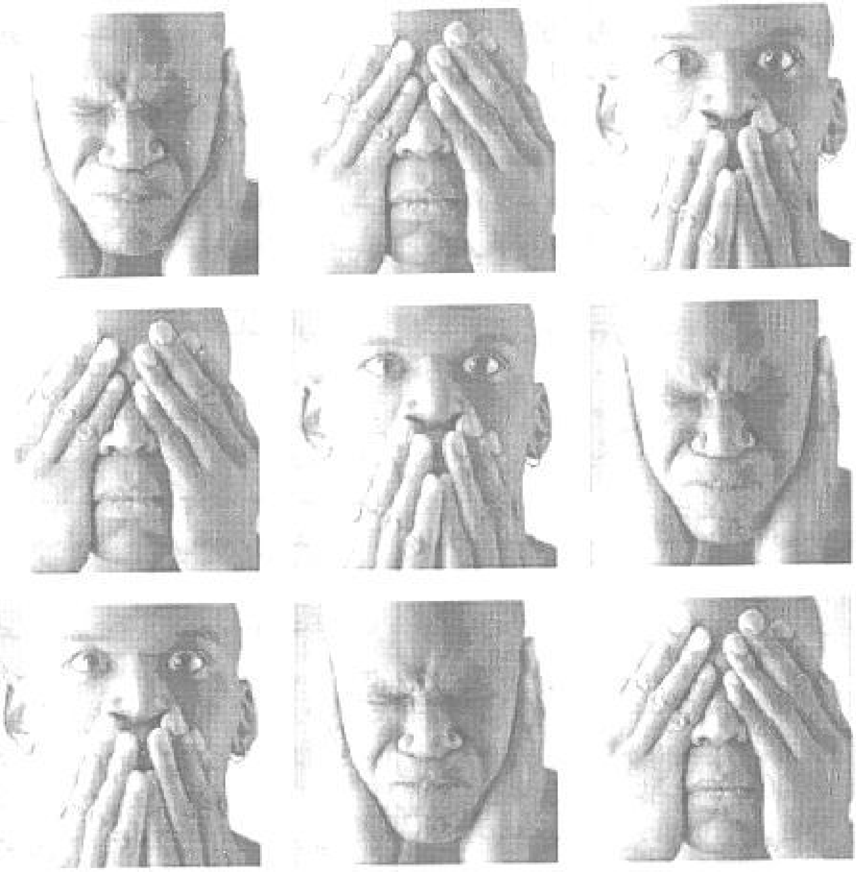
چشم ها را باید شست، جور دیگر باید دید

"سهراب سپهری"

یهودیت، هم آزادی و مسئولیت فردی را می شناسد و ارج میدهد و هم سرنوشت و عملکرد اجتماعی را. در این میان هر دو را قابل اثرگذاری بر یکدیگر میداند. هم فرد از جامعه شکل میگیرد و هم جامعه از انسان. پس بی جا نیست که سرنوشت و بقای هر دو وابسته به دیگری است. در این میان وظیفه یک انسان یهودی دو جنبه ای است و از این لحاظ خطیرتر.

برای من، یهودیت مجموعه و ترکیبی است پیچیده ولی شیرین. مرا متعلق به سنت و قوم و تاریخی میکند که مرا به امروز رسانیده و مجموعه عقاید و ارزشهای انسانی ای میباشد که پایه و زیربنای بنائی است که نظام اجتماعی و فرهنگی همراه با عقاید دینی من، در اطاق اطاق آن جای دارد.

بعنوان یک روزنامه نگار، یک رهبر اجتماعی، پدر یک خانواده و عضوی از این جامعه، چون اعتقاد دارم که سرنوشت جامعه، سرنوشت من و فرزندانم هم است، فرداً اشتباهات و کمبودها را مینویسم و تذکر میدهم، چون تنها از این راه میتوان پر بارتر شد و به مقصود الهی رسید. اگر کسی را مانع رشد، بهبود و بروز ارزشهای والای انسانی ببینم،چون خدا و یهودیتی که من میشناسم از من میخواهد که ساکت ننشینم، پس تذکر میدهم. این بی احترامی نیست بلکه نشانه ای



از وجدان بیدار است. به نظر من، تنها کسانی این عمل را بی احترامی میدانند که منافع مالی و موقعیت اجتماعی خود را در خطر بینند.

دو شماره پیش از ربای اعظم پیشین سفارادیهای ایسرائل، **ربای عودیا یوسف** نوشتم. توضیح دادم و با استناد به اخبار و مطبوعات کشور آزاد و دموکرات ایسرائل، خطرات سخنان گاه زهرآگین او و نتایج دهشتناک این سخنان را یادآور شدم. نوشتم از و برای کسانی که بجای آنکه در پی تحصیل دین بروند و خود مسئولیت زندگی شخصی و فردی خود را در دست بگیرند نادانسته افراد مذهبی را تا حد قدیسین بالا میبرند،نوشتم تا مبادا نااهلی از بی سوادی دینی کسی استفاده نکرده و اراده خود را جانشین اراده او نکند. که این عمیقاً و اصولاً مخالف بنیان تعلیمات یهود و ناقض عصاره یهودیت است.

در پی این نوشته چندین ربای جامعه در برنامه مذهبی صبح روز شبات از بالای منبر تعلیم و در برابر تورا، مرا **"ضد دین"** نامیدند. چون در این کنیساها اکثریت با نشریه چشم انداز آشنائی ندارند. (چون یا آن را آبونه نیستند و یا اینکه بخاطر حکم ربای کنیساهای منطقه پیکو، این نشریه خواندنش حرام است)، نمیدانند که این نشریه بیش از هر ربای و کنیسایی مقالات بیشماری درباره یهودیت - تعالیم و زیبائی، اعتلاء و اعتبار آن نوشته است. نمیدانند که من و همکارانم دستمزدی از این کار نمیگیریم (برخلاف ربای این افراد) و خدای ناکرده پاداش معنوی ای جز بهبود جامعه مان نیز مد نظرمان نیست، پس حرف ربای را ممکن است دربست قبول کنند. این عمل ربای ها خلاف دستور اکید تورا است که میگوید: **"سنگ جلو پای شخص کور نگذار"**. ربای های متعددی این دستور تورا را گمراه کردن انسانها معنی کرده اند.

تنها تفاوت بین مقالاتی که من مینویسم و یا از بزرگان یهود انتخاب میکنم تا در نشریه چاپ شود، یا کسانی که نمیخواهند که من کمبودها و اشتباهاتشان را به آنها تذکر بدهم،درک متفاوت ما از دین است. من به آنها شرط بلاغ را میگویم و آنها ملول میشوند.

بگذارید درک خودم را برای باری دیگر توضیح بدهم.

یهودیتی که من میشناسم ترکیبی است از آنچه که خوانده ام، دیده ام و زندگی شخصیتهای ایده‌آل من است که در بزرگان قومم و دنیا دیده ام. برای من **ربای عودیا یوسف** و دیگرانی پائین تر از او به آن اندازه اعتبار دارند که حرفشان با عملشان یکی باشد. در **تلمود** (براخوت ۶۲ الف) میخوانیم که **ربی اکیبا**، ربی جاشوا را هر جا که میرفت تعقیب میکرد که رفتار او را ببیند. یکی از بزرگترین کبالیستها، **ربای ساراس**، میگفت که با **ربای داو باثراز متریچ** سفر کرده، نه آنکه تفسیرات تورا از او یاد بگیرد، بلکه ببیند که او چگونه بند کفشش را میبندد.

من این افراد را بالاتر از هیچ انسانی نمیدانم و آنها نیز نباید این احساس را بکنند و توقع آن را داشته باشند. من زندگی این رهبران مذهبی را کامل نمی بینم. آنها نیز چون هر انسان دیگری دارند مراحل زندگی شخصی خودشان را طی میکنند و بایستی چون مُشه و دیگر بزرگان یهود دایماً در راه تکامل خود بکوشند.

مولوی چه زیبا توصیف کرده:

نام فرعون نگیرم که دهان گنده شود
نور موسی ست روان در تن همچون طورم

زندگی مُشه بهترین نمونه این حرف من است. تورا، مراحل تکامل انسانی او را به روشنی نشان میدهد. او در اول **تورا** یک مرد خشن و عصبانی، مهاجم و ترسو بوده ولی در آخر تورا تبدیل به یک معلم و معلم اخلاق برای تمامی جهانیان شد. ما هرگز او را یک سوپرمن به حساب نیاوردیم. با آنکه قهرمان اصلی رهایی مصر برای یهودیان بود ولی در **هگادا** اسمی از او برده نشده است تا همیشه یک انسان بماند. بزرگی فقط از آن خداست. مُشه **"چون خدا"** بود ولی همیشه یک انسان ماند و ملکوتی نشد.

یهودیتی که من میشناسم، مرا با خدایی روبرو میکند که حرف درست انسانها را گوش میدهد و اطاعت محض از آنها نمیخواهد و میخواهد که چون مُشه به بالا ترین درجه خود آگاهی برسند. او در برابر اعتراض مُشه به حرف خود، تصمیم خود را عوض میکند و میگوید که "نه پدر برای جرم فرزند و نه فرزند بخاطر جرم پدر کشته شود". در جنگ Sihon نیز به مُشه میگوید: **"حرف خودم را پس میگیرم و حرف تو را میپذیرم و این را به نام تو در تورا ثبت میکنم"**. **ربای شول وایتز در این رابطه نظر میدهد که "این شکست خداوند و پیروزی انسان نیست. بلکه این یک همکاری بین ملکوت و انسان است"**. خدای یهود، بر خلاف اسطوره های یونانی - شاهان جبار و ظالم زمان، زورگو نیست. خدای یهود به قضاوت فرزندانش و مغز و آگاهی آنان اهمیت میدهد.

یهودیتی که من میشناسم، در **زوهرش**، دختر فرعون را **شخینا** میداند که در صورت او ظاهر شد تا با نجات دادن **مُشه** به اشک و غم و حسرت یهودیان اسیر مصر پایان دهد. دختر فرعون غیر یهودی را تجلی شخینا میداند! چرا که خداوند بین فرزندانش، چه یهودی و چه غیر یهودی فرق نمیگذارد. یهودیتی که من میشناسم در آن اوراهام خداوند را خطاب کرده و به او میگوید: **"آیا نباید قاضی عالم قضاوتش عادلانه باشد؟"** و خداوند از او دلگیر نمیشود. چگونه یک ربای از نوشته من دلگیر میشود؟ یا در مجلسی وقتی مرا میبینند از من روی بر میگرداند؟

حرف من ساده است. حرف من این است. در این سرزمینی که انتخاب کرده ایم تا در آن زندگی کنیم، هیچ گروه و دسته ای تمام جوابها را ندارد. هر اشتباه ما و هر عدم همکاریمان با یکدیگر باعث خواهد شد که فرزندانمان بیشتر از امروز تاوان سخت آن را بپردازند. سالهاست گفته ام که هیچ کس و گروهی تمام وسایل نبرد را در برابر هجوم سهمگین و مدرنیزم این جا را ندارد. گفته ام و به آن عمل هم کرده ام. سازمان سیامک تنها سازمانی است که با مجتمع فرهنگی ارتص و بنیاد نریا یومطوبیان کاملاً دست در دست هم گذاشته اند و یک سازمان شده اند تا مشکلات جامعه را حل کنند. آیا روزی شاهد پیوستن دیگران به این گروه و یا گروههای دیگر خواهیم بود؟ آیا کنیساهای کوچک و متعددی که در کنار هم قرار دارند، و همه مذهبی صرف اند با هم متفق خواهند شد و درهای خود را برای یکی شدن با هم، خواهند بست؟ جلو هزینه های سرسام‌آور را خواهند گرفت؟ و درس یکی بودن قوم یهود را عملاً به شرکت کنندگان خود خواهند داد؟مگر تفیلا چه فرقی دارد که هر سه دکان در میان در خیابان ونتورا و پیکو باید با تعداد قلیلی کنیسای خودشان را از دیگران متمایز کنند؟ آیا خدا این را میخواهد؟ آیا این آرزوی مُشه، برای قومش بود؟

بدبختانه این تفاوت قائل شدنها تنها شامل افراد و دسته هایی از اجتماع ما نمیشود که در امور مذهبی بیشتر مشغولند. این انزوا طلبی و ترویج جداسازی یهودیان از یکدیگر به جامعه سکولار ما هم تعمیم داده

شده است. جامعه شناسان آن را **"دوست نداشتن کسانی که مثل ما نیستند"** می نامند.

در چند هفته گذشته همسر و پسر ربای اعظم و فعلی سفارادیهای ایسرائل متهم شده اند که باعث شده اند پسرک بسیار مذهبی ای از محله مذهبیون افراطی بنه براک به شدت زیر کتک قرار گرفته شده و مجروح و مضروب شود. جرم این پسر این بود که با دختر ربای اعظم طرح دوستی ریخته و آن دو خیال ازدواج با یکدیگر را داشته اند. به گفته خبرنگاران و مدارک پلیس، مادر دختر، (همسر ربای اعظم سفارادی)، به پسر سی ساله اش زنگ میزند و ماجرا را به او میگوید، پسر ربای با دوستان عربش، پسرک ۱۷ ساله یهودی را میدزدند، به دهکده عربها میبرند. موی سر او را که بخاطر دستورات دینی نمیتراشیده، میبرند و کیپای سر او را لگدمال میکنند. سپس او را به خانه ربای (که در آن زمان خارج از کشور بوده) می‌آورند و باز هم به شدت کتک میزنند. پلیس ربای را مقصر نشناخته، اما همسر و پسر ربای اعظم سفارادی را با قید ضمانت و تا روز محاکمه آزاد کرده است.

آیا تعلیمات یهود این را از ما میخواهد؟ به جایی رسیده ایم که برای ازدواج دو یهودی با یکدیگر پیرهن چاک میکنیم!! آیا گفتن این اخبار نشانهٔ ضد دین بودن است یا وجدان بیدار جامعه؟ مینویسیم تا کسی از دین زیبای یهود استفاده شخصی نکند. تا جامعه مان به قهقرای فعلی افراطیون مذهبی کشورها و اقوام دیگر فرو نرود.

مسیر عشق در تورا نفرت ورزی به برادر نیست بلکه بحث کردن با یکدیگر و بهتر کردن وضع موجود است. در تورا به ما یاد میدهند که **"همنوعت را چون خودت دوست بدار؟"**. ما نباید در انزوای زندگی مذهبی خود پیله کنیم و زندگی اجتماعی قوم مان را نیز از آن راه منزوی نمائیم.

یهودیت یا "همه اش یا هیچی" نیست. نخمونید، فیلسوف و معلم بزرگ تورا از Naval Bi-Reshut Ha-Torah حرف میزند. از کسی که خودخواه،خشن و کمال نایافته است ولی عمل خودش را از طریق دین موّجه نشان میدهد چون کاملاً قوانین تورا را عمل میکند. میمونید هم این عقیده را قبول دارد که یک شخص میتواند کاملاً به قوانین تورا عمل کند ولی خودپسند و متکبر، بی ترحم و بد رفتار با مردم، عصبانی و مغرور باشد. هر دوی این بزرگان یهود، اعتقاد داشتند که این نوع آدمها کاملاً و دربست قادر به درک اصل و جوهر یهودیت نشده اند.

دین یهود در هلاخا خلاصه نمیشود. هلاخا شرط لازم هست، ولی کافی نیست. ما علاوه بر هلاخا، هگادا، تعبیرات و

قصه ها،تفسیرات و نظریه های اخلاقی داریم. یهودیت از ما میخواهد که در پی قدرت نباشیم - در پی پول دار بودن صرف نباشیم. در پی نفوذ داشتن بر دیگران نباشیم. در پی محبوبیت عامه نباشیم. یهودیت از ما میخواهد که مقدس باشیم - قدوسیت فردی و جامعه تنها در پی طی مراحلی که تا روز مرگ هر انسان ادامه دارد، بدست می‌آید. قدم به قدم، روز به روز، هفته به هفته، ماه به ماه و سال به سال.

میل شدید داشتن به کنترل کردن دیگران یک غریزه بد انسانی است که باید با آن جنگید، نه یک وظیفه دینی. رهبر مذهبی ای که در این راه قدم برمیدارد و باید به زوهر و کبالا مراجعه کند.

مولوی میگوید:

ببُرای عشق چو موسی! سر فرعون تکبر
هَله فرعون!بَه پیش آ که گرفتم در و بامت
همه تسلیم وَخُمش کن، نه امامی،تو ز جمعی
نرسد هیچ کسی را به جز این عشق امامت

ربای جوناتان سَکس، ربای اعظم یهودیان انگلستان، گفته بود که گذشته دارای دو عنصر مهم است. چه اتفاقی افتاده و چه معنی در این اتفاق نهفته است. او مینویسد درک یهودیت از زمان، انقلابی بود. برای اولین بار انسان به این درک رسید که خداوند کهکشان را بر اساس آزادی عمل خلق کرده است و انسانها را به شکل خودش و با اختیار عمل - پس بر این اساس این فرد انسانی میتواند شکل دیروز نباشد - و اگر انسان خودش را عوض کند میتواند محیط و جهان خودش را عوض کند. با درک این موضوع از نظر فلسفه یهود، زمان فضای تغییر شد و تاریخ بر خلاف اسطوره (که همه چیز در آن بسته به سرنوشت و غیر قابل کنترل انسان است) شکل گرفت.

این نوع زندگی شایسته، مناسب، ایده‌آل یهودی است و از فرد یهودی انتظار میرود - ما باید به قول ربای سَکس زندگی را به جلو زندگی کنیم و به عقب درک کنیم. برخی افراد در جامعه ما از دیگران میخواهند که تنها در گذشته زندگی کنند و با منزوی کردن خود و عده ای چون خود، از دیگران در اجتماع فاصله بگیرند.

بت پرستان، **اوراهام آوینو،** همراهان و معتقدانش را IVRI صدا میکردند، یعنی آن طرف رودخانه ای ها - یعنی قومی جدا از مشرکین و بت پرستان.

افسوس، که برخی از پاره های تن ما،آن طرف رود اجتماع امروز ما می ایستند و خود را از دیگران جدا میسازند. امید و ترس همراهانشان را برایشان شکل میدهند. ماشیح را میخواهند بیاید ولی نمیدانند یا نمیگویند که او وقتی می‌آید که صلح در جامعه باشد و ما معنی اتفاقات گذشته قومی مان را درک کرده باشیم.

باز از مولوی است:

پیش مکن تو دود را، شاد مکن حسود را
وه که چه شاد میشود، از تلف وجود من

ما میتوانیم، باید و وظیفه داریم با هم بحث کنیم. جای تردید نیست که دید و برداشت ما از دین و راهی که برای آینده جامعه می بینیم از هم جداست. من باز از زبان مولوی میگویم:

بده می گر ننوشم، بر سرم ریز
و گر نیکو نگفتم، ماجرا کُن

بزرگی، جائی گفته بود: انسانها زبان خداوندند. برای حرف زدن هرگز دیر نیست. حرف زدن ما را به هم و به خدا نزدیکتر میکند.

شالم

برنامه محبوب

ناهار بازار بانوان ارتص سیامک

سه شنبه ۱۲ جولای

همراه با موزیک و پذیرائی ناهار

در این برنامه میتوانید از غرفه های مختلف و اجناس جالبی که

با قیمتهای بی نظیر عرضه میشود دیدن و خریداری کنید.

صاحبان مشاغل میتوانند برای ارائه کار و حرفه خود با

دفتر سازمان تماس حاصل نمایند.

تلفن اطلاعات و خرید بلیط ورودی برای این برنامه

(۸۱۸) ۳۴۲-۹۳۶۰ . (۸۱۸) ۳۴۲-۹۳۰۳

(۳۱۰) ۸۴۳-۸۴۶۹

این برنامه توسط کمکهای سخاوتمندانه بنیاد ثریا بومطوبیان میسر گردیده است.

تنظیم: لیلی کاهن

گزارش سازمان ارتص سیامک

بدون کمک این فرشتگان کارهای خیریه ما برای اجتماع انجام نمیشد



خانم و آقای نعمت اله گادی - ژوبین برال - الی تابان - شارون کشفیان - اریک استرن - یوسف صرافیان - ژیلبرت فرزادفر - آقای صراف - آقای ابراهام امانوئل - Amerian Dental Center - Law Offices of Burg and Brock - لاله زار نعیم - منوچهر روحی - Krian Internation Trading - Italo Leather - ناصر شیرازی - یحیی یاشار پور - جاوید جواهر فروش - شهاب ساسونیان - مهرزاد سلیمانی - ارسلان دخانیان - هوشنگ کاهن - فریده کهن - یعقوب نباتی - ژاکوب کاهن زاده - ژاکوب تابان - خانم و آقای ابرامز - سعید ساسونی - آقای مبصری - Nohels Neurodiagnostic Medical Group

جشن روز مادر:

روز شنبه نهم آپریل جشنی به مناسبت روز مادر با شرکت مادران و فرزندان آنها در مدرسه ارتص آلیانس برگزار گردید. در این جشن فرزندان برای مادران هدیه تهیه کرده بودند که به آنها اهداء کردند و در این جشن از مدعوین با چای و شیرینی پذیرائی بعمل آمد.

روز استقلال اسرائیل:

در روز یکشنبه ۱۵ ماه می مدرسه ارتص آلیانس در برنامه ای که به مناسبت روز استقلال اسرائیل در پارک Woodly برگزار



شده بود شرکت و غرفه ای برای شناسایی هر چه بیشتر ارتص آلیانس بر پا داشتند که با استقبال تماشاگران روبرو شد. از خانم **رویا فاخری - داریوش فاخری - منیژه یمطوبیان - لیلی کاهن - مینو حکمتی - تامارا صداقتی - مینا دانش پناهی - فیروزه لوی حئیم و لیندا خلیلی** به لحاظ همکاری و همیاری صمیمانه متشکریم.

بحث آزاد جوانان با خانواده:

در تاریخ یکشنبه ۱۵ جون از ساعت ۱۱ تا ۳ بعدازظهر در مجتمع فرهنگی ارتص سیامک برنامه بحث آزاد با جوانان انجام شد. در این برنامه **آقای داریوش فاخری** با بحثهایی راجع به ازدواج در جامعه و مشکلات این برنامه را هدایت کردند که با استقبال خوبی برگزار گردید.

شب شبات پارتی:

مجتمع فرهنگی ارتص سیامک سومین گردهم‌آئی خانوادگی جمعه شب خود را با شکوه هر چه تمامتر برگزار کرد. این برنامه که با شرکت کلیه افراد خانواده از پدربزرگها و مادر بزرگها و خردسالان تشکیل میشود یکی از مهمترین و جالبترین گردهم‌آئی است که با پذیرائی شام و موزیک و چای و قهوه و شیرینی برگزار میگردد. تشکری داریم از **آقای الیاهوزاده** که شراب شب شبات را هدیه کردند.

برنامه آینده ناهار بانوان:

برنامه محبوب ناهار بانوان همراه با بازار ارتص سیامک در روز سه شنبه ۱۲ جولای همراه با موزیک و پذیرائی ناهار میباشد که کلیه این برنامه ها توسط کمکهای سخاوتمندانه بنیاد نریا یومطوبیان میسر گردیده است.

شب کازینو:

در تاریخ شنبه ۲۳ جولای برنامه با شکوه Casino Night در سالن با شکوه و زیبای ارتص سیامک برگزار میگردد. این برنامه از ساعت ۸ شب تا نیمی از شب ادامه خواهد داشت. ورودیه برای شرکت در این برنامه ۶۰ دلار و در شب برنامه ۷۵ دلار میباشد. با توجه به استقبال کم نظیر دفعه قبل و محدودیت جا کارت ورودی خود هر چه زودتر تهیه فرمائید.

سمینار مبارزه با مواد مخدر:

در روز یکشنبه ۷ آگوست ۲۰۰۵ در ساعت ۵ تا ۷ بعدازظهر در یک گردهم‌آئی در سالن ارتص سیامک طرز مبارزه با مواد مخدر و سایر اعتیادات و مؤثرترین راههای پیشگیری از اعتیادات و بهبودی از آن را به عموم آگاهی میدهند. سخنرانان مهمان





آقای داریوش فاخری - دکتر شمسیان - آقای دارا آپایی میباشند. برای اطلاعات بیشتر با تلفنهای: ۹۳۶۰-۳۴۲ (۸۱۸) و ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰) تماس حاصل فرمائید.

تفسیر پاراشای هفته:

کماکان هر شنبه صبح از ساعت ۱۲ تا ۲ بعدازظهر ادامه دارد. این جلسات که در محل مجتمع فرهنگی ارتص سیامک برگزار میگردد توسط خانم گیلا نیسان اداره میگردد برای شرکت در این برنامه با تلفنهای ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰) و یا ۹۳۶۰-۳۴۲ (۸۱۸) تماس حاصل فرمائید.

پخش مواد خوراکی:

طبق برنامه هر ماهه سازمان ارتص سیامک به **۴۵ خانواده کوپنهای غذائی داده میشود** که این خانواده ها میتوانند از فروشگاههای Sina کوشر مارکت (آقای فرج اله)، Livonia مارکت در پیکو قصابی و کیو مارکت و گلات مارکت در ولی مواد غذائی خود را تهیه فرمایند.

در تاریخ شنبه ۱۴ می آقای جاشوا نوری برمیتصوا شدند. به ایشان تبریک میگوئیم.

تولد نوزاد جدید را به ژاکلین و سایمن ساچی تبریک میگوئیم.

و با تشکر فراوان از این خانواده ها که کیدوش آن هفته را اهدا فرمودند. خانواده های **فریبرز نوری - سایمن ساچی - مظفر کوشکی - خانواده نباتی و رازی.**

***غرضم در وهله اول وارسیدن این نکته است که در زبان و فرهنگمان به زن چگونه برخورد میکنیم؟ آیا برابر بودن زن و مرد را در عمل پذیرفته ایم یا نه و اگر پاسخ به این پرسش ساده منفی باشد، بدیهی است که دیگر نمیتوان از جامعه و فرهنگی دموکراتیک سخن گفت و نه از کوشش برای رسیدن به جامعهٔ مدنی.**

زن در فرهنگ ایران



■ نوشته: احمد سیف

پنجشنبه ۲۰ اسفند ۱۳۸۳ - ۱۰ مارس ۲۰۰۵

در ایران، مانند هر جامعه دیگر، زنان نصف جمعیت کشور را تشکیل میدهند. با بیش و کم تفاوتی این وضعیت همیشه در جوامع بشری حاکم بوده است. ناگفته روشن است که شیوهٔ برخورد به زن در زبان و فرهنگ و قوانین هر جامعه میتواند معیار و وسیلهٔ سنجش مناسبی باشد برای اندازه گیری درجهٔ اعتقاد، عدم اعتقاد آن جامعه به آزاد و دموکراسی...غرضم در وهلهٔ اول وارسیدن این نکته است که در زبان و فرهنگمان به زن چگونه برخورد میکنیم؟ آیا برابر بودن زن و مرد را در عمل پذیرفته ایم یا نه و اگر پاسخ به این پرسش ساده منفی باشد، بدیهی است که دیگر نمیتوان از جامعه و فرهنگی دموکراتیک سخن گفت. برای نمونه کم نیستند کسانی که از متفاوت بودن زن و مرد شروع میکنند ولی این تفاوت را ارجحیت داشتن مرد بر زن تعریف میکنند، نه فقط در نگرش مان چنین دیدگاهی ادامه مییابد، ای بسا که به شکل قانون و عرف رایج در جامعه هم در می‌آید.

من به ظواهر کار ندارم که همگان در حرف، برابری طلب اند. مادام که پندار برابری طلبانه با کرداری برابری طلبانه توأم نشود، سخنان زیبا گفتن و کردار زشت داشتن مشکل نیست.

و اما اجازه بدهید برای روشن شدن گوشه ای از مصائب فرهنگی ما که بی گمان زیربنای فرهنگ استبدادی حاکم بر جامعهٔ ما را میسازد به اختصار به وارسی نگرش مان به زن بپردازم.

پیش تر به اشاره از استبداد سخن گفتم،ولی باید اضافه کنم که کمتر کسی است که این روزها دربارهٔ دموکراسی و ضرورت رسیدن، همان گونه که برابری بدون آزادی بی معنی است، آزادی هم بدون برابری فقط

میتواند فریب‌آمیز باشد.

ولی من بر آن سرم که بخش عمده مشکلات ما ریشه های عمیق فرهنگی دارند و این مشکلات نیز مستقل از توطنه این یا آن قدرت خارجی به خود ما مربوط میشود.

فرهنگ لغت را باز میکنم [۱]

آقا: سرور، بزرگ، رئیس، مؤدب، محترم... (ص ۲۰)

خانم: زن، بانو،بزرگزاده و نجیب... روسپی، فاحشه، خانم بلند کردن...(ص۸۸-۹۸)

مردانگی: مرد بودن،دلیری، شجاعت (۹۸۲)

مردانه: شجاعانه،دلاورانه (۹۸۲)

مردی: آراستگی به صفات نیک انسان بودن، جوانمردی، شجاعت، دلاوری (ص ۹۸۳)

من میگویم من به مشروطه کار ندارم که زن جماعت را در کنار دیوانگان و ورشکستگان به تقصیر از زندگی اجتماعی محروم کرد. من به قوانین جزائی جامعه هم کار ندارم که یک چشم مرد برابر دو چشم یک زن برایش ارزش دارد، چون اگر نداشت دلیلی نداشت یکی نصف آن دیگری دیه داشته باشد! حالا بماند که هر دوی این موارد نیز خود انعکاسی از همین نگرش فرهنگی اند.

همین که سخن به اینجا میرسد، بعضی ها میگویند داری ملا نقطی بازی در می‌آوری، صدها و هزارها سال وضع همین بوده است. این زبان مردم است و این فرهنگ فرهنگ مردم،مگر با مردم سر جنگ داری؟

در حوزه ضرب المثلها یا به تعبیری، فرهنگ مردم هم زن ستیزی حضوری آزار دهنده دارد آنچه مد نظر من است نه ذکر

> این گندآب متعفن زن ستیزی را اگر به راستی و به جد بخواهیم بخشکانیم، که جز این چاره ای هم نداریم، باید از سرچشمه خشکش کنیم. یک سطل و حتی چند سطل آب از میانه راه برداشتن و یک و یا چند کلوخ در این گندآب هزاران ساله افکندن، کارساز نیست.

نام این و یا آن ادیب، بلکه نشان دادن حضور سنگین این نحوه نگرش است در بینش فرهنگی ما و از همین رو این اصلاً و ابداً اهمیتی ندارد که آیا **فردوسی** گفته است یا **اسدی** و یا کس دیگری که **"زن و اژدها هر دو در خاک به"**. واقعیت این است که شاعری در سرزمین جغرافیایی ایران چنین اظهار لحیه فرموده است و همین فرمایش در سینهٔ مردان و زنان روزگار ماند و ماند تا رسید به زمانه کنونی و حرف من این است که شاعر آن شکری که خورده است زیادی است. همین. البته گمان نکنید که همین یک مورد است و دیگر چیزی نیست. برای **اوحدی** بزرگوار که رهنمود زن کشی میدهد مسئله از این هم جدی تر است:

زن چو بیرون رود بزن سختش
خود نمائی کند، بکن رختش
ور کند سرکشی هلاکش کن
آب رخ می برد به خاکش کن [۲]

سعدی علیه الرحمه هم مگر از **اوحدی** چه کم دارد!

چو زن راه بازار گیرد بزن
وگرنه تو خانه نشینی چو زن

نظامی گنجوی که قرار است در "آرایش صحنه ها و بیان شوریدگی ها" استادی چیزه دست باشد و به ویژه **"منظومهٔ خسرو و شیرین"**اش آنجا که به "گفتگوهای دو دلداده" مربوط میشود در ادبیات فارسی همانند نداشته باشد [۳]، سراینده ابیات زیر هم هست:

زن چیست نشانه گاه نیرنگ
در ظاهر صلح و در نهان جنگ
در دشمنی آفت جهان است
چون دوست شود بلای جان است
چون غم خوری، او نشاط گیرد
چون شاد شوی، ز غم بمیرد
این کار زنان راست باز است
افسون زنان بد دراز است

این البته "طبیعی" است که چنین شاعری حد و مرز نشناسد و در جای دیگر بنویسد:

به گیلان در چه خوش گفت آن نکو زن
مزن زن را، چو خواهی زن، نکو زن
مزن زن را، ولی چون برستیزد
چنانش زن که هرگز برنخیزد [۴]

در همین مقوله **اوحدی** نیز گفته است:

چو به فرمان زن کنی ده و گیر
نام مردی مبر، به ننگ بمیر

ناصر خسرو فزانه هم دلیلی ندارد از این قافله عقب بماند:

بگفتار زنان هرگز مکن کار



زنان را تا توانی مرده انگار

ولی در برخورد به این موارد چه کرده ایم؟ پاسخ به این پرسش آشکارتر از آن است که بحث انگیز هم باشد. بدون این که خم به ابرو بیاوریم، ما همچنان به گذشته مان افتخار میکنیم. باشد،حرفی نیست. افتخار کردن به گذشته ضرورتاً بد نیست. به شرطی که آن گذشته به راستی افتخارآفرین بوده و به علاوه،از صافی یک بررسی انتقادی انسان سالار نیز گذشته باشد. این پیش گزاره را به این دلیل پیش می کشم که نه فقط باور دارم که اخلاق فقط در خدمتگزاری به بهتر زیستن انسان است که معنی پیدا میکند، بلکه برای من اخلاقی که در خدمت بهزیستی انسان نباشد، نبودنش از بودنش بهتر و جذاب تر است.

به عقیده من، دلیل اصلی و اساسی مقدس شدن بیمارگونه گذشته برای ما، پوچ و توخالی بودن زندگی فرهنگی مدرن ما است. منظورم از "مدرن" همین یک یا دو قرن گذشته است.

بیش از شصت سال پیش بهمنیار نوشت، **سعدی** "نه تنها استاد سخن بلکه حکیمی بزرگوار و دانشمندی عالی مقدار است که تمام معلومات و تجارب و کمالات و فضایلی را که شرط پیشوایی و رهبری اخلاقی است دارد" و از آن گذشته، "آرزومند نیک اختری و رستگاری خلق بوده و در تهذیب اخلاق مردم" هر چه را لازم بوده، گفته است. استاد زرین کوب معتقد است که سعدی "معانی لطیف را در سهل ترین عبارت بیان میکند". به ادعای استاد ذبیح الله صفا، **سعدی** "زبان فصیح و بیان معجزه‌آسای خود را" فقط صرف بیان احساسات عاشقانه نکرده بلکه "بیشتر آن را به خدمت ابناء نوع گماشت... و علی الخصوص (برای) راهنمائی گمراهان به راه راست به کار برد". محمد علی فروغی نیز بر این باور بود که سعدی "نمونهٔ کامل انسان متمدن حقیقی است که هر کس باید رفتار و گفتار او را سرمشق قرار دهد". زنده یاد استاد غلامحسین یوسفی نیز از "مدینه فاضله" در **کتاب بوستان** سخن میگوید و مینویسد اساس عالم مطلوب سعدی "عدالت است و دادگستری" یا آن دیگری از "**گلستانی**" سخن میگوید که "بوی دل انگیز و روان بخش گلهای سعدی را بدون بیم از گزند خار وسوسه و تردید به مشام خواننده" (۵) میرساند.

قصدم آن نیست که به وارسیدن تک تک ابواب گلستان یا بوستان سعدی بپردازم ولی مگر درست نیست که در زمان سعدی نیز نصف جمعیت ایران را زنان تشکیل میدادند، و از آن گذشته اگر قرار است که "عالم مطلوب" **سعدی** "عدالت و

دادگستری" باشد، پس چگونه است که در همین گلستان با همه ادعاهائی که از استادان بزرگوارمان شنیدیم میخوانیم که **"مرد بی مروت زنست و عابد با طمع رهزن"** و یا **"مشورت با زنان تباه است و سخاوت با مفسدان گناه"** (۶). این را نیز میدانیم که **"شوی زن زشت روی، نابینا به"** چرایش البته روشن است. به گفتهٔ شیخ شیراز:

این همه زنیت زنان باشد
مرد را...و خا... زنیت بس (۷)

با این ترتیب، بدیهی است که:

زن بد در سرای مرد نکو
هم درین عالمست دوزخ او (۸)

و یا در "بوستان" میخوانیم:

زن از مرد موذی به بسیار
سگ از مردم مردم آزار به

و یا این بیت نیز از حکایتی دیگر روشن گراست.

زره پوش خسبند مرد اوژنان
که بستر بود خوابگاه زنان

و یا در حکایتی دیگر که زن باره ای (پند) میدهد که:

وز اندازه بیرون مرو پیش زن
نه دیوانه ای؟ تیغ بر خود مزن

و باز حکایت دیگری در همین بوستان قرار است در روز "رستاخیز" زنانی که طاعت به رغبت برند" از مردان "ناپارسا" پیشی گیرند و بعد،میرسیم به عدالت گستری سعدی:

ترا شرم ناید ز مردی خویش
که باشد زنان را قبول از تو بیش؟
زنان را بعذری معین که هست
ز طاعت بداند گه گاه دست
تو بی عذر یک سو نشینی چو زن
رو ای کمر ز زن، لاف مردی مزن
چو از راستی بگذری، خم بود
چه مردی بود کز زنی کم بود؟

و باز در حکایت دیگری در همین کتاب کار سعدی به راستی زار میشود، یعنی بحث بر سر حق و حقوق زنان نیست که در آن دوره در ایران یا در جای دیگر شناخته میشده یا نمیشده است، سعدی عدالت طلب، رهنمود زن زنی و زن کشی میدهد:

به زندان قاضی گرفتار به
که در خانه دیدن بر ابرو گره
سفر عید باشد بر آن کدخدای
که بانوی زشتش بود در سرای
چو زن راه بازار گیرد بزن
وگرنه تو در خانه بنشین چو زن
اگر زن ندارد سوی مرد گوش
سراویل کحلیش در مرد پوش (۹)
زنی را که جهلست و ناراستی
بلا بر سر خود، نه زن، خواستی
چو در روی بیگانه خندید زن
دگر مرد گو لاف مردی مزن
ز بیگانان چشم زن کور باد
چو بیرون شد از خانه، در گور باد
زن خوب خوش طبع رنجست و بار
رها کن زن زشت ناسازگار
یکی گفت کس را زن بد مباد
دگر گفت زن در جهان خود مباد
زن نو کن ای خواجه هر نوبهار
که تقویم پارینه ناید به کار (۱۰)

> **جامعه ای که با نیمی از جمعیت خویش این گونه رفتار میکند، نه فقط نمیتواند آزاد باشد بلکه صلاحیت و لیاقت ندارد آزاد باشد.**

وجود چنین نگرش زن ستیزانه ای در ادبیات ما مشکلی ریشه ایست و همه جا گستر.

برای اینکه صحبت تاریخ را پیش نکشید و مقوله خلط دوره های تاریخی را پیراهن عثمان نکنید، این هم "شاه بیتی" از مرحوم **رهی معیری** که به توضیح بیشتری نیاز ندارد:

نه تنها نامراداد آن دل شکن باد
که نفرین خدا بر هر چه زن باد (۱۱)

نمونه هائی از شعرش را دیدیم، در آنچه که به اصطلاح فرهنگ مردم نامیده میشود در این جامعهٔ "اخلاق" دوست وضع به صورتی است که حتی بازگو کردن گوشه ای از آن خجالت‌آور است ولی چاره چیست، برای روشن شدن مطلب ذکر نمونه هائی لازم است:

حلال بکن،هزار بکن،
مرگ زن هیچ کم از لذت دامادی نیست.
زن سلیطه، سگ بی قلاده است.
نرم حرف بزن، سفت تو بکن.
کسی دعا میکند زنش نمیرد که خواهر زن نداشته باشد (۱۲)

پرسش این است که در کدام زمینهٔ دیگر میتوان با این بی حرمتی و بی شرمی سخن گفت و به دردسر نیافتاد! ای کاش مسئله فقط به همین چند مورد محدود میشد؟

هر آن کسی که به اصولی پای بند نباشد و معیارهای عقیدتی و ارزشی اش قابل فروش باشد، میشود **"عروس هزار داماد"**

ولی جالب است در همین فرهنگ **"داماد هزار عروس"** نه فقط سرشکستگی ندارد، بلکه احتمالاً موجب مباهات هم هست که لابد یارو خوش تیپ است و یا پولدار و یا هر دو و یا صفات برجستهٔ دیگر دارد و یا میرسم به **"زنی که جهان نداره، اینهمه ناز نداره"** و یا **"عروس ما شکل نداره، ماشاالله به نازش!"**. حالا اگر این عروس بد شکل، هزار هنر هم داشته باشد، آنچه که به دیدهٔ جامعه و فرهنگی زن ستیز می‌آید، بد شکلی اوست نه هنرهایش. حالا مجسم کنید آقای دامادی را که شکل ندارد. کوچکترین هنرش آن چنان بزرگ میشود که به راستی چشمها را خیره میکند. چه بسیارند که در برخورد به این وضعیت خواهند گرفت: به شکلش چه کار داری؟ نون در آر هست یا نه؟ و همین برای بستن دهانهای خرده گیر کفایت میکند. آنچه در این میان روشن نمیشود این که چرا همین معیارها در پیوند با زن به کار گرفته نمیشود؟ **"زن که رسید به بیست، باید به حالش گریست"**. اینکه چرا باید این گونه باشد، توضیحی ندارد و انگار بدیهی تر از آن است که توضیحی لازم داشته باشد! در همین فضای فرهنگی است که برای ارزیابی وضعیت زنان یا مردانی که ازدواج نمیکنند، معیارهای دو گانه به کار میگیریم. دربارهٔ مردی که ازدواج نمیکند، "لابد گوشهایش هنوز دراز نشده است". **"آقا از بازار آزاد استفاده میکند"** و یا **"دم به تله نمیدهد"** و اما دختری که ازدواج نمیکند میشود "دختر ترشیده" که طبیعتاً در این جامعهٔ با فرهنگ و با اخلاق ما نه تمایلات جنسی دارد و نه حق آزادی تعیین شکل و شیوهٔ زندگی.

با این همه ولی ادبا و شاعران گرانقدر ما دو قورت و نیم هم طلبکارند، **سنائی** می سراید:

حمله با شیر مرد همراه است
حیله کار زن است و روباه است

و **مولوی** فرزانه هم **سنائی** را خاطر جمع میکند که:

هر بلا کاندر جهان بینی عیان
باشد از شومی زن در هر مکان

و یا به تعبیر ناصر خسرو:

مگوی اسرار حال خویش با زن
که یابی راز فاش از کوی و برزن (۱۳)

زن ستیزی در این ضرب المثلها و در فرهنگ ما به طور کلی به حدی است که به اعتقاد من همه فرمایشهای ادبا و شارعان ما را دربارهٔ عشق از اساس بی معنی میکند و به آن بُعدی فکاهی و خنده دار می بخشد، مگر میشود به راستی و به جد به عشق باور داشت و آن وقت با چنین نفرتی چنین اباطیلی را به هم بافت؟

به توجیهات ابلهانه ای که گاه



TEHRAN

عرضه میشود کار ندارم ولی به جمعی وارد میشویم که صدا به صدا نمیرسد، نظم و قاعده ندارد، شلوغ است و پر سر و صدا، بسیاری از ما به یاد **"حمام زنانه"** می افتیم! و بعضی از ما که ظاهراً طرفدار نظم و ترتیب هم هستیم با صدائی رسا فریاد میزنیم که "بابا جان: این جا را به صورت حمام زنانه در آورده اید!" و اگر هم کسی جرئت کند و بگوید، آقا حرف دهنت را بفهم به ما بر میخورد! (۱۴)

با وجودی که میدانیم که **"دختر فقط یک شب دختر است"**، ولی **"شب زفاف کم از صبح پادشاهی نیست"**. در عین حال قابوس نامه را هم داریم که در آن آمده است: **"دختر نابوده به، چون بود یا به شوی، یا به گور"**، با این همه، تردیدی نداریم که:

زنان را همین بس بود یک هنر
نشینند و زایند شیران نر

به یادمان باشد اما همین زنی که میتواند "شیر نر بزاید"، یک دختر "تخته اش، یعنی عقلش کم است" و لابد چون چنین است به قول **سعدی** که "اول معلم اخلاق" است، **"مشورت با زنان تباه است و سخاوت با مفسدین گناه"** (۱۵) و لابد از همین روست که میگوییم "دزد باش و مرد باش".

میپرسید مشکل در چیست؟ من بر آنم که مسئله اساسی این است که زن در جامعه ما ارزشی ندارد و اگر قرار است ارزشی بیابد، این ارزش را هم در ارتباط با مرد خواهد یافت یا به عنوان همسر و یا مادر پسری بودن و این نگرش کلی ماست.

در هر جامعه ای از جمله در ایران زنان ۵۰ درصد جمعیت را تشکیل میدهند. در زبان ما، در شعر ما، در تاریخ ما و در فرهنگ عامیانه ما و بالمال در قوانین ما به نصف جمعیت این همه ستم میشود و آنگاه به این میگوییم "مسایل غیر مهم" مگر امکان پذیر است که از دو نیمهٔ یک کل بتوان گفت کدام نیمه مهمتر است؟ فریبکاری و خودفریبی تا کی؟ برای سلامت هر کلی دو نیمهٔ آن یا در همه چیز و در همهٔ موارد با هم برابرند و آن کلِ معنی دار را میسازند و یا نیستند و میشود همین که هستیم.

مرحوم **بهار** علاوه بر تعهد "مردانه" در کارهای عمدتاً "مردانه" دیگر هم سنگ تمام میگذارد و مینویسد:

شاهی که بس به مردی خود افتخار کرد



هم چون زنان زهیت دشمن فرار کرد (۱۶)

به راستی گمان میکنید منظور بهار و یا آن روشنفکر مدعی از "مردی" چیست؟ آیا رضاشاه میرفت جلوی آئینه میایستاد و سراپای خویش را ورانداز میکرد؟ البته که چنین نمیکرد. در این جا "مردی" به راستی به معنای مردی نیست. بلکه معنای دیگری دارد. گر چه میدانم شماری از زبان شناسان گیج سر ما بر من خرده خواهند گرفت که "مردی" از مقوله جنسیت جداست ولی مرحوم بهار در بیت بالا به روشنی ارتباط "مردی" را با "زنی" نشان میدهد.

جامعه ای که با نیمی

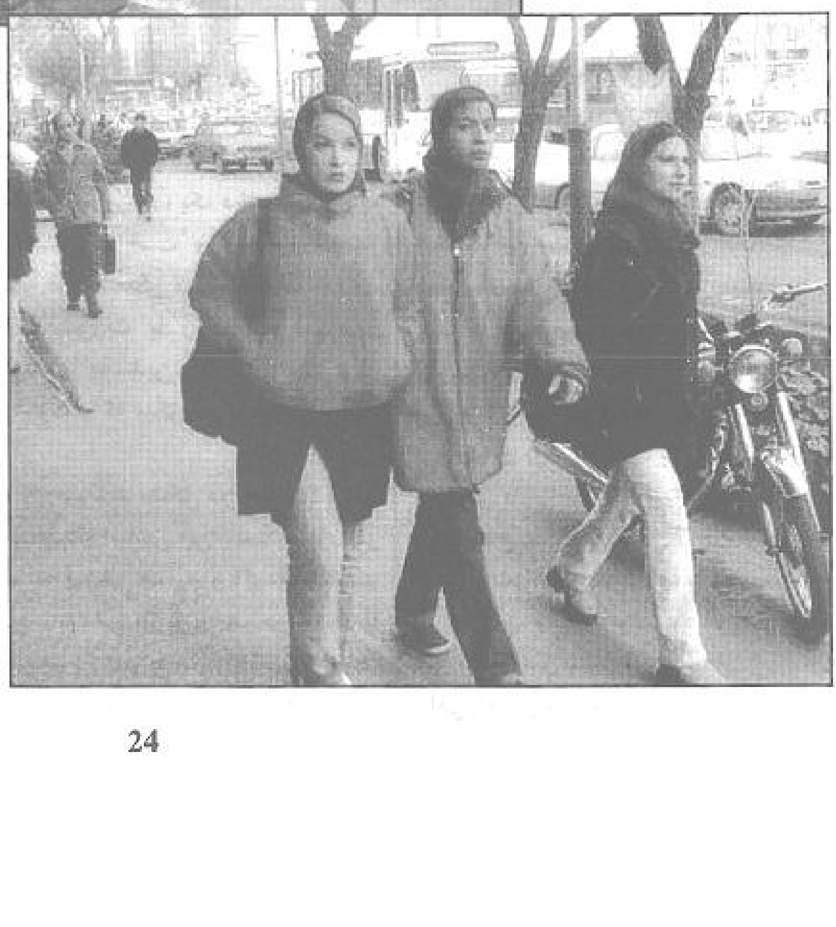
از جمعیت خویش این گونه رفتار میکند، نه فقط نمیتواند آزاد باشد بلکه صلاحیت و لیاقت ندارد آزاد باشد. بدبختی عظیم ما در این است که فرهنگی زن ستیزانه تا آنجا در روح و جان مای ایرانی ریشه دوانیده است که حتی شماری از زنها هم با همین معیارها میاندیشند و با همان زبان سخن میگویند.

از نویسنده ای راجع به فردوسی میپرسند، پاسخ ایشان این است: "نام او قوت قلبم در برابر نامردمی ها و یاد او مشوقم در ادامهٔ راه مردی و مردانگی به حساب آمده است" (۱۷). حالا این "راه مردی" و "راه مردانگی" چگونه راهی است که ادامه اش مهم باشد یا نباشد، روشن نمیشود.

حالا بماند که با آنچه که در ایران گذشت و میگذرد به راستی دل شیر میخواهد که کسی به یکی از این پیشینیان نازکتر از گل



بگوید چون اساتید متعدد از چپ و راست و از طول و عرض چنان درازش میکنند که عبرت آیندگان بشود. با این همه اما، "مادران" انگار از دیدگاه این انسان فرهیخته آدم نیستند که کسی به مرده ریگشان کار داشته باشد! برای اینکه گمان نکنید فقط همین یک مورد است که از دست ایشان در رفته است، در جای دیگر با قیافه ای حق به جانب از سعدی دفاع میکند ک همان سعدی **که بدان گونه از یهود و گبر و ترسا سخن گفته بود، همچنین گفته است که "بنی آدم اعضای یک پیکرند"**. آدم حیران میماند که به این دست فرمایش فرمودنها چگونه عکس العمل نشان بدهد؟ خواننده بیچاره که با ادعاهای مکرر نویسنده اندر فواند "زن باوری" روبرو شده است، نمیداند دُم خروس را باور کند و یا قسم حضرت عباس ایشان را؟ آیا نویسندهٔ فردوسی شناس و سخندان ما به راستی نمیداند که "بنی آدم" یعنی "پسر آدم"، و همین مصرع، یعنی ندیدن و نادیده گرفتن زنان که هیچند و بود و نبودشان علی السویه است. بر سعدی شاید ایرادی نباشد که هست، ولی بر فردوسی شناسان و سعدی شناسان ما که در دههٔ پایانی قرن بیستم چنین میگویند، چرا. البته مرحوم





بدبختی عظیم ما در این است که فرهنگی زن ستیزانه تا آنجا در روح و جان مای ایرانی ریشه دوانیده است که حتی شماری از زنها هم با همین معیارها میاندیشند و با همان زبان سخن میگویند.

سعدی که به قول خیلی از ادیبان ادب نشناس ما "معلم اول اخلاق است" رهنمودهای جالبی هم دارد:

زن نو کن ای خواجه هر نو بهار
که تقویم پارینه، ناید به کار

گذشته از این دسته، گروه دیگری هم هستند که به شهادت زندگی شان پذیرنده این نابرابری و این نگرش ستم آلوده به زنان نیستند ولی متأسفانه متأثر از همین فرهنگ گاه همین زبان را به کار میگیرند. کار تا آنجا خراب میشود که بزرگ بانوی غزل سرانی معاصر، **سیمین خانم بهبهانی** را میگویم، در اشاره به مرحوم **اخوان** و تحملی که آن مرحوم در مرگ دختر جوانش از خویش نشان داد، مینویسد: "شنیدم که در مجلس مردانه، مردانه با غم خویش بر آمده بود" (۱۸). بدیهی است که "مردانه" در این جمله به دو معنا به کار آمده است. یکی بیان واقعیت وجود مجلسی که زنی در آن شرکت نداشته است و دیگر، بیان دلاوری و شجاعت که در زبان فارسی به جنسیت جوش خورده است. و یا یکی دیگر از این فرزانگان، شاعر گرامی آقای **خوئی** در مقدمه ای که بر یکی از کارهای خویش مینویسد، ۱۴ بار از واژه های "مرد" و "نامرد" بهره می جوید تا به مصاحبه گری که از اعتماد او سوء استفاده کرده است ناسزا بگوید. خود ایشان هم تردیدی ندارند که **"نادانک نامرد"** فحش است و یا **"خیانت کردن در امانت نامردی است"**. با این همه وقتی سخن شناس برجسته ای چون خوئی دربارهٔ مصاحبه گری مذکر مینویسد، **"اگر مرد است..."** بدیهی است که "مرد بودن" فقط بیان جنسیت نیست بلکه اشاره به خصلتی است ستایش برانگیز. در عین حال، هر آنکس که به وعده عمل نمیکند، امانت خوار است، بد طینت است فقط میتواند با "مرد نبودن" و "نامرد بودن" خصلت بندی شود. من که کوچکترین شاگرد آقای خوئی هم نیستم میگویم هر گونه تعبیر و تفسیر معنا شناسانه و زبان شناسانه که ارائه شود، "مرد نبودن" بی اختیار "زن بودن" را در ذهن خواننده تداعی میکند و این تداعی کردن زشت است و زیبنده نیست. اینکه نباید بکند، چون "مرد" معنایش فلان است و بهمان یک مسئله است و بلکه در اذهان مردم استفاده از "مرد" و "نامرد" چه و چه ها تداعی میکند، یک چیز دیگر (۱۹). و در همین راستا، میتوانم به آقای **دکتر براهنی** نویسنده معروف هم اشاره کنم که از یک سو مدعی است که "در آثار ناچیز من، دفاع از زن پیوسته مطرح بوده است" (۲۰) و آنگاه در معروفترین کتابی که دربارهٔ همین موضوع نوشته است، میخوانیم:

"در عصری که قلم در میان سه انگشت دست راست ما قرار گرفته است، حتی ماده سگ وفاداری هم نمیتوانم پیدا کنم تا از مرحمت پوزه اش با شما سخن بگویم" (۲۱).

و انگار همین کافی نیست. چند سطر بعد مینویسد: "پیرزنان بزک کرده، هفت قلم بزک کرده را میمانیم" (۲۲).

شاید این نمونه ها از دستشان در رفته است؟ حالا بماند که با آن همه هیاهونی که برای کتاب **"تاریخ مذکر"** خود کرده و میکنند، چنین سهل انگاری هایی به راست شرم‌آور است. ولی در همین کتاب میخوانیم که یکی از زیباترین و شاعرانه ترین صحنه های زندگی، یعنی لحظهٔ تولد بچه، آنهم به وسیله کسی که "تخصص من شعر است" (۲۳) با چه زشتی دهشت انگیزی تصویر میشود:

"تمامی مردمی که نفهمیده برای

استعمارگران هورا میکشند، تمام آنهایی که قلبشان، مثل زانوی کثیفی از تن مندرسشان بیرون مانده است" (۲۴).

و در حواشی که پس از انقلاب اسلامی بر کتاب افزوده اند، آقای دکتر به راستی سنگ تمام میگذارند:

"زن بالای شهری تهرانی، و بطور کلی بورژوا منش و سرمایه دار در انقلاب لطمه خورد، مجبور به فرار شد و یا به زندان افتاد و یا از صحنه عقب نشینی کرد. طبیعی بود که انقلاب نمیتوانست به او خدمتی بکند. اعتیادهای او میهمانیهای مجلل بودند و رقص و میخوارگی و تریاک، حضور در جشنهای هنر در تهران و در شهرستانها، خواندن روزنامه و مجله خارجی و رنگین نامه ها، حضور بر سر میزهای قمار، دست به دست شدن بین مردان پولدار داخلی و خارجی...در واقع انقلاب باید برای همیشه این نوع زن را از صحنه اجتماع ایران براند. انقلاب به ضد او باید باشد. یک زن طبقه متوسط هم هست که از برکت انقلاب (؟) به کتاب پناه برده است. یعنی نق میزند... برغم آنکه در حرف رادیکال است، در عمل چنین نیست...این زن تحصیل کرده است، پشت سر هم جوک میگوید و میخندد...موهایش را از کنار روسری در بالای پیشانی بیرون میگذارد، بعلامت اینکه اداری است و روشنفکر است، شعر میخواند و گهگاه مثل جن زده ها از این رادیوی خارجی به آن رادیوی خارجی سفر میکند...و سیاست مملکت خود را فقط از طریق تفسیر دشمنان مملکت درک میکند".

بس است که دیگر حال خودم دارد بهم میخورد!

به یکی دو حوزهٔ دیگر هم اشاره گذرایی بکنم.

در حوزهٔ "ترانه های ملی" که سینه به سینه نقل میشوند، همین بدبختی را داریم. برای نمونه، عده ای که با **مظفرالدین شاه** موافق نبودند در هجو او تصنیفی ساختند و از زنی خواننده به نام **"حاجی قدم شاد"** میخواستند در مجالس بخواند و او هم میخواند:

"آبجی مظفر اومده،
بلگ چغندر اومده،
دودو، دودو، دور شو بیین،
امیر بهادر شو بیین،
چادر و چاقچورش کنین،
از شهر بیرونش کنین"

داستان به گوش شاه میرسد. به دستور شاه "هر دو پای او را نعل کردند" و به روایتی دیگر "پیرزن نادان را نعل بر پا چندان گرد حیاط معروف به نارنجستان دوانیدند تا مرد" (۲۶).

یا مجسم کنید در یکی از شهرهای ایران، نوزادانی که با لالائی زیر به خواب میروند، در نوجوانی و جوانی و پیری به صورت چه موجودات دهشت انگیزی میتوانند در بیایند:

دسی دسی باباش میاد
صدای کفش پاش میاد
دسی دسی ننه ش میاد
با هر دو تا ممه ش میاد
دسی دسی عموش میاد
با چیب پر لیموش میاد
دسی دسی خاله ش میاد
با دهن گاله ش میاد... (۲۷)

چند نمونه دیگر هم بیاورم و بگذرم:

امون! امون! زمونه
به پیره زن نمونه
- مگه پیره زن چی کرده؟
- زلفا رو قیچی کرده
پیره زنیکه دو گاب داش
سوراخ خونه ش راه‌آب داش (۲۸)

حالا چرا باید هیچ پیرزنی نماند، معلوم نیست. و زلف قیچی کرده و گاو داشتن به چه دلا بلی جرم است هم روشن نمیشود. جالب است که از زن برای بد و بیراه گفتن به زن هم استفاده میشود:

آی کمرم، آی کمرم،
آی دلم، آی کمرم،
از دست مادر شوورم،
بسکه غر غر میکنه،
دل و جگرمو پر میکنه (۲۹)

و بالاخره از زن استفاده میشود برای سرکوفت زدن به زن:

پسر زائیدم و من سرفرازم
سر سفره باباش دستم درازه
لقمه میزنم قد کله قاضی... (۳۰)

از افسانه های محلی هم نباید غافل ماند. فقط به اشاره میگویم و میگذرم. قصدم بررسی و نقادی این افسانه ها نیست و فقط به جنبه هائی از این افسانه ها خواهم پرداخت. دو مجموعهٔ کوچک در اختیار من است. یکی در برگیرندهٔ ۱۶ افسانه است از مازندران و آن دیگری هم ۲۱ افسانه دارد از آذربایجان.

در اکثریت قریب به اتفاق این افسانه ها، زن یا سمبل حماقت تصویر میشود و یا آنچه که میتوان به راحتی آن را به پای دیو نابکار و یا مرد نابکارتری قربانی کرد. هر کجا که زن سمبل حماقت تصویر میشود، مرد به صورت یک دانشمند همه چی دان ظاهر میشود. و در آنجا که زن حالت تحفه ای برای دیو را میگیرد، مرد هم انگار به ناچار نقش منجی را بازی میکند. اگر قرار است کسی "حسود و بدجنس" باشد، بی شک "زن همسایه" است یا "مادر شوهر". در افسانه **"هفت برادر و یک خواهر"**، این البته زنهای همین برادران هستند که از روی "حسادت" دست به یکی میکنند تا تنها خواهر را بکشند. در **"بی بی ناردونه"**، همین نقش را نامادری به عهده میگیرد که سرانجام "گیسوانش را به دم اسبی چموش" می بندند و در بیابان رهایش میکنند، و از همین قماش است بسیاری دیگر از افسانه های عامیانهٔ ما (۳۱).

باز مدعی را میبینم که به من زل زده

است و انگار میپرسد: خوب، منظور؟ میگوییم هیچ. وقتی که اینیم و این چنین، "طبیعی" است آقایی به نشریه ای نامه مینویسد:

"۲۵ سال دارم، حاصل ازدواجم سه فرزند است و در عین اینکه علاقهٔ بسیاری به همسرم دارم، مدتی است به یکی از دخترهای فامیل علاقه پیدا کرده ام و تصمیم به ازدواج مجدد دارم، آیا مانعی دارد". و مشاور مجله هم پاسخ میدهد که "برای ازدواج مجدد رضایت همسرتان لازم است. اما پیداست از روی هوی و هوس تصمیم گرفته اید".

این داستان "**رضایت همسر**" هم در ایران تاریخچه دردآلودی دارد. از سویی زنان را از بازار کار به بیرون پرتاب میکنند و امکانات اقتصادی مستقل را از او میگیرند و بعد ازدواج مجدد را به رضایت او که امکانات اقتصادی مستقل ندارد ملزم میکنند. و در نتیجه در بسیاری از موارد زن چاره ای غیر از "رضایت" ندارد. و در همین راستاست که زن ۲۳ ساله ای به همان مجله شکایت کرده است که پس از سالها مشقت و با داشتن دو فرزند، حالا که وضعیت "مالی شوهرم خوب شده از من خواسته از او جدا شوم یا اینکه اجازه ازدواج مجدد به او بدهم". البته که همیشه این امکان تئوریک وجود دارد که زن رضایت ندهد ولی خانم دیگری در نامه اش مینویسد که شوهرم "**با کمربند به جان من افتاد...به خدا سوگند که شاید نیم ساعت مرا با کمربند کتک زد**". و یا دختر خانم دیگری به دفتر نشریه تلفن زده و شکایت میکند که نه ماه است که به عقد پسر خاله خویش در آمده است و چون "شاه داماد" خدمت وظیفه را انجام میدهد، قرار است پس از پایان خدمت با هم ازدواج کنند ولی "در همین مدت چندین بار از او کتک خورده ام". مشاور مجله هم غیب میگوید که "رفتار شوهرتان نادرست است، این موضوع را با پدرتان در میان بگذارید".

مردک دیگری که ۲۱ ساله است با "دختری ۱۱ ساله که در کلاس پنجم درس میخواند" آشنا میشود و کسب مشورت میکند که "آیا ازدواج با دختری ۱۱ ساله درست است یا خیر؟" (۳۲). از سرانجام آن خبر ندارم.

مشاهده میکنید که در همهٔ این موارد به قول معروف همهٔ راه ها به رُم ختم میشود. یعنی مشاوران نشریه هم برای زن شخصیتی مستقل قائل نیستند به غیر از رهنمودهای بی فایده مسئله را به "پدر" رجوع میدهند.

زن ستیزی و اجحاف به زن در ایران امروز به جایی رسیده است که حتی شماری از حزب اللهی ها هم بر نمی تابند و زبان به شکوه گشوده اند.

در جامعه ای با این زبان و فرهنگ است که در گزارش سر و دُم بریده ای که از یک پروژهٔ تحقیقی در بیمارستانهای تهران در "آدینه" چاپ شد، میخوانیم: "دخترک ۱۱ ساله، علت مراجعه به بیمارستان، **پارگی شدید از قسمت قدام تا خلف پرنیه در شب ازدواج**" و یا در موارد دیگر، "دخترک ۱۱ ساله، علت مراجعه، **دردهای شکمی**. در معاینه پزشک اظهار میدارد که دیگر به داخل آن خانه بر نمیگردد، **ناپدری به اوتجاوز کرده است**". دختر ۱۳ ساله، دختر ۱۰ ساله و دختر ۸ ساله. **تجاوز** توسط پدر...پدر از بوی بد مادر، ناتوانی و پیری او شکایت دارد". "دختر ۱۲ ساله، **تجاوز** توسط پدر، شب حادثه این کار با زور و از طریق غیر معمول انجام و به علت پارگی شدید و خونریزی به بیمارستان آورده شده است". و بالاخره، "دختر ۱۱ ساله با رشد جسمی کمتر از سن شناسنامه ای با دامادی ۲۷ ساله همبستر شده" **چون پدر با دریافت "۳۰ هزار تومان شیربها، دختر را عروس کرده است"**. (۳۳)

زن ستیزی و اجحاف به زن در ایران امروز به جایی رسیده است که حتی شماری از حزب اللهی ها هم بر نمی تابند و زبان به شکوه گشوده اند. خانم **شهلا حبیبی** که مشاور رئیس جمهور در امور زنان هستند انگار تازه فهمیده اند که در بعضی نقاط ایران، زنان را در ارتباط با مسایل ناموسی و عدم اطاعت از والدین به قتل میرسانند و امیدوارند که "با اعمال کارهای فرهنگی تغییری در این نگرش نابجا به وجود آورند". بر اساس سنتی که "فصل" نامیده میشود، آن کس که دختر یا زن خود را بکشد، "به پرداخت دیه محکوم میشود که در این مواقع مقدار دیه تا هزار تومان کاهش میابد" و این در حالی است که اگر مردی کشته شود، "قاتل به عنوان خون بها باید چهار تن از بهترین دختران خود را به قبیله مقتول بدهد و در این میان دختران حق هیچ گونه اعتراضی نداشته و با آنان همانند برده رفتار میشُود". (۳۴)

در همین رابطه است که میخوانیم: "بار دیگر در شهرستان بندر ماهشهر **در انظار عموم و روز روشن سر زنی بریده شد و مردم شاهد دست و پا زدن آن در خاک و خون بوده و از دست کسی برای نجاتش کاری ساخته نبود**". (۳۵)

شکوه حکومت و حزب اللهی های طرفدار این حکومت را جدی نمی گیرم ولی به این موارد از بیشمار مواردی که در ایران میگذرد اشاره کردم تا گفته باشم که ما دیگر با "مرد سالاری" معمول و کلاسیک روبرو نیستیم. آنچه در فرهنگ و جامعه ما میگذرد،

زن ستیزی عریان و لخت است.

و اما، چه باید کرد؟ و یا چه میتوان کرد؟

میتوانم بدبین باشم و بگویم، هیچ،تا بوده چنین بوده و تا هست،چنین هست. ولی، نه، پذیرش چنین پاسخی شایستهٔ انسان نیست. میگویم از یک سو در حیطه زبان و فرهنگ دورهٔ خود را به کوچهٔ علی چپ زدن و دست روی دست گذاشتن و نظاره گر بودن گذشته است. یا با این زبان و فرهنگ و با این زن ستیزی آشکار به ستیز بر میخیزی و یا در همهٔ جنایاتی که بر علیه نیمه ای از مردم ایران، زنان، صورت میگیرد شریک جرم و جنایتی،راه سومی وجود ندارد. هر کس که میخواهد آزاد باشد و دلش برای آزادی میطپد باید به سهم خویش در این مبارزهٔ بی امان فرهنگی نقشش را ایفا نماید. شاعران و نویسندگان ما میبایست با شاخکهای حساس تر و مسئولیت پذیرتری به این رستاخیز فرهنگی مدد برسانند. محققان ما باید در جهت زدودن فرهنگ ایرانی ما از هر آنچه که اجحافی است به انسان کوشا باشند. ندیدن جنبه های منفی فرهنگ ما و یا نادیده گرفتن شان و در نتیجه سهل انگاری در زدودن این جنبه ها یکی از عمده ترین دلایل ایستائی و حتی پس رفت فرهنگی ماست. نه فقط مردان که زنان ایرانی نیز به یک خانه تکانی ذهنی جدی نیازمندند تا بتوانند در راستای آزادی خویش نقشی را که به گردن دارند به نحو احسن ایفا نمایند. قبل از هر چیز مردان ایرانی باید بپذیرند که آزادی زن، آزادی انسان و در نتیجه آزادی خود ایشان است.

خانه تکانی فرهنگی باید با یک انقلاب در ذهنیت اجتماعی ما همزمان شود. مادام که موقعیت اجتماعی زنان از آنچه هست دگرگون نشود، درخت رستاخیز فرهنگی ما میوه نخواهد داد. باید همگان، زن



و مرد برای رفع موانع موجود دست به دست هم و شانه به شانه هم، آستین ها را بالا بزنند برای فراهم شدن زمینه های لازم برای تغییر موقعیت اجتماعی زنان،کار خانگی باید در همه ابعاد اجتماعی شود. این درست که مردان از موهبت زائیدن بچه محرومند، ولی به غیر از عمل زائیدن، هیچ مسئولیتی نیست که فقط "زنانه" و یا فقط "مردانه" باشد.

این گندآب متعفن زن ستیزی را اگر به راستی و به جد بخواهیم بخشکانیم، که جز این چاره ای هم نداریم، باید از سرچشمه خشکش کنیم. یک سطل و حتی چند سطل آب از میانه راه برداشتن و یک و یا چند کلوخ **در این گندآب هزاران ساله افکندن،کارساز نیست، مگر هست؟**

---

۱ - دکتر مهشید مشیری: فرهنگ زبان فارسی، تهران ۱۳۶۹، در سرتاسر این نوشته همه جا تأکید را افزوده ام.

۲ - سید محمد علی جمالزاده: تصویر زن در فرهنگ ایرانی، تهران ۱۳۵۷، ص ۴۲.

۳ - محمد روشن: "خسرو شیرین" نظامی، کلک شمارهٔ ۱۶، تیر ماه ۱۳۷۰، ص ۱۲.

۴ - جمال زاده: همان ص ۴۸، ۵۳.

۵ - سعدی، گلستان، پیشین.

۶ - همان، صص ۲۰۷ و ۱۹۹.

۷ - نقل از محمد علی جمال زاده: تصویر زن در فرهنگ ایرانی (تهران ۱۳۵۷) ص ۷۳.

۸ - گلستان،پیشین ص ۷۲.

۹ - بر مرد لباس زنانه بپوش.

۱۰ - سعدی بوستان (تهران اقبال ۱۳۷۴) صصص ۵۲ و ۶۵ و ۱۷۱ و ۲۳۳-۳۴ و ۱۹۵-۹۶.

۱۱ - همان ص ۶۱، ۴۳.

۱۲ - نگاه کنید به جعفر شهری: تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم،تهران ۱۳۶۹، ۶ جلد.

۱۳ - جمال زاده: همان ص ۳۶، ۴۲، ۵۱.

۱۴ - جلسه شعر خوانی مرحوم اخوان ثالث در لندن بسیار شلوغ بود و پر سر و صدا. مرحوم اخوان به اعتراض گفت که این جا را به صورت حمام زنانه در آورده اید! خانمی از میان جمعیت گفت، حمام مردانه هم شلوغ است مرحوم اخوان بساط دفتر و کتابهایش را جمع کرد و دیگر شعر نخواند.

۱۵ - جمال زاده: همان ص ۳۶-۳۷.

۱۶ - مصطفی رحیمی: بهار و سیاست، کلک شمارهٔ ۱۴-۱۵ اردیبهشت - خرداد ۱۳۷۰، ص ۲۷.

۱۷ - جابر عناصری: آرمان،دی ماه ۱۳۶۹، ص ۲۳.

۱۸ - به نقل از دنیای سخن،شمارهٔ ۵۱، مهر - آبان ۱۳۷۱، ص ۶۲.

۱۹ - اسماعیل خوئی: جدال با مدعی، چاپ دوم،تهران ۱۳۵۶، ص ۹-۱۴. تازه وقتی متن کتاب را شروع میکنی به خواندن (و نه فقط همین کتاب خوئی را) دل و جانت شروع میکند به لرزیدن که وقتی نویسنده انسان دوستی چون او میتواند تا به این درجه بی دقت باشد، پس از دیگران چه انتظاری میتوان داشت؟

۲۰ - رضا براهنی: تاریخ مذکر، همان، ص ۱۵۷.

۲۱ - همان، ص ۲۰۹.

۲۲ - همان، ص ۲۱۰.

۲۳ - همان،ص ۱۷۱.

۲۴ - همان، ص ۲۰۷.

۲۵ - همان، ص ۱۳۱-۳۲. همه جا تأکید را افزوده ام.

۲۶ - پناهی سمنانی: ترانه های ملی ایران، تهران ۱۳۶۴، ص ۱۷۶-۷۷.

۲۷ - همان، ص ۱۴۸.

۲۸ - همان، ص ۱۰۸-۱۰۹.

۲۹ - همان، ص ۱۱۲.

۳۰ - همان، ص ۱۴۹.

۳۱ - نگاه کنید به: سید حسین کاظمی (گردآورنده) افسانه های مازندگان، تهران ۱۳۶۹، و بهروز دهقانی (گرد آورنده): افسانه های آذربایجان،در مجموعهٔ مقالات،چاپ خارج از کشور، بی تاریخ.

۳۲ - به نقل از اطلاعات هفتگی، شمارهٔ ۴-۱۱ شهریور ۱۳۷۱، ص ۱۰-۱۳.

۳۳ - به نقل "از یک گزارش تلخ"،آدینه، شمارهٔ ۵۷-۵۸،اردیبهشت ۱۳۷۰، ص ۴۸-۴۹.

۳۴ - نگاه کنید به "رسالت"، ۳۱ خرداد ۱۳۷۲، ص ۲.

محروم از حیثیت و برابری

مقایسه وضعیت زنان امروز با دوره قبل از انقلاب

هفته نامه بریتانیایی اکونومیست در شماره اخیر خود مقاله مفصلی را به تشریح و تحلیل اوضاع جاری زنان در ایران اختصاص داده است.

نقل از: BBC لندن

به نوشته این نشریه، تابستان گذشته فصل بدی برای زنان جسور ایرانی بوده است:

زهرا کاظمی، خبرنگار عکاس در حبس به قتل رسیده است،مادر جوانی به خاطر قتل فردی که میگوید قصد تجاوز به او داشته به مرگ محکوم شده و قاضی گفته است شکل لباس پوشیدن این خانم "زمینه را برای تجاوز او آماده کرده بود"، چهار زن به خاطر ترویج اندیشه های جنجالی درباره زن در اسلام به زندان تعلیقی محکوم شده اند، شورای انتصابی نگهبان پایبندی کشور به معاهده ۱۹۸۱ سازمان ملل علیه تبعیض علیه زنان را وتو کرد و از همه بدتر، انبوه زنان ایران با بی اعتنایی به این موارد واکنش نشان داده اند.

انقلاب و وعده ها

به نوشتهٔ اکونومیست در دوران شاه، زنان حق رأی داشتند،تعدد زوجات در عمل غیر قانونی شده و قوانین طلاق بر اساس برابری زن و مرد تنظیم شده بود، تنها عیبی که به حکومت شاه میشد



گرفت این بود که با توجه به فرهنگ عمومی بیش از حد به زنان آزادی میداد: زنان قشرهای مرفه با بیکینی در استخر شیر شنا میکردند.

اکونومیست مینویسد: "انقلاب قول حیثیت و برابری به زنان داد اما با گذشت یک ربع قرن زنان از هر دو محرومند، جمهوری اسلامی ایران به جای دنبال کردن رویه قضایی انعطاف پذیری که شریعت اسلامی با آن سازگار است و **خانم عبادی** ترویج میکند، آنچه را فریده غیرت، وکیل بشر و حقوق زنان **"نسخه خشک استخوان"** میخواند ترویج میکند."

این نشریه به قوانین ایران پس از انقلاب میپردازد که تعدد زوجات را احیا کرد، طلاق از سوی زنان را بدون رضایت شوهر تقریباً غیر ممکن ساخت و زنان زناکار را به سنگسار محکوم کرد و میافزاید سر کردن روسری که مسافران خارجی بیش از هر چیز از آن احساس اهانت میکنند برای زن



به نوشته اکونومیست، آخرین ارقام موجود از سال ۱۹۹۹ نشان میداد که ده درصد زنان نیروی کار را تشکیل میدهند که به نسبت سه درصد کمتر از سال ۱۹۷۲ است.

ایرانی ناخوشی جزئی به حساب می‌آید.

"سالم، تحصیل کرده و رها شده"

اکونومیست خاطر نشان میکند که **زنان ایرانی باید برای دو چیز نسبت به جمهوری اسلامی سپاسگزار باشند: بهداشت و آموزش** و مینویسد: "در پی رشد **شدید جمعیت در دهه ۱۹۸۰، برنامه ریزی برای خانواده نرخ باروری ملی را به دو فرزند کاهش داد،** میانگین عمر زنان هفتاد و دو **سال، یعنی دو سال بیش از مردان است. در سال ۱۹۷۵ نرخ بیسوادی زنان در نواحی روستایی نود درصد و در شهرها بیش از چهل و پنج درصد بود. اکنون میزان سواد در میان دختران پانزده تا بیست و چهار ساله به نود و هفت درصد رسیده است، سال گذشته، برای نخستین بار، شمار دانشجویان دختر در دانشگاههای دولتی بیش از شمار مردان بود**".

به نوشته این نشریه، **علی رغم رشد تعداد زنان تحصیلکرده و با توجه به تورم پانزده درصدی، خانواده های زیادی نیستند که بتوانند با حقوق یک نفر زندگی کنند اما اقتصاد قادر به ایجاد اشتغال نیست تا این** زنان را جذب کند.

آخرین **ارقام موجود از سال ۱۹۹۹ نشان میداد که ده درصد زنان نیروی کار را تشکیل میدهند که به نسبت سه درصد کمتر از سال ۱۹۷۲ است.**

با این حال، **اکونومیست اشاره میکند که بسیاری از زنان ایران از این مسأله که در ایران بسیاری زنان تحصیلکرده ایرانی مجبور به خانه داری اند احساس ناراحتی و اهانت نمیکنند.**

جریانی تاریخی

با این حال او اصرار میورزد که "جریانی تاریخی" در ایران به راه افتاده است.

اکونومیست میافزاید در استان قزوین ده دانشگاه هست که یک میلیون دانشجو دارد و این دانشگاهها محیطی منحصر به فرد برای اختلاط دختر و پسر فراهم کرده است، آن زمان که پرده ای دانشجویان مرد و زن را از هم جدا میکرد گذشته است.

"با این حال برخی والدین احساس خطر میکنند، در واقعه ای دردناک، پدری شیرازی دخترش را از تحصیل در مقطع کارشناسی که در آن قبول شده بود منع کرد و دختر خود را به آتش کشید."

فوتبال سیاسی

اکونومیست مینویسد مسأله زنان نیز مانند بسیاری دیگر از مسایل کشور به فوتبالی میان اصلاح طلبان به رهبری آقای

خاتمی که البته خود دستاور خانم عبادی را در بردن جایزه نوبل ناچیز شمرد، و مخالفان محافظه کار او بدل شده است:

"اما با گذشت شش سال از روی کار آمدن آقای خاتمی با کمک آرای تکان دهنده زنان، برخی زنان حتی در مجلس شورای اسلامی مظنونند که اصلاح طلبان بیشتر به آرای زنان علاقه دارند تا حقوق آنها."

به گفته آنها، رئیس جمهور انتصاب هیچ زنی را در کابینه خود مناسب ندید، پیش از انقلاب دو زن در هیأت دولت حضور داشتند، جدی ترین دخالت آقای خاتمی به نمایندگی از زنان زمانی بود که اصرار ورزید قوه قضاییه حکم سنگسار برای زنانی که زنا کرده اند را متوقف کند که در این مورد هم انگیزه او ظاهراً میل به بهبود تصویر ایران در خارج از کشور بود.

به نوشته این نشریه، شادی صدر، روزنامه نگار زن ایرانی، دو گروهی را که برای حقوق زنان مبارزه میکنند از هم متمایز میداند.

به گفته او، اول کسانی اند که معتقدند اصلاحات حقوقی تدریجی بر اساس رویکردی روشنگرانه به فقه شیعه میتواند مشکلات زنان را حل کند.

خانم صدر، شیرین عبادی را که بر مطابقت ذاتی اسلام و حقوق بشر تأکید میکند را جزوی از این گروه میداند و گروه دوم را افراد رادیکالتری قلمداد میکند که "مشکل را نه چندان ناشی از قوانین و مقررات، بلکه ناشی از ساختار کلان حقوقی میدانند."



مسأله زنان نیز مانند بسیاری دیگر از مسائل کشور به فوتبالی میان اصلاح طلبان به رهبری آقای خاتمی که البته خود دستیابی خانم عبادی را در بردن جایزه نوبل ناچیز شمرد، و مخالفان محافظه کار او بدل شده است: اما با گذشت شش سال از روی کار آمدن آقای خاتمی با کمک آرای تکان دهنده زنان، برخی زنان حتی در مجلس شورای اسلامی مظنونند که اصلاح طلبان بیشتر به آرای زنان علاقه دارند

به نوشته اکونومیست، زنان ایران به شدت به دستاورد شیرین عبادی افتخار میکنند، هر چند خیلی از آنها به آرمانهای او بی تفاوتند.

اکونومیست سخن گفتن برای گروه دوم را مشکل میداند،چون "ابراز عقیده ممکن است آنها را به زندان بیاندازد اما گروه اول که شامل اصلاح طلبان مجلس و آقای خاتمی است دستاورد چندانی حاصل نکرده اند."

به نوشته این نشریه، موفقیتهای مجلس شورای اسلامی پس از کشمکشهای سه گانه با شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلح نظام متوسط بوده است، از جمله پس از درگیری زیاد، سن بلوغ زن از نه سال به سیزده سال افزایش یافت، مهریه نیز اکنون با توجه به تورم محسوب میشود و دختران میتوانند برای تحصیل در خارج از کشور بورس دریافت کنند.

اکونومیست در بخش بعدی این مقاله تحت عنوان "جامعه ترک خورده" اوضاع زنان ایرانی را تیره و روند تغییر اوضاع را کُند میداند و مینویسد حتی اصلاح طلبان نیز برای به چالش گرفتن نگرش مرد سالارانه رغبتی نشان نمیدهند.

شکوه نوابی نژاد، روانشناس خانواده در شمال تهران، این ترکها را در بیماران قشر متوسط مشاهده میکند؛ به گفته وی، **خشونت خانوادگی، خیانت به زناشویی و ایدز**، چند برابر شده است.

به نوشته اکونومیست، فرسایش ارزشهای خانوادگی در ایران نیز تبعاتی مشابه جوامع غربی پدید آورده است: یک سوم پیوندهای زناشویی به طلاق منجر میشود، در حالی که پانزده سال قبل طلاق امری نادر بود.

به نوشته این نشریه، با این حال قضاتی که با زنان خواهان طلاق همدردی نشان دهند انگشت شمارند. زنان برای تضمین موافقت شوهر با طلاق اغلب مجبور به گذشتن از مهریه میشوند.

اکونومیست سپس ادامه میدهد که مشکلاتی مانند **فحشا** و **اعتیاد** در ایران بیداد میکند.

این هفته نامه مینویسد: "هیچ کس نمیداند چه تعداد زن روسپی در تهران هست، هر چند آنها در گوشه کنار خیابانها حاکی است شمار آنها به دهها هزار نفر میرسد،در مورد یک موضوع نیز اتفاق نظر وجود دارد: اکثریت زنان خودفروش، دختران فراری از خانواده های فقیر و متلاشی شده اند و هر روز بر شمار آنها افزوده و از سن آنها کاسته میشود."



اکونومیست مینویسد:

"حتی اصلاح طلبان نیز برای به چالش گرفتن نگرش مرد سالارانه رغبتی نشان نمیدهند.

خسرو منصوریان، مدیر یکی از سازمانهای غیر دولتی در تهران مینویسد: "چرا زن خود فروش حرفه ای نسبتاً پر درآمد را رها کند،در حالی که میداند فقر در انتظار اوست و جامعه نیز او را طرد کرده است؟"

در جستجوی الگو

اکونومیست در بخش پایانی مقاله با اشاره به اینکه الگوی رسمی دولت برای زنان، فاطمه زهرا، دختر پیامبر اسلام است مینویسد: "در این دوران سرگشته، دختر پیامبر برای جلب نظر زنان، بخصوص نوزده درصد زنان که ده تا بیست و پنج سال دارند با رقابت فشرده روبروست".

این نشریه میافزاید: "مجله زنان اخیراً با آب و تاب به معرفی هیلاری کلینتون،همسر رئیس جمهور سابق آمریکا پرداخت، برخی دختران، **مدونا** را دوست دارند البته تا حدودی به خاطر اینکه موسیقی او ممنوع است، دو کارگردانی که نام آنها بیش از هر کس دیگر سر زبانهاست دو خواهر به نام مخملباف، هنرپیشگان زیبا نیز فراوانند".

بـه نوشته اکونومیست، زنان ایران به شدت به دستاورد شیرین عبادی افتخار میکنند،هر چند خیلی از آنها به آرمانهای او بی تفاوتند.

این نشریه در ادامه مینویسد: "انتظار نداشته باشید خانم عبادی به الگوی زن ایرانی بدل شود، او علیرغم چشمه هایی از سنت شکنی، مثلاً زمانی که در خارج از کشور بدون روسری ظاهر میشود، همچنان پایبند اصلاح طلبی محتاطانه ای است که آقای خاتمی و پیروانش دنبال میکنند و بسیاری معتقدند که شکست خورده است، گروه کم شمار اما فزاینده ای از زنان ایرانی ساختار کلان حقوقی کشور را که خانم عبادی بدان پایبند است رد میکنند".

اکونومیست به علاقه روز افزون در ایران به اشعار فروغ فرخزاد، شاعره ایران اشاره میکند که میگفت تغییرات اجتماعی ایران به مفاهیمی مانند مذهب، اخلاقیات و عشق معنای تازه ای بخشیده است اما با گذشت چهل سال از دوران او، بیان چنین اظهاراتی میتوانند گوینده را راهی زندان کند ولی قضات جمهوری اسلامی نمیتوانند انبوه زنان جوان ایرانی را از همدلی با این نگاه منع کنند. □

زنان ایرانی در رهبری سیاسی

نوشته: مهرانگیز کار
وکیل دادگستری و فعال حقوق زنان

این حق زنان است که در حکومتها مشارکت داشته باشند و تلاش کنند در تمامی سطوح وارد حوزه های زمامداری بشوند. مشارکت سیاسی زنان در امر زمامداری اتخاذ تصمیمات مهم مملکتی حقی است که بعضی نظامهای سیاسی و حقوقی جهان برای زنان به رسمیت شناخته اند، برخی دیگر این حق را به رسمیت نشناخته و برخی ان را مسکوت گذاشته اند.



مهرانگیز کار

این حقی مشروع و متناسب با ضوابط جهانی حقوق بشر است. ضرورتهای اجتماعی و ملی آن هم در هر جامعه ای انکار ناپذیر است اما گرفتن این حق احتیاج به تلاش زنان دارد.

تأثیر مشارکت زنان در حکومت لزوماً تفاوتی با مردان ندارد. این تفاوت را دیدگاههای ضد زن در دنیا مشخص کرده اند وگرنه هر کشوری جمعیتی دارد،نیمی از این جمعیت را زنان تشکیل میدهند و نیم دیگر را مردان. همانقدر که حضور مردان در امر حکومت میتواند برای جامعه ای تأثیرگذار باشد حضور زنان نیز میتواند تأثیر گذار باشد.

مگر اینکه بخواهیم موضوع را از نظر تحولات حقوق زن بررسی کنیم. در این صورت ممکن است به این نتیجه برسیم که اگر زنان مشارکت سیاسی را جدی بگیرند و تحت هر شرایطی کوشش کنند که وارد حوزه های حکومتی و زمامداری بشوند، دو واقعه نیک و خیر در انتظار آنان خواهد بود؛ اول اینکه میتوانند در حوزه های زمامداری بیش از مردان حافظ و تأمین کننده حقوق زنان باشند و کاستیهای حقوق زنان را گزارش بدهند و کوشش کنند که این کاستیها رفع بشود.

دومین پیامد این حضور این است که میتواند باور عمومی را، در جوامعی که طی دوره ای طولانی از تاریخشان زنان را در مراکز مهم سیاسی فعال مشاهده نکرده و به

شایستگی آنان برای مدیریت اعتقاد ندارند، اصلاح کند.

اسطوره صلح طلبی زنان قدرتمند

بعضی معتقدند که حضور زنان در حوزه های زمامداری ممکن است به امکان یک زندگی صلح‌آمیز در جوامع بشری بیافزاید و بر این باورند که زنان به دلیل لطافت روح و خوی و خصلت مادرانه ای که دارند از تصمیم گیریهای خشن که منجر به جنگ و خونریزی میشود پیشگیری کنند.

من شخصاً به این گروه تعلق ندارم و معتقدم که قدرت، زن و مرد را یکسان از فطرت خود و ویژگیهای طبیعی خود دور میکند. در تاریخ زنان بسیاری هستند که در زمامداری خشن تر و جنگ جویانه تر از مردان عمل کرده اند. بنابراین نمیشود گفت حضور زنان در حکومت جهان را به سوی صلح خواهد برد، اما همانطور که این حق مردان است که در تصمیم گیریهای مهم مملکت خود شرکت داشته باشند و وارد حوزه های زمامداری بشوند زنان نیز از این حق برخوردارند و مشارکت آنها میتواند پی‌آمدهای نیکی برای اعتلای حقوق زنان داشته باشد.

قدرت زنان و مشکلات زن

باید در اینجا یادآوری کنم که حضور هر زنی هم لزوماً گره گشای مسائل زنان نیست، همچنان که حضور هر مردی هم در حوزه های زمامداری عدالت اجتماعی را تأمین نمیکند.

در مجلس هفتم شورای اسلامی شاهد هستیم زنانی که به مجلس راه یافته اند پیوسته که در محدود ساختن حقوق زنان تلاش میکنند. اما تأکید بر این است که زنان شهروندان جامعه هستند و مانند شهروندان جامعه هستند و مانند شهروندان مرد حق دارند وارد حوزه های مهم زمامداری بشوند و در تصمیم گیریهای مهم سیاسی،اقتصادی، فرهنگی و سیاستهای داخلی و خارجی همپای آنها شرکت داشته باشند.

حق است که موانع قانونی، سنتی و یا محدودیتهای ناشی از بینش دینی که بر سر راه این مشارکت وجود دارد به کمک زنان و بر حسب خواست مصرانه آنان و نیز با همکاری مردان رفع شود.

خودباوری نیاز اول زنان است

لازمه دستیابی زنان به قدرت سیاسی در مرحله اول این است که آنها خود باور کنند که دارای حق سیاسی برابر با مردان هستند و به این قناعت وجدانی و باور قلبی رسیده باشند که زن و مرد برای سر و سامان دادن به جامعه ای که در آن زندگی میکنند دارای حقوق برابر هستند.

تا زمانی که این باور در زنان ایجاد نشده باشد،هیچ رویداد خارجی نمیتواند آنان را به حوزه های مؤثر زمامداری نزدیک کند. تنها خودباوری میتواند اقتدار روانی لازم را در زنان ایجاد کند تا اراده خود را بیان کرده موانع را از سر راه خود بردارند.

زنان مجتهد هم از مردان مجتهد عقب مانده اند

اما غیر از خود باوری زنان ساختار حقوقی و سیاسی حکومت هم در این مورد نقش دارد. به عقیده من،در حال حاضر این ساختار در ایران فرصتهای ورود به حوزه های مهم تصمیم گیری،مخصوصاً شش حوزه مهم زمامداری را برای زنان مشروط و محدود کرده است.

مثلاً این شرط که در حوزه های بالای حکومتی شخص باید مجتهد یا فقیه باشد و بتواند فتوا بدهد یک محدودیت جدی است. جدی بودن آن هم از طرفی از نظر قانون است و از طرف دیگر از نظر عرفی که بر محافل مذهبی ایران حاکم است.

نظم سیاسی به روی زنان بسته است

تعداد زنان مجتهد و فقیه، به ویژه بعد از انقلاب، در مدارس علمیه و دینی،که بودجه هنگفتی نیز به آنان اختصاص داده شده، زیاد است. اما هنوز دیده نشده که این خانمهای مجتهد از امکاناتی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی وجود دارد استفاده کنند و مانند آقایان روحانی به صحنه رقابت سیاسی بیایند.

تعداد زنان مجتهد و فقیه، به ویژه بعد از انقلاب، در مدارس علمیه و دینی، که بودجه هنگفتی نیز به آنان اختصاص داده شده، زیاد است. اما هنوز دیده نشده که این خانمهای مجتهد از امکاناتی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی وجود دارد استفاده کنند و مانند آقایان روحانی به صحنه رقابت سیاسی بیایند.

جامعه ایران خبر ندارد که این همه



هر چند که قدرت زنان لزوماً به صلح طلبی بیشتر یا حل مشکلات زنان نمی انجامد اما آنها باید سهم خود را از قدرت داشته باشند.

زن مجتهده و فقیه وجود دارد و آنها تحت تأثیر جو حاکم بر محافل دینی در ایران، پشت پرده های مدارس و حوزه های علمیه به آموزگاری قناعت کرده اند.

بنابراین می بینیم که سیستم سیاسی و حقوقی ایران به طور عام برای ورود زنان به حوزه های زمامداری و سیاسی بسته است و من نوعی را در خود راه نمیدهد و درخور نمی بیند و به عبارت دیگر من را صالح نمیداند.

هر چند در قانون اساسی گفته نشده که اگر زن فقیه و مجتهد هم باشد راه ندارد، اما مبینیم که راه نمیدهند و خود این زنان هم طالب ورود به حوزه های زمامداری نیستند. بنابراین هر چند در سیستمهای حقوقی و سیاسی بسته بعضی قوانین صریحاً بار جنسی ندارند، اما بینش دینی یا سنتی که پشت سرشان است جلوی زنها را میگیرد.

جاه طلبی زنان محدود است

مشکل بزرگی که در ایران بعد از انقلاب بر سر راه رشد زنان به وجود آمده این است که آنها در اثر سرکوب سالهای اول انقلاب جاه طلبی های خود را از دست داده اند و فقط به این قناعت کرده اند که بتوانند در محیط های اداری باقی بمانند و شامل پاکسازی و اخراج نشوند.

این همه احتیاطی که بر زنان ایران تحمیل شده، جاه طلبی و قدرت اعتراض را از آنها گرفته و دیگر نه میخواهند و نه میتوانند وارد زد و خوردهای رقابتی در محیط های شغلی بشوند.

سیستم سیاسی ایران باید تغییر بکند تا زنها از این بلیه ای که بعد از انقلاب دورشان تنیده شده بیرون بیایند و از معاشرت با مردان در محیط اداری و اعتراض برای گرفتن حقوقشان پروا نداشته باشند.

مشکل فقدان جاه طلبی در زنان ایران، به ویژه زنان شاغل در ادارات دولتی، که ناشی از سرکوب آنان به ویژه در دهه اول پس از انقلاب بوده، مانع از حرکتهای تأثیر گذار برای کسب حق زنان و ورودشان به حوزه های مدیریت در محیط های شغلی شده است. □

مهرانگیز کار، وکیل دادگستری ایران، فعال حقوق بشر و نویسنده، در سال ۱۹۴۴ در اهواز به دنیا آمده و در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران تحصیل کرده است. او در حال حاضر در دانشگاه هاروارد به تحقیق مشغول است. مهرانگیز کار برنده جایزه لودویگ تزارو برای حقوق بشر بین الملل در سال ۲۰۰۲ شده است. از خانم کار تا به حال کتابهای متعددی در زمینه حقوق زنان در ایران منتشر شده که از آن جمله است: مشارکت سیاسی زنان در ایران: امکانات، موانع - خشونت علیه زنان در ایران - رفع تبعیض از زنان - موانع حقوقی توسعه سیاسی در ایران.

زنان حاشیه نشین و توریسم مذهبی

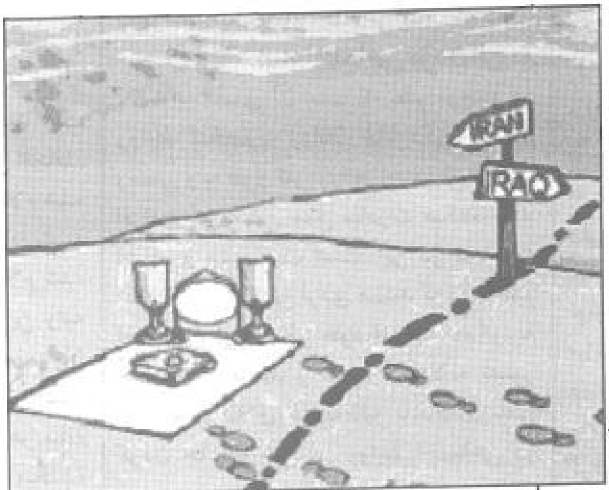
بررسی ازدواج دختران مشهدی با مهاجران عراقی در گفت و گو با عضو شورای شهر مشهد

■ ثمانه قدرخان

"هر هفته بیش از هشت زن به دفتر من مراجعه میکنند با این عنوان که با یک مرد عراقی ازدواج کرده اند و حالا پس از باردار شدن،این مرد از ایران رفته." این گفته رئیس کمیسیون فرهنگی، اجتماعی و زیست شهری شهر مشهد است که بدون در دست داشتن آمار مستند در مورد میزان ازدواج دختران مشهدی با مردان مهاجر عراقی از رشد زنان و کودکان بی سرپرست و بی هویت ابراز نگرانی میکند. صدیقه قنادی از وجود کودکانی در مشهد خبر میدهد که حاصل ازدواج دختران ایرانی و مردان عراقی اند؛ کودکانی بدون هویت، بدون پدر، بدون شناسنامه و بدون وطن...

از سوی دیگر مدیر کل اتباع بیگانه استانداری خراسان حمید موحدی زاده ضمن اشاره به آمار زیاد ازدواج دختران مشهدی با مهاجران عراقی به روزنامه شرق گفت: "از دو هزار و ۷۵۰ مورد ازدواج مردان عراقی با دختران مشهدی تنها حدود ۶۰۰ مورد آن قانونی بوده است." وی همچنین با خاطر نشان کردن این مطلب که این دختران از خانواده های حاشیه نشین هستند،افزود: "مردان عراقی مذکور دارای یک یا دو همسر بوده اند."

اکنون در فهرست آسیبهای اجتماعی شهر مشهد باید یک مورد را اضافه کرد: رسوخ مهاجران عراقی به ساختار اجتماعی زنان مشهد، "یکی دیگر از مسائل مهم گریبانگیر زنان در استان خراسان بحث زنانی است که شوهران آنها مفقود هستند و این زنان از همسران خود هیچ گونه اطلاعی ندارند. مشهد به دلیل ویژگیهای خاص خود از جمله حضور در مسیر ترانزیت مواد مخدر و مهاجر پذیر بودن با مشکلات بی شماری دست به گریبان است."



"مشهد به عنوان پایگاه تشیع در ایران به خاطر وجود مرقد مطهر حضرت رضا (ع) بسیاری از شیعیان را به سوی خود جلب میکند از جمله شیعیان عراقی را. تعداد زیادی ازدواج با اتباع عراقی در مشهدوجود دارد که متأسفانه به دلیل فقر خانواده های مشهدی حاضر شدند دختران خود را به عقد مردان عراقی در بیاورند. چون قانون مدنی تبعیت را با خون میداند بنابراین بچه های حاصل ازدواج دختران مشهدی با مردان عراقی تابع پدران هستند و چون پدر این کودکان ایرانی نیستند بنابراین این بچه ها شناسنامه ندارند.

"با افزایش فقر شاهد رشد این مشکل خواهیم بود چون علت این ازدواجها فقر است، یعنی خانواده های مشهدی به دلیل فقر دختران را با قیمت بسیار پایین به ازدواج اتباع عراقی در می‌آورند. چرا که پدر دختر در قبال ازدواج دختر خود با یک مهاجر عراقی مبلغی از وی دریافت میکند و در عوض دختر را به عقد دائم وی در می آورد."

از سوی دیگر افزایش سریع چنین ازدواجهایی در مشهد سئوال برانگیز است که قنادی نیز در توضیح آن میگوید: "چون در عراق،عربها برای زن گرفتن باید هزینه بسیاری بپردازند در ازدواج کم هزینه با دختران مشهد بسیار مشتاق هستند. برای نمونه مردها برای عقد یک دختر عرب باید یک کیلوگرم طلا برای دختر هدیه ببرند. این مورد حتی درباره ازدواج دوم و سوم نیز صدق میکند."

"من ازدواجهایی را پیگیری کرده ام که یک مرد عراقی با ۱۰۰ هزار تومان دختر مشهدی را به عقد خود در آورده است و پس از باردار شدن دختر، مرد به کشور خود بازگشته و غایب شده است و با غیبت این مرد بزرگترین ضربه را این دختر با یک نوزاد متحمل شده است چون پدر دختر صد هزار تومان را دریافت کرده است و اکنون دختر بدون سرپرست با یک بچه مانده است."

دلیل چنین اتفاقی را فقر میان خانواده های حاشیه نشین عنوان کرده اند. نوع برخورد مردان عراقی با دختران مشهدی به نحوه خرید دختران مربوط میشود چه بسیاری از آنها در قبال دریافت مبلغی اندک یا حتی یک گردنبند به خانواده، دختران آنها را به عقد خود در آورده اند. □

خودکشی و طلاق

نوشته: علی حاجلی

■ نقل از روزنامه شرق

بر اساس اعلام معاون سازمان بهزیستی کشور، "تهران در بین شهرهای دیگر کمترین نرخ خودکشی و بیشترین نرخ طلاق را به خود اختصاص داده است، به طوری که ۲۰ الی ۲۵ درصد (یک پنجم) ازدواجها در تهران به طلاق می انجامد.

۱ - بر اساس اعلام معاون سازمان بهزیستی کشور، "تهران در بین شهرهای دیگر کمترین نرخ خودکشی و بیشترین نرخ طلاق را به خود اختصاص داده است، به طوری که ۲۰ الی ۲۵ درصد (یک پنجم) ازدواجها در تهران به طلاق می انجامد. (ایسنا - ۴ آبان ۸۲) پیش از این هم اعلام شده بود زنان پنج برابر بیش از مردان مبادرت به خودکشی میکنند. از سوی دیگر اعلام شده است که استان ایلام دارای بالاترین رتبه خودکشی در کل کشور است. اگر چه نمیتوان به آمارهای اعلام شده اکتفا کرد ولی همین داده ها نشان میدهند که در تهران هر ساله بیست هزار نفر اقدام به خودکشی میکنند، میانگین سن خودکشی ۲۹ سال است و به رغم تعدد خودکشی در زنان خودکشی های مردانه بیشتر به مرگ منجر میشود. اما جالب ترین آمار ارائه شده مربوط به خودکشی زنان در استان گلستان است. گلستان از نظر استانداردهای خشونت علیه زنان حائز رتبه دوم است و در این حال از هر هزار زنی که فوت میکنند شانزده نفر بر اثر خودکشی به مرگ میرسند. دو پدیده طلاق و خودکشی اگر چه در نوسان قرار دارند ولی هر دو از جمله پدیده های رو به افزایش هستند.

۲ - خودکشی و طلاق، هر عامل شخصی و روانی که برای آن قائل باشیم، دو پدیده ضد اجتماعی هستند. در جامعه شناسی محافظه کار، مفهوم ضد اجتماعی بودن غالباً به عنوان یک پدیده آسیب شناختی در نظر گرفته میشود. یعنی هر امری که مطابق با نظم اجتماعی مستقر نباشد پدیده ای آسیبی و حاکی از رفتار کجروانه است. اما واقعیت آن است که تحلیلهای اجتماعی مبتنی بر آسیب شناسی امروزه دیگر نمیتواند به یک اقناع اجتماعی منجر شود.

۳ - ضد اجتماعی بودن این دو پدیده به معنای آن است که نظم موجود در روابط شخصی، روابط خانوادگی، روابط رسمی و به طور کلی روابط اجتماعی از نگاه افرادی که به این عمل مبادرت میکنند فاقد اعتبار و مشروعیت است. این دو پدیده به عنوان دو نوع کنش فردی هستند که دقیقاً نظم اجتماعی (و در بطن خود قدرت عام) را به چالش می طلبند و آن را ناعادلانه تصور میکنند. در طلاق، فرد به دلیل ناشایست تلقی کردن جایگاه خود در روابط اجتماعی در صدد بر هم زدن آن روابط است. اما در خودکشی، ضد اجتماعی بودن از آنجا ناشی میشود که فرد وقتی مناسبات موجود را نمیپذیرد و در خود امکان مقاومت نمییابد تلاش میکند تا با "مرده سازی" بدن خود در واقع از این طریق خود را از چرخه روابط اجتماعی که نمی پسند خارج کند. **فوکو،** به عنوان فیلسوف قدرت مدرن، در تحلیل این پدیده تا آنجا پیش میرود که خودکشی را اساساً نوعی ابراز وجود سیاسی در نظر میگیرد که فرد از این طریق به مقاومت در برابر قدرت مبپردازد.

۴ - صرف نظر از آنکه علل طلاق و خودکشی چیست، به نظر میرسد هم افزایش نرخ خودکشی در کل کشور و هم افزایش نرخ طلاق در تهران هر دو یک معنای ویژه دارند و آن عبارت از آن است که جامعه نیازمند تغییرات کیفی در نهادهای اجتماعی، جریان اجتماعی شدن، بزرگ ساختهای فرهنگی و ریز ساختهای رفتاری هستند. به ویژه اگر به آمارها توجه کنیم خواهیم دید که نرخ خودکشی زنان نسبت به مردان و نرخ درخواست طلاق توسط زنان به نسبت مردان، به طور چشمگیری بیشتر است، یعنی آسیب زایی روابط و مناسبات امروزی برای زنان بسیار بیشتر از مردان است.

۵ - اما معنای نرخ طلاق بالا و نرخ خودکشی پایین در تهران چیست؟ این دو پدیده اگر چه امری ضد اجتماعی هستند ولی دارای یک تفاوت ضمنی هستند. فردی که به طلاق روی می‌آورد، وضع موجود را نمیپذیرد و گمان میکند با تخریب روابط موجود قادر به تولید روابط مطلوب است ولی فردی که خودکشی میکند یا امکان تخریب شرایط موجود را ندارد و یا آنکه تولید شرایط مطلوب را ممکن نمیداند یعنی میزان انعطاف نظام فرهنگی و عرف اجتماعی در برابر پدیده طلاق واجد اهمیت است. هر چه طلاق به عنوان یک تابو و داغ ننگ در نظر گرفته شود، تمایل به درونی سازی مشکلات بیشتر میشود و امکان روشهای خود آسیب رسان بیشتر خواهد شد.

۶ - در عین حال نمیتوان یک رابطه علت و معلولی در میان این دو پدیده به وجود آورد. بلکه برای تبیین آن دو لازم است یک متغیر جدید که بر هر دو پدیده تأثیر میگذارد به میان آید. به نظر میرسد یک عامل مهم در به وجود آمدن پدیده هایی از قبیل طلاق و خودکشی، مجموعه تمایلاتی است که منتج به فردیت یابی میشود در این میان پروژه های شخصی افراد برای تبدیل خود اجتماعی شان به خود شخصی خودخواسته و بنا سازی یک خود اجتماعی پسینی واجد اهمیت میشود .جامعه ایرانی، حداقل در شهرهای بزرگ ایران، در حال تجربه یک میل انزوا طلبانه است که طی آن فرد از جامعه چشم پوشی میکند و "جزیره"های کوچکی را طلب میکند که اعضای آن نه بر مبنای قالبهای پیش ساخته هنجاری که بر اساس انتخابهای دو طرفه برگزیده میشود. □

وقتی بهشت عزوجل اختراع شد
حوا که لب گشود، عسل اختراع شد

در چشمهای خستهٔ مردی نگاه کرد
لبخند زد و قند بدل اختراع شد

آهی کشید، آه دلش رفت و رفت و رفت
تا هاله ای به دور زحل اختراع شد

حوا بلوچ بود ولی در خلیج فارس
رقصید و در حجاز هبل اختراع شد

آدم نشسته بود ولی واژه ای نداشت
نزدیک ظهر بود غزل اختراع شد

آدم و سعی کرد کمی منضبط شود
مفعول فاعلات فعل اختراع شد

"یک دست جام باده و یک دست زلف یار"
این گونه بودها! که بغل اختراع شد

یک شب میان شهر خرامید و عطسه زد
فرداش ... پنج دی ... و گسل اختراع شد.

حامد عسگری





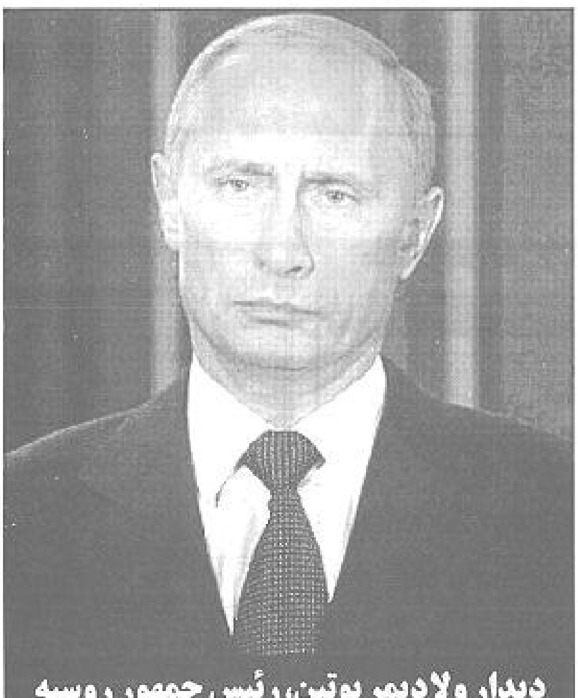
دیدار ولادیمر پوتین از اسرائیل

نوشته: ایرج فرنوش

دیدار ولادیمر پوتین، رئیس جمهور روسیه در تاریخ ۲۹ آپریل ۲۰۰۵ از اسرائیل در محافل سیاسی جهان و رسانه های خبری بازتاب گسترده ای داشت. این سفر نخستین سفر رهبر حکومت روسیه و شوروی سابق از کشور اسرائیل بود. تحلیل گران سیاسی سفر آقای پوتین به خاورمیانه مخصوصاً به اسرائیل مورد توجه قرار داده و به اشکال مختلف آن را مورد ارزیابی قرار دادند.

آقای پوتین سفر خاورمیانه خود را از مصر آغاز، سپس از اسرائیل و بعداً با سران خودگران فلسطینی بازدید کرد. وی در طی دیدار خود از مصر پیشنهادی برای برگزاری یک کنفرانس بین المللی در مورد صلح خاورمیانه در مسکو ارائه داد. این پیشنهاد با موافقت مقامات مصری و فلسطینی روبرو شد،اما اسرائیلیها آن را بلافاصله رد کردند. ولادیمر پوتین در سفر خود به اسرائیل با آقایان مُشه کتساو، رئیس جمهور، آریل شارون نخست وزیر، و سیلوان شالوم وزیر امور خارجه دیدار و مذاکره کرد.

محور ملاقاتها در زمینه صلح با فلسطینیان، مسئله فروش موشکهای ضد هوائی به سوریه و همکاریهای هسته ای بین روسیه و ایران دور زد. علاوه بر این موضوعات،مقامات دو کشور درباره مسائل مبارز، با تروریسم و مسائل بازرگانی و اقتصادی به توافق هایی رسیدند.



دیدار ولادیمر پوتین، رئیس جمهور روسیه در تاریخ ۲۹ آپریل ۲۰۰۵ از اسرائیل در محافل سیاسی جهان و رسانه های خبری بازتاب گسترده ای داشت. این سفر، نخستین سفر رهبر حکومت روسیه و شوروی سابق از کشور اسرائیل بود.

آقای پوتین در مورد زمینه صلح اسرائیل و فلسطینیان پیشنهاد کرده بود که یک کنفرانس بین المللی در مسکو برای سرعت بخشیدن به گفتگوهای اسرائیلی - فلسطینی برگزار شود - مقامات اسرائیلی با این پیشنهاد مخالفت کرده زیرا آنان مخالف تأثیر گذاری عنصر خارجی در منازعه خود با فلسطینیان بوده و معتقد بودند که اختلاف طرفین باید بین دو طرف حل و فصل گردد. آقای پوتین در جواب اظهار داشت که روسیه مایل است فقط نقش میانجی داشته باشد و تصمیم ندارد بجای طرفین مذاکره کند. وی به اسرائیلیان اطمینان داد که هیچ کنفرانسی بدون موافقت آنان برگزار نمیشود. شارون در پاسخ گفت که کنفرانس بین المللی باید در مرحله دوم طرح مسیر برگزار شود نه زودتر!

پوتین در مورد همکاریهای نظامی با دولت خودگران فلسطینی اظهار داشت که این همکاریها شفاف بود و موجب نگرانی اسرائیل نخواهد شد. وی افزود برای ایجاد نظم در سرزمینهای فلسطینی آنچه مورد نیاز باشد به آنان خواهد داد.

در مورد فروش موشکهای ضد هوا به سوریه گفت که موشکها خطری برای اسرائیل نیستند و فروش آنان به سوریه به هیچ وجه تغییری در توازن

قدرت در منطقه نمیکند. فقط پرواز در ارتفاع کم بر فراز کاخ رئیس جمهور سوریه را مشکل خواهند ساخت. به عبارتی دیگر هواپیماهای جنگی اسرائیل اجازه مانور هوایی بر فراز اقامتگاه رئیس جمهور سوریه نخواهند داشت. آقای پوتین بعد از یک مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت که روسیه مسئولانه در مورد فروش اسلحه اقدام میکند و مایل نیست که توازن قدرت در منطقه بر هم بخورد.

آقای پوتین در مورد نحوه همکاریهای اتمی کشورش با ایران گفت که به اعتقاد او اهداف اتمی ایران یک برنامه صلح‌آمیز بوده. وی افزود ایران نباید احساس کند که مورد تبعیض قرار گرفته است. ناکام گذاشتن آرزوی ایران برای دسترسی به فنون هسته ای نتیجه معکوس خواهد داشت. در این صورت روسیه به همکاریهای خود با ایران در امور هسته ای ادامه خواهد داد. ولی مقامات اسرائیلی و آمریکایی با استدلالهای پوتین موافق نبوده و بر این باورند که هدف ایران دستیابی به سلاحهای اتمی میباشد.

موضوعی که امروز جهان با آن روبرو است اینکه رژیم کنونی ایران غیر قابل پیش بینی است و در صورت دستیابی به سلاح اتمی نه تنها موجودیت اسرائیل به خطر می افتد بلکه ممکن است کشورهای همسایه نیز تلاش برای مسلح کردن خود به بمب اتمی آغاز کنند.

قبل از اینکه از اهمیت سفر ولادیمر پوتین به اسرائیل بپردازیم،لازم است با مروری کوتاه، روابط پر فراز و نشیب روسیه با اسرائیل را بررسی کنیم.

سالها قبل از تأسیس کشور اسرائیل مسئله یهود همواره یکی از مسایل امنیتی روسیه محسوب میشده. بنا به شواهد زیاد، تاریخ روسیه همیشه تاریخ ضد یهودی بوده و هیچوقت یهودیان این کشور از مصائب یهودی ستیزی در امان نبوده. برای درک شدت احساسات ضد یهودی در روسیه شاید نقل داستان زیر بی مناسب نباشد.

"در یک صبح بسیار سرد برفی در مسکو صفی طولانی در مقابل یک دکان نانوائی بسته شده بود و مردم منتظر رسیدن کامیون حامل نان بودند. بعد از یکی دو ساعت انتظار، اعلام شد که به علت کمبود سهمیه نان به یهودیان منتظر در صف نان داده نخواهد شد و به آنان دستور داده شد که به خانه های خود بروند. یکی دو ساعت بعد دوباره اعلام شد که نان به اندازه کافی نخواهد رسید و نان به کسانی که عضو حزب کمونیست نیستند داده نخواهد شد و از آنان خواسته شد که به منزل خود بروند. نزدیکیهای ظهر برای بار سوم اعلام شد که به علت برف و یخبندان اصلاً نانی در کار نخواهد بود و به بقیه دستور داده شد که به خانه های خود بروند. مردم ناراضی در حالیکه از جلو دکان نانوائی متفرق میشدند،به یهودیان به خاطر داشتن امتیاز بیشتر دشنام میدادند".

در حقیقت یهودی ستیزی چه در دوران بلشویکی، چه در دوران جنگ جهانی و چه در سالهای اول شکل گیری اسرائیل و چه پس از فروپاشی رژیم شوروی وجود داشته است.

در حقیقت یهودی ستیزی چه در دوران بلشویکی، چه در دوران جنگ جهانی و چه در سالهای اول شکل گیری اسرائیل و چه پس از فروپاشی رژیم شوروی وجود داشته است.

مقطع جنگ جهانی دوم در تاریخ روسیه شرایط دو گانه ای برای یهودیان فراهم کرده بود. تا زمانی که شوروی با هیتلر معاهده داشت، یهودیان در شرایط بسیار سختی به سر میبردند و از هر دو جانب آلمان و شوروی مورد تهاجم بودند. ولی بعد از اینکه هیتلر پیمان دوستی خود را با استالین نادیده گرفت و به شوروی حمله کرد وضعیت یهودیان دگرگون شد، و شرایط مناسبی برای آنان در خاک روسیه بوجود آمد تا جائی که موضوع تشکیل دولت مستقل یهود یکی از مسائل مورد توجه استالین بود. به همین راستا بود که پس از پایان جنگ جهانی دوم اتحاد جماهیر شوروی سابق اولین کشوری بود که موضوع ضرورت تشکیل دولت مستقل یهودی را در مجمع عمومی سازمان ملل مطرح ساخت و پس اعلام استقلال اسرائیل در ۱۸ ماه ۱۹۴۸ به عنوان اولین دولت موجودیت اسرائیل را به عنوان یک کشور یهودی به رسمیت شناخت،گلدا مایر به عنوان سفیر اسرائیل در مسکو انتخاب گردید.

پس از مدت کوتاهی روابط شوروی و اسرائیل رو به سردی گرائید. دو عامل باعث سردی این روابط بود. عامل اول ارتباط اسرائیل با یهودیان شوروی و تشویق آنان به مهاجرت به اسرائیل بود. این بر خلاف ایدئولوژی حاکم در شوروی بود. تفسیر رسمی شوروی ایدئولوژی حاکم این بود که سوسیالیسم برترین نظامی است که میتواند تمام آمال و آرزوهای خلق را برآورده سازد. بنابراین مهاجرت یهودیان به اسرائیل بدین معنی تفسیر خواهد شد که رژیمی برتر از

رژیم شوروی وجود دارد و این نمودار ضعف ایدئولوژیکی برای شوروی بود.

عامل دوم قرار گرفتن اسرائیل در کمپ غرب بود که با شدت گیری جنگ سرد، اسرائیل به عنوان پادگان غرب در خاورمیانه تلقی میشد و بدین جهت شوروی در مقابل اسرائیل در جبهه اعراب قرار گرفت.

در حقیقت شوروی در چهارچوب رقابت استراتژیک به آمریکا در خاورمیانه، در مقابل آمریکا به عنوان حامی اسرائیل نقش متقابل حامی اعراب را، پیش گرفت تا جائی که در سال ۱۹۶۷ بعد از جنگ شش روز، و شکست اعراب، اتحاد شوروی رابطه سیاسی خود را با اسرائیل قطع کرد. (تا سال ۱۹۹۱ روابط دیپلماتیک شوروی و اسرائیل همچنان قطع بود).

توافق کمپ دیوید و پیمان صلح مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۹ که با میانجیگری جیمی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا صورت گرفته بود نقطه عطفی در تاریخ سیاست خاورمیانه ای شوروی به حساب می‌آید و سیاست شوروی را در خاورمیانه با مشکل اساسی روبرو ساخت. زیرا که این موضوع سرآغاز کم شدن نفوذ و تضعیف سیاست خاورمیانه ای شوروی محسوب میشود.

در سال ۱۹۸۶ با روی کار آمدن گورباچف در شوروی و به دنبال آن فضای باز سیاسی و لغو ممنوعیت مهاجرت یهودیان شوروی به اسرائیل و صدور اجازه مهاجرت به صدها هزار نفر یهودی به اسرائیل روابط دو کشور آغاز شد. اصلاحات سیاسی گورباچف در شوروی به پایان جگ سرد انجامید و نظام بین المللی را دستخوش تغییر کرد و مناسبات دو قطبی جهان را دگرگون ساخت.

پس از این تحولات شوروی که قبلاً همیشه از اعراب پشتیبانی میکرد، در سیاست خود تجدید نظر کرد و نه تنها روابط سیاسی را با اسرائیل برقرار کرد بلکه برای تصویب قطعنامه جدیدی به منظور لغو قطعنامه "صهیونیزم معادل نژادپرستی" در سازمان ملل با آمریکا و سایر کشورهای غربی همسو شد تا این قطعنامه به تصویب برسد. در سال ۱۹۹۱ روسیه روابط سیاسی خود را با اسرائیل مجدداً برقرار و از آن تاریخ به بعد روابط دو طرف به تدریج رو به بهبود بوده است.

در چند سال اخیر همکاریهای گسترده امنیتی میان دو کشور مخصوصاً بعد از بحران چچن آغاز شد و اکنون به اوج خود رسیده زیرا روسیه در مقابله با عملیات تروریستی و انتحاری نیاز به تجربیات اسرائیل دارد.

در چند سال اخیر همکاریهای گسترده امنیتی میان دو کشور مخصوصاً بعد از بحران چچن آغاز شد و اکنون به اوج خود رسیده زیرا روسیه در مقابله با عملیات تروریستی و انتحاری نیاز به تجربیات اسرائیل دارد. اکنون اسرائیل یکی از بهترین طرفهای اقتصادی روسیه در منطقه به شمار می‌آید و دو کشور در زمینه های نظامی و اقتصادی همکاریهای وسیعی را با هم آغاز کرده اند.

روسیه و اسرائیل اخیراً رسماً موافقت کرده اند تا نفت روسیه را در دریای سیاه از طریق خط لوله نفتی ایلات - اشکلون به بازارهای آسیا انتقال دهند. باید دانست که روسیه با دارا بودن ذخائر عظیم نفت و گاز و ذغال سنگ یکی از بزرگترین تولید کننده و صادر کننده انرژی در جهان است. این خط لوله که قبل از به کار آمدن جمهوری اسلامی نفت ایران را از بندر ایلات در جنوب اسرائیل به بندر اشکلون در مدیترانه انتقال میداد، ولی بعد از سقوط شاه فقید و قطع جریان نفت ایران استفاده چندانی از این لوله به عمل نیامده. ولی در خلال چند ماه گذشته تغییراتی در خط لوله داده شده تا جهت جریان نفت را عوض کنند. این خط لوله میتواند زمان انتقال صادرات نفت روسیه را از دریای مدیترانه به خاوردور کاهش دهد. تحلیل گران سیاسی این قرارداد را تحولی تازه از همکاری بین روسیه و اسرائیل در زمینه انرژی و اسرائیل را به عنوان یک بازیگر در صحنه سیاست انرژی در خواهد آورد.

با توجه به روابط پر فراز و نشیب روسیه و اسرائیل تحلیل گران سیاسی بر این باورند که سفر اخیر آقای پوتین در حد و مرز تعیین شده مشخصی صورت گرفته و روسیه سیاست جدید خود را در خاورمیانه نه بر اساس سیاستهای سنتی خود که **تقویت اعراب بوده به انجام رسانده** بلکه سیاست جدید روسیه نزدیکی بیشتر به اسرائیل و شفاف سازی خود در خاورمیانه میباشد.

این تحلیل گران بر این باورند که آقای پوتین و مشاوران او بخوبی میدانند که بدون یک رابطه مستحکم با اسرائیل، روسیه نمیتواند حضور خود را در خاورمیانه تثبیت کند و هر رابطه با کشورهای دیگر منطقه بدون رابطه با اسرائیل پا بر جا نخواهد ماند.

در این صورت روسیه نه تنها میتواند روابط خود را با اسرائیل بهبود بخشد، بلکه در این فضای بهبود یافته علاوه بر گسترش نفوذ خود در خاورمیانه مسائل اقلیت یهود در روسیه را مدیریت خواهد کرد.□

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله نود و یکم

۱۲۷ - یهودیان و نام های ایرانی (۱)

ریشه یابی نام های ایرانی، و نیز نامهایی ایرانی که یهودیان بر خود نهاده اند، جالب و آموزنده است.[۱] امتیاز کار علمی سترگ در ریشه یابی نام های ایرانی بیشتر متعلق به ایرانیست های آلمانی است که اغلب آنان در دانش فیلولوژی هند و اروپایی تبحری کم نظیر داشته اند. استادان محترم اوستا، فرس قدیم و سانسکریت، شاد روانان مارک درزدن Dresden (دانشگاه فیلادلفیا) و ایلیا گرشویچ (دانشگاه کمبریج انگلستان)، گهگاه در کلاس درس تأکید داشتند دانشجویان بدانند که غیر از ریاضیات و علوم طبیعی، دانش های مربوط به علوم انسانی و اجتماعی را، در مجموع، باید با علامت سئوال آغاز نمود و پایان بخشید. بارها می شنیدیم که میگفتند: «ولی این یافته، چون قانون آهنین، نهایی است.» به عبارت دیگر، یافته، هرچه بوده، زیر ذره بین پژوهش قرار گرفته و تعداد قابل توجهی از اساتید (که مثل بعضی روزنامه چی های این دور و زمانه «اسطوره» نبودند و هر ترجمه ای را بنام خود جا نمی زدند) مُهر تأیید بر آن نهاده اند.

این واقعیت را در جاهای دیگر نوشته ایم[۲] که یهودیان ایرانی در گذشته اغلب نام های یهودی برخود می نهادند، مانند الیاهو، شیمعون، مردخای، یهودا و غیره. در دورهٔ رژیم پهلوی، پس از نیرو گرفتن ناسیونالیزم ایرانی، که بیشتر در برابر اسلامیزم جبههٔ تازه ای باز کرده بود، یهودیان نیز با خرسندی به صفوف این جبهه پیوستند. این پیوند البته انگیزه هایی داشت که یکی از آنها برگشت و گرامیداشتِ تاریخ ایران پیش از اسلام بود، همان ایرانی که، اغلب، کتاب مقدس و تلمود آن را ستایش میکنند. اسامی یهودی نامبرده، به ظن قوی، بر اثر همین روند ملی گرایانه و جستجو در یافتن هویت ایرانی به بهرام، فریدون و منوچهر و هوشنگ و هرمز و هومن و امثالهم تبدیل شدند. در عین حال، برای خوانندگان غیر یهودی این نکته باید گفته شود، که رسم بر این است که هنگام مراسم ختنه سوری به کودکان ذکور یهودی نام یهودی میدهند، و این نام اغلب در شناسنامه او نوشته نمی شود، ولی در مراسم دینی آن را به زبان می آورند. با حجم و شماره ای کمتر، همین موضوع در مورد دختران رعایت میشود.

تا آنجایی که میدانیم هنوز نوشتارهای مربوط به اشتقاق و ریشه یابی واژه های ایرانی کامل نگردیده، و آنچه وجود دارد عاری از کاستی ها و اشتباهات نیست. باوجود این، قرائت همهٔ آنها مفید و آموزنده است و نگارنده از بیشتر این نوشتارها سود برده است. در پایان این سلسله مقالات، لیست مختصَری از کتب در رابطه با این مبحث برای گسترش معلومات ایرانشناسی خواننده پژوهش جو ارائه خواهد گردید. ضمناً این یاد آوری لازم مینماید، این سلسله مقالات نمی تواند در برگیرنده همهٔ جهات مبحثی باشد که در عنوان بالا آمده است. کوشش ما بیشتر بر سر این است که اکثر نام های اسطوره ای و تاریخی ایران باستان را که یهودیان برای شناسنامهٔ خود برگزیده اند بررسی کنیم. در این راستا، از بسیاری نام های ایرانی خوش نوا برای پسران مانند ژوبین (نیزهٔ کوتاه)، شروین (یکی از سرداران دورهٔ ساسانی)، شهرام (آرامش دهنده شاه)، فیروز / پیروز، و برای دختران: پروانه، شهلا، شهناز، شهین، فرشته، فریبا (فریب دهنده)، ماهرخ، مژگان، مهستی، مه لقا، مهناز، مهوش، مهین،[۳] نیلوفر، هاله و یاسمین و امثالهم گذشتیم. با این مقدمهٔ کوتاه میرویم بر سر مطلب:

آتوسا:

در منابعی که مورد استفادهٔ نگارنده قرار گرفته کمتر از آتوسا، که نامش در یونانی Atossa آمده، یاد شده است. اخیراً دختران یهودی این نام را بر خود دارند و آن نام چند شاهزاده خانم ایرانی است که مشهورترین آنها دختر کوروش بزرگ است که به همسری داریوش بزرگ مفتخر گردیده و اوست مادر خشایارشا.

آذر:

دختران یهودی نام آذر را نیز بر خود دارند و آن ایزد نگهبان آتش، روز نهم هر ماه و ماه نهم هر سال نزد ایرانیان است. آذر تکامل زبانی فارسی امروز از ātar در اوستا و ātur در پهلوی است که معنی آتش (در پهلوی ātaxš)[۴] را میدهد. بهر نخست نام آذربایجان / آتورپادگان از این واژه است.

آرش:

در سالهای اخیر این نام رونق بسزایی در میان یهودیان ایرانی بدست آورده است. این نام به صورت ərəxša در اوستا (در پارسی میانه ēraš) به معنای «درخشنده» آمده است. خلاصهٔ

داستان آرش چنین است: در تعیین مرز میان ایران و توران، بنا به فرمان فرشتهٔ زمین، اسفندارمذ، آرش، که کمانگیری توانا بود، بر قله دماوند میرود و تیر را با تمام نیروی خود بسوی خاور رها میکند و فرشتهٔ باد آن تیر را در کنار رود جیحون بزمین می نشاند. آرش با رها کردن تیر، چون همهٔ نیروی خود را بر آن نهاده بود، بیجان بزمین می افتد و جان فدای ایران میکند. استاد احسان یار شاطر متن این داستان را از تیشتر یشت و آثار الباقیه ابو ریحان بیرونی استخراج نموده آن را به زبانی ساده برای خوانندگان منتشر کرده اند.[۵]

اردشیر:

در سال ۱۹۴۳، وقتی پسرعموی بنده در شهر رشت متولد شد، پدرش، شلومو (متولد اصفهان، ۱۹۱۴)، نام «اردشیر» به او داد. به گمانم این نخستین اردشیر خانواده عریض و طویل ما بود. پدر شلومو، که پدر بزرگ بنده نیز بود، آدم بسیار مقید به امور دینی بود و حتی لب به پنیر نمی زد و هر چیز کوچک و بزرگ را هزار جور معاینه میکرد تا مبادا خدای ناکرده مخالف با اصول و فروع دین باشد. خودش شِموئل به دنیا آمد و شموئل از دنیا رفت. نوه اش را هنگام مراسم ختنه بنام «اسحاق» خواند. ولی هیچکس او را اسحاق صدا نمی زد. تا اینکه در سال ۱۹۵۰ عمو شلومو با زن بچه هایش به اسرائیل مهاجرت کردند و بچه شش ساله ناگهان اسحاق شد و امروز کسی بیاد ندارد که این اسحاق همان اردشیر شصت سال قبل است. این حکایت را از این جهت روایت کردم تا نشان دهم که با عوض شدن محیط ناسیونالیستی سابق به یک محیط ناسیونالیستی تازه (در واقع تازه ولی باستانی) نام ها چگونه تغییر میکنند. البته این گفتار در مورد مهاجرین یهودی ایرانی در آمریکا صادق نیست.

اما اردشیر، که همچنین در اوراق کتاب مقدس به دو املای «ارتاخَشْتا» (אַרְתַּחְשַׁשְׂתָּא / אַרְתַּחְשַׁשְׁתָּא) قید گردیده،[۶] نام چند شاه دوران هخامنشی و ساسانی است.[۷] اردشیر از لحاظ زبانی در واقع تراشیده شده و مدرن شده واژه Artax(a)šaθra ارتا خشترا فرس قدیم (و در پهلوی Artaxšīr) است که شامل دو بخش است: پیشوند ارتا به معنای راست و درست و مقدس (در اوستا aša مشتق از rtā* هند و ایرانی)، و واژه خشترا که کلمه خسرو و نیز شاه از آن مشتق گردیده است. بنا بر این، اردشیر یعنی شاه راست و درست و مقدس. واژه شیر حتی در فارسی کلاسیک به عنوان «شاه» آمده، کما اینکه نام «شیرزاد» در واقع فقط به معنای زاده شده از شیر (حیوان جنگلی) نیست، بلکه به معنای شاه زاده، به ویژه در شرق ایران بزرگ، نیز آمده است.[۸]

بخش پیشوند این نام را میتوان در جاهای دیگر در ادبیات پارسی میانه و کلاسیک یافت مانند: ارتا ویراف / اردا ویراف / اردا ویراز (موبد پارسای دورهٔ ساسانیان)، اردیبهشت (ماه دوم سال که در قدیم اشاوهیشت و ارتاوهیشت تلفظ میشده)، و غیرهم. شاید هم این پیشوند در اسامی شهرهایی چون اردبیل، اردستان، اردکان و غیره بکار رفته است.

واما این پیشوند در زبانهای اروپایی هنوز کاربرد دارد، مانند ارتدکس Orthodox به معنای ایمان راستین، Orthography به معنای درست نوشتن حروف و یا املای کلمات، Orthodontist به معنای پزشکی که دندان ها را صاف و راست میکند، Orthopedics به معنای علم راست و درست (درمان) کردن پا (استخوان و ستون فقرات).

اردوان:

پنج تن از شاهان اشکانی نام اردوان / ارتبان داشته اند و آخرین آنها به دست اردشیر بابکان سرنگون میشود (۲۲۴ میلادی). گویا روابط بسیار حسنه ای میان اردوان پنجم و یهودیان وجود داشته، زیرا بنا به روایت تلمود، راب، رهبر یهودیان ایران و بابل با شنیدن شکست اردوان با تأسف میگوید: «חבילה נתפרדה» یعنی گره دوستی میان دو ملت یهود و ایران از هم گسیخته شد (رسالهٔ عبودا زارا، برگ ۱۰، ص دوم).[۹] نام اردوان از دو جزء تشکیل شده، جزء نخست راستی را میرساند (نک به نام اردشیر)، و جزء دوم وان، پان، بان یعنی پاینده دار، نگهدار، نگهبان که ما آن را در پسوند باغبان، پشتیبان، دربان، مرزبان، مهربان و بسیاری از واژه های ایرانی مشاهده می کنیم. بان در پهلوی pān و در اوستا و سانسکریت pāna از مصدر pā به معنای پاییدن آمده است. این نام در میان شماری محدود از یهودیان دیده شده است.

ارژنگ:

این نام گرچه در میان یهودیان ایرانی عمومیت نیافته ولی نگارنده به چنین نامی در لس آنجلس برخورده است. در شاهنامه سه تن بنام ارژنگ آمده اند، ولی در منابع ایرانی عموماً ارژنگ، اغلب به املاهای ارتنگ، ارجنگ، اردنگ، ارزنگ، ارغنگ و ارهنگ، به کتاب مصور مانی (مقتول ۲۷۶ میلادی) اطلاق میگردد. دین مانی که مجموعه ای از آیین های زرتشتی، بودایی و مسیحی بود پیروان فراوانی از تبت گرفته تا خاورمیانه،

شمال آفریقا و بخش هایی از اروپا پیدا کرد. این مدعی پیامبری، که توسط بهرام اول بقتل رسید، نظر خوشی نسبت به یهودیت نداشت. معنی درست آن هنوز به صورت نهایی معلوم نگردیده است. تعدای ایرانیست ریشه اوستایی آن را به صورت *arta-θa^{n}ha آورده اند که معنی آن «بشارت حق» است. هنینگ آن را از واژه فرس قدیم θang- میداند که معنی نقاشی کردن را میدهد. مقالهٔ Aržang نوشتهٔ استاد اسموسن دانمارکی در **دانشنامه ایرانیکا** در این مورد آموزنده است.

اسفندیار:

نگارنده چنین نامی هنوز در میان یهودیان ایرانی نیافته است، ولی گویند «اسفند، اسفندی، اسفندیاری» شنیده شده است. اوست پسر گشتاسب (در اوستا: ویشتاسپا) و کتایون، واین نام گویا مشتق از نام و یا صفت اوستایی Spəntō-δāta/spətō-dāta است که معنی «آفریده (داده شده) از مقدس» را میدهد. در این مورد نیز پیشنهاد های مختلفی ارائه شده، و مقالهٔ بسیار مفصل استاد احسان یارشاطر در **دانشنامهٔ ایرانیکا** آموزنده ترین آنهاست که به منابع بسیاری ارجاع میدهد.

در شاهنامه، اسفندیار یلی رویین تن گردیده که هیچگونه تیری بر او اثر نمی کند. رستم بنا به درخواست گشتاسب به جنگ اسفندیار میرود و بر اثر راهنمایی های سیمرغ، با نشانه گرفتن دو چشم اسفندیار، او را از پای در می آورد. اسفندیار و نیز پسرش، بهمن، که گاهی به نام اردشیر نیز خوانده میشود، در **اردشیرنامه** شاهین، شاعر بزرگ یهودی، در ارتباط با داستان استر آمده است. شاهنامه در این مورد چنین میگوید:

نبیره جهاندار شاه اردشیر / که بهمنش خوانند همی یاد گیر
سرافراز پور یل اسفندیار / زگشتاسب اندر جهان یادگار

و اما شاهین در مورد داستان جنگ اسفندیار و رستم، که با تحریک گشتاسب برای نابود ساختن پسرش، اسفندیار، انجام گرفته، چنین می سراید:

آزاده سفندیار مهوش / بگزید یکی سپاه سرکش
او داشت ستوده چار فرزند / یکسر همه زیرک و خردمند
نوش آذر و اردشیر سرکش / آزادهٔ ناز و مهر مهوش
بود از همه اردشیر مهتر / او بود یلی زجمله بهتر
کی بهمن اردشیر صفدر / میخواند ورا سپاه یکسر
چون باد سفندیار سرور / از حضرت شه براند لشکر
هر چار پسر ببرد با خویش / بودش زوفای شه دلی ریش
از راه چو آمد او بزاول / برخاست زشهر شور وغلغل
بر گشته ورا چو بود اقبال / شد کشته بدست رستم زال
او را برشه کشته بردند / در دخمه بشیونش سپردند
از دهر دغا جز این نخیزد / بس خون دلاوران بریزد
بهمن بر پور زال ورماند / رستم زکرم ورا پسر خواند
میداشت ورا عزیز چون جان / از کار گذشته بود پیچان

(ادامه دارد)

---

۱ در این مورد همچنین نک به مقالهٔ نگارنده در چشم انداز فوریه - مارس ۱۹۹۸ . به آن مقاله نیز باید افزود که نام «ابوالفضل» در میان یهودیان ایرانی گویا معمول بوده و در این مورد اسنادی در دست است.

۲ نک به مقالهٔ نگارنده: مشکلات همرنگی و وابستگی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی یهودیان ایران، گشر gesher ، شمارهٔ ۱ - ۲، سال بیست و پنجم (تل آویو ۱۹۷۹)، ص ۲۹ - ۸۳ (به عبری).

۳ نام مهین، با همان تلفظ و کتابت، در عربی معنی خوبی ندارد. به همان گونه اسامی ایرانی که با واژه «نیک» شروع یا ختم میشوند.

۴ توجه کنید: در سراسر این سلسله مقالات x در مقابل خ آوا نویسی شده است.

۵ رک به داستانهای ایران باستان، تهران ۱۳۳۶ (۱۹۵۷)، ص ۱۱ - ۱۲ . همچنین نک به: Th. Nöldeke, Der Beste der arischen Pfeilschützen im Awesta und im Tabari, *ZDMG* 35 (1881), pp. 445-447.

۶ نک به کتاب عزرا، باب هفتم، آیات ۱۱، ۱۲ و ۲۱؛ باب هشتم آیه یکم؛ کتاب نحمیا باب دوم، آیه یکم، باب پنجم، آیه ۱۴، باب سیزدهم، آیه ۶ و جاهای دیگر در این دو کتاب.

۷ در دورهٔ هخامنشی: اردشیر اول پسر خشایار (۴۶۲ - ۴۲۴ ق م) و اردشیر دوم فرزند اخس (۳۸۳ - ۳۷۹ ق م)، و اردشیر سوم (۳۵۹ - ۳۳۸ ق م) و در دورهٔ ساسانی سه تن به همین نام به پادشاهی رسیدند: اردشیر پاپکان، نخستین شاهنشاه ساسانی (۲۲۴ - ۲۴۱ میلادی)، اردشیر دوم، یازدهمین شاهنشاه (۳۷۹ - ۳۸۳) و اردشیر سوم، بیست و پنجمین شاهنشاه (۲۲۸ - ۲۲۹). اردشیر اسطوره ای شاهنامه، نام بهمن فرزند اسفندیار است. شاهین، شاعر بزرگ یهودی قرن چهاردهم، در **اردشیرنامه** خود گاه اردشیر را بنام بهمن میخواند و او را همسر استر می داند که، طبق این روایت، کوروش از بطن اوست.

۸ شیرزا یا شیرزاد همچنین نام گیاهی است.

۹ همچنین نک به جلد یکم پادیاوند (۱۹۹۲)، ص ۱۷ .

آنتونیو ویلار گوسا در یک پیروزی تاریخی، شهردار لوس آنجلس شد

نویسنده: گلریز امینی



آنتونیو ویلاری گوسا در انتخابات شهرداری لوس آنجلس بر رقیب خود جیمز هان James K. Hahn شهردار پیشین فائق آمد و اولین شهردار لاتین تبارِ شهر لوس آنجلس پس از حدود ۱۴۰ سال شد. وی در سال ۲۰۰۱ نیز در انتخابات شهرداری لوس آنجلس شرکت کرد اما در مبارزه با جیمز هان ناکام ماند. پیروزی ویلاری گوسا به عنوان سمبولی، برای لاتین تباران قدرت سیاسی فراوانی به دنبال خواهد داشت.

لاتین تباران دهه هاست که میکوشند به قدرت سیاسی متناسب با جمعیت بزرگ خود در این ایالت دست یابند اما تلاش آنان از سال ۱۸۶۶ که فردی مکزیکی به نام کریستول آکی لار Cristol Aquilar شهرداری لوس آنجلس را در دست داشت بجایی نرسید (وی تا سال ۱۸۷۲ سمَت خود را حفظ کرد، در آن زمان لوس‌آنجَلس تنها شش هزار نفر جمعیت داشت).

پیروزی ویلاری گوسا را شاید بتوان با پیروزی تام بردلی Tom Bradly در انتخابات سال ۱۹۷۳ شهرداری لوس‌آنجلس مقایسه کرد که طی آن او به عنوان اولین شهردار سیاه پوست ایالت کالیفرنیا انتخاب شد. لاتین تباران لوس آنجلس سه شنبه شب با برگزاری مراسم با شکوهی در داون تاون لوس‌آنجلس این انتخاب تاریخی را جشن گرفتند.

لوس آنجلس تایمز دربارهٔ پیروزی آنتونیو ویلاری گوسا نوشت: گاهی شما از مرز عبور میکنید و گاهی مرزها از شما عبور میکنند. (کنایه ای از گذر ویلاری گوسا از مشکلات رقابت با مبارزی نیرومند چون جیمز هان است). فاصلهٔ میان سیتی هال (ساختمان شهرداری) با مکزیک تنها سه ساعت به وسیلهٔ اتومبیل است و در واقع آنچه تاریخ لوس‌آنجلس را از نظر سیاسی و فرهنگی شکل بخشیده است جابجایی ها از طریق این مرز بسیار نزدیک بوده است. ایالات متحده، کالیفرنیا را در سال ۱۸۶۶ پس از عبور سربازانش از صحرای سونورا Sonora تسخیر کرد و اهالی اسپانیش زبان آن به عنوان اقلیتی تحت حکومت این کشور قرار گرفتند. شهردار جدید در سال ۱۹۵۲ در لوس‌آنجلس متولد شده است و اکنون بر ایالتی حکومت خواهد کرد که اسپانیش زبانان آن بر اساس آخرین آمارها تقریباً برابر انگلیس زبانان هستند. شهردار جدید لوس‌آنجلس علاوه بر مشکلات متعدد داخلی که با آن روبروست بحران تازهٔ مهاجرت و عبور مکزیکی ها از مرزها را نیز رودرروی دارد. تقریباً هر خانوادهٔ لاتینی تبار در کالیفرنیا در گذشتهٔ نزدیک و یا دور کسانی را که از مرز گذشته اند در خود دارند. وی خود فرزند یک مهاجر مکزیکی است، و پدر بزرگ خود و از کسانی بوده است که با عبور از مرز به کالیفرنیا وارد شده است. □

تنها خودت بخوان



قاعده این است که نامه را با سلام و احوال پرسی آغاز کنند. من اما، سلامت نمیکنم. میگذارم برای آنها که تازه به تو رسیده اند. من که مدتهاست با توام. بگذار که حالت را هم نپرسم. میگذارم برای آنها که از حالت نمیدانند. تو به هر حال عزیز منی هر چند من شرم دارم از اینکه ذلیخا باشم و تو این را بهتر از هر کسی میدانی. اصلاً من که به احوالپرسی نیامده ام. آمده ام بگویم قرارمان این نبود علی. من از تو بیشتر از اینها انتظار داشتم. انتظار داشتم جلویشان محکم بایستی و بگویی: "من این دختر را میخواهم" مثل آن بار که به پدرم گفتی.

پدر سبیلهای بلندش را جوید و پوزخند زد.

- بچه هایمان را دست چه معلمی سپرده ایم. از کی تا حال معلمها هم نظرباز شده اند؟ سرخ شدی و من نمیدانستم از شرم بود یا خشم.

- من با چشم سر به مهتاب نظر نکرده ام. کور هم که باشم گل را از علف هرز تشخیص میدهم.

پدر به قهقهه خندید: "شعر هم که میگویی؟"

- ادبیات درس میدهم.

پدر نخندید.

- تظاهرات، خرابکاری...توی این خط ها که نیستی؟

- اگر حق باشد چرا که نه؟

پدر به من نگاه کرد که دورتر از شما سر به زیر ایستاده بودم و اخم کرد.

- زبان تند و تیزی داری آقا معلم.

تو به من نگاه کردی که دورتر از شما سر به زیر ایستاده بودم و لبخند زدی.

- زبانی که حق را نگوید به درد لیسیدن بستنی میخورد آقا و با این همه من دختر شما را میخواهم.

تو اما نگفتی! پدر با نفرت نگاهت کرد. گفت: "آن وقت که میتوانستی نخواستی خوشبختش کنی. حالا که دیگر..." و پوزخند زد. بی حرف رفتی و من بلند بلند گریستم. زن نیستی که حال و روز مرا بفهمی علی. مرد نیستم که گریه نکنم و با این حال در تمام سالهای تنهایی هیچ کس گریهٔ مرا ندید. حتی همان وقت که پیغام دادی دیگر بر نمیگردی.

پدر گفت: "از همان اول میدانستم این پدر نامرد برای تو شوهر نمیشود".

گفت: "زده به سرش مرتیکه. فکر کرده دخترم را از سر راه آورده ام". گفت: "یک چیزی بگو دختر؟ چرا ماتت برده؟ دنیا که به آخر نرسیده". برای من رسیده بود. همان روز که دوستت دست نوشته هایت را به من سپرد دنیا برایم به آخر رسید. گفت: "اینها را پیش من امانت سپرده بود که بدهم به چاپخانه". دستی به ریش بلندش کشید. گفت: "فکر کردم بهتر است

شما زحمتش را..." و نگفت. شانه هایش لرزید و گریست. من اما همان وقت گریه نکردم. نامۀ خداحافظی ات را هم که خواندم گریه نکردم.

پدر گفت: "تو میدانستی. به تو گفته بود. مگر نه؟" و با اخم نگاهم کرد.

به من نگفته بودی اما من میدانستم. از همان روز که همۀ داستانهایت را سوزاندی و دوربینت را برای تعمیر بردی.

دست نوشته های را در خلوت خواندم و گریستم. روی واژه ها دست کشیدم. جای انگشتانت را بوسیدم. رد اشکهایم را گرفتم و گریستم.

گفتی: "این داستان، روایت دارد" و خندیدی.

بغض کردم: "این داستان نیست علی. اگر هم باشد داستان خوبی نیست".

لبخند زدی: "حرف دل که فروشی نیست دختر. آنها که باید میخوانند".

گریستم: "دلی که ازسنگ باشد تکلیف حرفش هم معلوم است".

دستم را محکم فشردی و راست نگاهم کردی.

- دلم پیش توست یعنی تو نمیدانی؟

نگاهت نکردم. لب گزیدم تا گریه نکنم.

- تو دلت پیش قهرمانان داستانت است. برو بنویسشان. برو.

شانه هایم را گرفتی. صدایت بلندتر از همیشه بود.

- قهرمان این داستان ماییم دختر. ماییم. میفهمی؟

من نمی فهمیدم. تا مدتها نمیفهمیدم میان این همه چرا تو؟

گفتی: "تو به من بگو میان آن همه مسلمان چرا یک مسیحی؟"

با اخم گفتم: "چون زنده میماند. کسی به یک مسیحی کاری نداشت".

از میان دندانهایت غریدی: "آنها با هر که طرفدارشان نبود کار داشتند".

- او به یک "هل من ناصر" آسمانی پاسخداد اما تو از کجا میدانی این دعوت الهی است؟

به قهقهه خندیدی.

- ابلیس هم همین ها را در گوش او زمزمه میکرد وقتی به آن ندا لبیک گفت.

اخم کردم. دستم را گرفتی و با نگرانی در چشمهایم نگاه کردی: "سراپا آتشی. حالت خوب است؟"

بر پیشانی ام که بوسه زدی آتش درونم خنک شد. گفتی: "اگر تو راضی نباشی..." بغض کردم: "راحله رضایت داشت به رفتن مجبوبش؟". به موهایت چنگ زدی و با کلافگی گفتم: "نمیدانم. باور کن نمیدانم. تاریخ میگوید که رضایت داشت".

من راحلۀ عرب نبودم علی اما تو را دوست داشتم همان قدر که راحله محبوبش را. حیله بسیار میدانستم اما خدا شاهد است که به کار نبستم. از برق چشمها و لرزش صدایت فهمیده بودم که بی رضایت من هم خواهی رفت. نمیخواستم با دلی لرزان و پایی سست بروی. سکوتم را به رضایت تعبیر کردی همانطور که پدرم تعبیر کرد. گفت: "به درک که رفت. خوشحالم که قبل از ازدواج این اتفاق افتاد".

از پنجره به بیرون نگاه کردم. پرندۀ سرخی روی شاخۀ درخت میخواند.

گفتم: "یک روز بر میگردد مگر نه؟"

پدر لای در ایستاد. غرید: "به نفعش است که دیگر برنگردد".

من همیشه امیدوار بودم برگردی. حتی همان وقت که دوستت خبر گم شدنت را آورد. گفتم: "مگر شما با هم نبودید؟ چه طور گم شد؟"

لبخند کم رنگی زد.

- من گم شدم خانوم. او راه را پیدا کرد.

راستی نامه هایت را پیدا کرده ام زرد و کهنه و تکه پاره. هر کدام را بیشتر از صد بار خوانده ام. برایت می خوانمشان. میخواهم به یادت بیاورم که قرارمان این نبود.

من مرد نیستم علی اما جلویشان مثل یک مرد ایستادم. به آن مردک کراواتی گفتم برود گم شود. به پدرم گفتم شوهرم برگشته و هنوز مرا میخواهد. من این همه سال دنبالت نگشته ام که حالا به یک تشر رهایت کنم. من راضی ام به اخمت، به دشنامت، به قهرت، همین قدر که هستی راضی ام علی. به پدرم گفتم که راضی نیستم به این ازدواج. گفتم آن مردک کراواتی میتواند کفنپوش مرا به خانه اش ببرد اما همان وقت هم من مهتاب توام. من این همه سال دنبالت نگشته ام که حالا بسپارمت به غریبه ها. به من گفته بودند اگر هم زنده باشی و اسیر شده باشی اسمت توی لیست صلیب سرخ نیست. به من گفته بودند خیال کنم مرده ای. حتی پیشنهاد کردند قبری برایت بکنند تا لااقل جایی برای گریستن داشته باشم اما من نیامده بودم که گریه کنم. نه بعد از آن همه جستجو.

پدر مشت بزرگش را روی میز کوبید. استکان چاپ لرزید و چای لب پر زد.

- تو معلوم هست چه مرگت است؟ از صبح تا شب سگ دو میزنی که چه؟ ده سال گذشته دختر. ده سال. میفهمی؟ استخوانهایش هم تا حال پوسیده.

گفتم: "من به استخوانهایش هم راضی ام. فقط پیدا بشود".

گفت: "که چه؟ که کارت این بشود هر روز سر قبرش گریه کنی؟"

من گریه نکردم حتی وقتی استخوانهایت هم پیدا نشد. گفتند عراقیها مفقودالاثرها را بر نمیگردانند. گفتند ممکن است برایشان دردسر درست شود. گفتند رضایت بدهم به امضای سند شهادتت. ندادم.

پدر داد زد: "به جهنم که رضایت نمیدهی. پس آنقدر کنج این خانه بمان تا گیسهایت رنگ دندانهایت شود ببینم کی دیگر میگیرَتت".

رَضایت دادم درآمد حاصل از



چاپ کتابت را برای یافتن شهدای گمنام هزینه کنند. به تو گفته ام که فروش خوبی دارد. نگفته ام؟ به تو گفته ام که قرار است یک نمایشگاه از عکسهایت بر پا شود. نگفته ام؟
گفتم: "میان آن همه توپ و گلوله چه طور میخواهی عکس بگیری و چیز بنویسی؟" و پا تند کردم.
خندیدی و ایستادی تا به تو برسم.

نه همقدت بودم و نه همقدمت.
- میروم که یاد بگیرم.
گردن کشیدم تا در چشمهایت نگاه کنم. گفتم: "کی برمیگردی علی؟".
گفتم: "برمیگردی علی مگر نه؟"
دست گذاشتی به شانه ام.
- دلم پیش توست و مرا به تو برمیگرداند.
دارم ازت متنفر میشوم علی! قرارمان این نبود. قرار نبود که تو برگردی و دلت نباشه . باور کن اصلاً برایم مهم نیست که پاهایت سر جایش نیست. مهم دلی است که باید باشد و نیست وگرنه دستم را پس نمیزدی وقتی میخواستم ببوسم. صندلی را نمیچرخاندی وقتی زانو زدم که خوب نگاهت کنم. من هیچ وقت همقد تو نمیشوم علی. تو همیشه یک سر و گردن از من بالا تری. شاید برای همین هم مرا نمیخواهی. این ده سال فرصت خوبی بوده تا تو بفهمی من همسر و هم شأن خوبی برایت نیستم. قبول. نیستم اما به خدا من تغییر کرده ام. رشد کرده ام. سعی کرده ام که لایقت باشم. نمیبینی؟ ما که دروغ در کارمان نبود علی. بود؟ من این همه راه نیامده ام تا آسایشگاه که برای پاهایی که نداری اشک بریزم. حتی نیامده ام که به خاطر این ده سال گله گزاری کنم. بعد از این همه سال خیال ندارم تو را به دست غریبه ها بسپارم تا تر و خشکت کنند. تو که بهتر از همه باید بدانی عشقم این است که پرستاری ات را بکنم. حرفت را بشنوم. فرمانت را ببرم. دلت کجاست علی؟ آن بار دلت پیش من نبود و رفتی. حالا اگر بدانم دلت پیش من نیست، من میرم و پشت سرم را هم نگاه نمیکنم. آمده ام همین یک سوآل را از تو بپرسم: "با من ازدواج میکنی؟"

ترجمه و تنظیم از دان نسیمی

American Friends of the
C E C I
CITIZENS' EMPOWERMENT CENTER IN ISRAEL

American Friends of the CECI
Citizens' Empowerment Center in Israel

CECI مرکز توانگرایی شهروندان اسرائیل
فردایی شکوفاتر برای اسرائیل

آیا می دانید که

در طول 56 سال که از تاریخ کشور اسرائیل می گذرد تا کنون 30 دولت مختلف در مصدر کار قرار گرفته که از این تعداد تنها در دو مورد دولت ها موفق شده اند دوران 4 ساله قانونی خود را به اتمام برسانند.

نگاهی نزدیک با آنچه در درون دولت می گذرد

در حالی که جهان در مورد امکان بوجود آوردن یک رنسانس دمکراسی در خاورمیانه در یک نوع سرگردانی و حیرت بسر می برد، دمکراسی اسرائیل که یکی از مردمی ترین سیستم حکومتی در منطقه می باشد در بعضی از موارد دچار وقفه می شود. همانطوری که می دانیم سیستم حکومتی دولت اسرائیل به شیوه ای است که دولت ها با اخذ اکثریت نسبی در مصدر قدرت قرار می گیرند و این امر موجب گشته است که در هر دوره از انتخابات حداقل 15 حزب به درون کنست (پارلمان اسرائیل) راه یابند که این خود یک نوع عصیان و عنان گسیختگی در راندمان کار دولت بوجود می آورد. همین امر موجب گشته است که هیچ یک از احزاب اکثریت به اخذ 61 رأی اعضاء کنست نائل نگردند.

در این سیستم حکومتی حزب حائز اکثریت نسبی، با ائتلاف با احزاب کوچک که امکان سازش و کنار آمدن با آنها بیشتر است دولت خود را تشکیل می دهد. برخوردهای داخلی که بطور مداوم بین نمایندگان ائتلافی بوجود می آید موجب عدم کارآئی و ناتوانی دولت می گردد. باین عبارت که همواره این ترس وجود دارد که تشنجات و ضدیت هایی که در درون دولت اتفاق می افتد به سقوط و فروپاشی آن منجر گردد. حتی اگر دولت ها بتوانند به موجودیت خود ادامه دهند، آنها بطور نامعقولی شکننده و آسیب پذیر می گردند.

از سال 1948 که دولت اسرائیل پای به عرصه وجود نهاد تنها در دور مورد دولت ها توانسته اند دوران تصدی 4 ساله خود را به اتمام برسانند که از یک حد متوسط 2 ساله متجاوز نبوده

از سال 1948 که دولت اسرائیل پای به عرصه وجود نهاد تنها در دور مورد دولت ها توانسته اند دوران تصدی 4 ساله خود را به اتمام برسانند که از یک حد متوسط 2 ساله متجاوز نبوده است. این سیستم حکومتی همواره به یک نوع عمل می کند. تصمیم گیری های عجولانه در مورد مسائلی که در دستور روز دولت قرار دارد که در اغلب اوقات جز متوقف نمودن روند اهداف دولت نتیجه ای به همراه ندارد.

این وضع هم اکنون در پارلمان اسرائیل برقرار است.

ولی کمک در راه است. مرکز توانگرایی شهروندان اسرائیل (CECI) متقبل شده است شهروندان اسرائیل را به آن پایه از دانش و شناخت برساند تا بتوانند به حق و حقوقی که در یک سیستم دمکراتیکی از حکمرانان می توان انتظار داشت و نیز به وظایفی که هر شهروند در قبال دولت متبوع خود مکلف است آشنا سازد.

این امر از طریق توان بخشی و ایجاد تسهیلات آموزشی و آگاهی دهنده امکان پذیر خواهد بود بطوری که شهروند اسرائیلی دریابد چگونه حکومتی با شرایط اجتماعی - سیاسی او متناسب تر است و کدامین سیستم حکومتی قادر به تأمین نیاز های قانونی او می باشد.

با تأسیس چنین مرکزی، ثبات حکومتی، بطوری که دولت ها بتوانند برنامه های دراز مدت خود را به مورد اجرا گذارده و یک اقتصاد شکوفا را در کشور تأمین نمایند، جایگزین از همپاشیدگی ها خواهد شد و بدینسان ما یک اسرائیل قدرتمندتر و شکوفاتری را به نسل های آینده تحویل خواهیم داد.

به منظور کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه لطفاً با وب سایت ما www.ceci.org یا **www.cecisrael.org** و یا با تلفن شماره 4120 -300 -310 تماس حاصل فرمایید.

Based on an article by Nelson Moussazadeh



مجتمع فرهنگی ارتص - سیامک

در غرب لوس آنجلس

مراسم روزهای مقدّس روش هشانا و کیپور سال ۵۷۶۶ عبری

برابر با ۲۰۰۵ میلادی را در سالن و فضای با شکوه و زیبای

Riviera Country Club, Pacific Palisades

برگزار می‌نماید

مراسم روزهای روش هشانا ۴ و ۵ سپتامبر

مراسم شب و روز کیپور ۱۲ و ۱۳ سپتامبر

اجراء خواهد شد

چند برنامه گفتگو و بحث آزاد (Open Discussions) در شب و روزهای فوق برای جوانان در نظر گرفته شده است.

بهای بلیط‌های ورودی برای هر ۴ برنامه ۱۲۵ دلار می‌باشد.
کودکان کمتر از ۵ سال در اطاق مخصوص کودکان نگهداری می‌شوند.
بهای بلیط برای کودکان ۲۰ دلار خواهد بود.
بلیط پارکینگ برای هر ۴ برنامه را به مبلغ ۲۰ دلار را می‌توانید از دفتر سازمان تهیه نمائید.

تلفن: (۳۱۰) ۸۴۳-۹۸۴۶
(۸۱۸) ۳۴۲-۹۳۶۰

سال نو مبارک

مجتمع فرهنگی ارتص - سیامک

در ولی

مراسم روزهای مقدّس روش هشانا سال ۵۷۶۶ عبری

برابر با ۲۰۰۵ میلادی را در سالن و فضای با شکوه و زیبای

Eretz Siamak Cultural Center

آدرس:

6107 Wilbur Avenue
Tarzana, California 91335

برگزار می‌نماید

مراسم روزهای روش هشانا ۴ و ۵ سپتامبر

مراسم شب و روز کیپور ۱۲ و ۱۳ سپتامبر

اجراء خواهد شد

چند برنامه گفتگو و بحث آزاد (Open Discussions) در شب و روزهای فوق برای جوانان در نظر گرفته شده است.

بهای بلیط‌های ورودی برای هر ۴ برنامه ۸۰ دلار می‌باشد.

چون صندلیها شماره گذاری شده لطفاً هر چه زودتر برای خرید بلیط با دفتر مجتمع تماس حاصل فرمائید.

تلفن: (۸۱۸) ۳۴۲-۹۳۶۰
(۸۱۸) ۳۴۲-۹۳۰۳

سال نو مبارک

پرسشنامه مربوط به پیوند دل‌ها

در حال حاضر تعداد بسیاری از افرادی که در گروه‌های سنی متفاوت هستند از این برنامه استقبال کرده‌اند. شما نیز چنانچه مایل به آشنایی برای ازدواج و تشکیل خانواده هستید پرسشنامه زیر را تکمیل کرده و به آدرس سازمان قسمت پیوند دل‌ها بفرستید. لطفاً روی پاکت بنویسید محرمانه.

Are you tired of surprises in looking for the right person?
Find your soul-mate through SIAMAK's new program

Peyvand-e-Delha Dept.
24 Hr. Voice Mail: (310) 535-6719
(Ask for Mr. Aram)

برای تسهیلات بیشتر علاوه بر دسترسی به تلفن پیغام گیر ۲۴ ساعته ۶۷۱۹ - ۵۳۵ (۳۱۰)
سازمان روزهای یکشنبه ها از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مخصوص باز است.
تلفن تماس برای روزهای یکشنبه ۹۸۴۶ - ۸۴۳ (۳۱۰)

General Questionnaire

Full Name ______________ Nick Name ______________

Address ______________

Phone # (_ _ _) _ _ _ _ _ _ _

E-Mail ______________

Male/Female (circle) Age ______ Height ______ Weight ______

Hair Color ______________ Single Divorced Widowed (circle)

Number of Children ______ Children Ages ______ Children Custody ______

Receive/Pay Child Support (circle) Receive/Pay Alimony (circle)

Drinking Limits (Social.Religious) Smoker ______ Keep Kosher ______

Religious Observations: (Orthodox Conservative Traditional)

Education ______________ Occupation ______________

Hobbies: (sports, hiking, music, dancing, dining, movies, plays, travel, other ______

Willing to Relocate to Other Cities/States ______________

What turns you off in a companion ______________

____

What do you prioritize or expect in a companion ______________

Please send a check for $100.00 to the order of the *International Judea Foundation* along with completed form to: P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

Culinary tradition for Lag b'Omer celebrates the bright light of this sage by pilgrims flocking to Bar Yochai's grave on Mount Meron in the Galilee to enjoy barbecues, bonfires and picnics. Families, young and old, dine outdoors enjoying the warm weather.

While the foods for this celebration often revolve around meat, it seems appropriate to indulge in the fresh grain and seasonal produce that is at its peak during the spring months. Since barley is one of the first grains to show off its graceful sheaves during Lag b'Omer, it is a perfect opportunity to make some spectacular barley dishes.

Since biblical days, Barley has long been used for porridge and bread. While the majority of barley grown in the United States today is used for animal feed, a small portion is available to us for savory and sweet culinary treats. Once used as a measurement in England and subsequently in America, from the 5th century until the 1700s barley was a choice and prized grain. While the Japanese brewed roasted barley into a rich tea, Sephardic Jews cooked up a sweetened porridge of barley with nuts. It is barley malt, made from sprouting barley, that is the key ingredient in both beer and whiskey. In Bavaria in 1516, Duke Wilhelm IV initiated the first consumer protection law stating that beer could only be made from barley malt, hops, and water – a law that still prevails to this day!

Supermarkets stock few of the more than 200 types of barley that have been cultivated throughout the years. While inherent to barley is a hull that is often removed for aesthetic reasons and quicker cooking time, heirloom varieties of naturally hull-less barley are now increasingly available. Barley flour is also available in specialty stores and can be substituted for regular wheat flour in baked goods such as cookies and quick breads. It is often blended with other types of flour because it has a low-gluten content.

As we busy ourselves with the counting of the Omer and the anticipation of Lag B'Omer, let us enjoy the first foods of the harvest with a picnic including "Barley and Strawberry Spring Salad with Fresh Herbs," an ideal dish to accompany your most festive outdoor celebration.

Barley and Strawberry Spring Salad with Fresh Herbs

(Serves 6)

1 cup whole (or heirloom hull-less) barley
3 cups water
1/8 teaspoon sea salt
1 tablespoon minced red onion
2 tablespoons white balsamic vinegar
1 tablespoon olive oil
juice and zest of 1 large orange
1/2 cup fresh minced herbs *(mint and parsley or cilantro)*
1 box fresh strawberries sliced into hearts
1/2 cup lightly toasted, coarsely chopped pecans
6 cups mesclun or 1 large head of leafy lettuce

Soak barley in water for 1 hour. Bring to boil and simmer for 1 hour or until tender but still chewy. Meanwhile, make dressing from the oil, vinegar, onion, and orange juice and zest. Season to taste with sea salt and freshly cracked black pepper. Toss gently to slightly cooled barley along with the herbs, nuts, and strawberries. Chill until serving time. Pile the barley salad on the greens and enjoy!

Continued from page 31

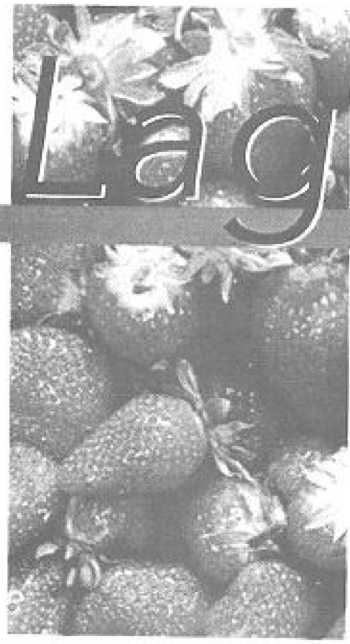
that some of the settlements must be deconstructed. To be against the settlements, in other words, does not mean that one is against Israel.

One of Dershowitz's strongest chapters deals with the question "Is Israel the Prime Human Rights Violator in the World?" Israel is often called an Apartheid state, which perpetrates war crimes and genocide; some even go so far as to call it "the New Zionist Nazism." I have personally talked to people who believe that Israel's treatment of the Palestinians is no different than Hitler's treatment of the Jews during World War II. I tend to recommend to these people that they read a few books about the Holocaust.

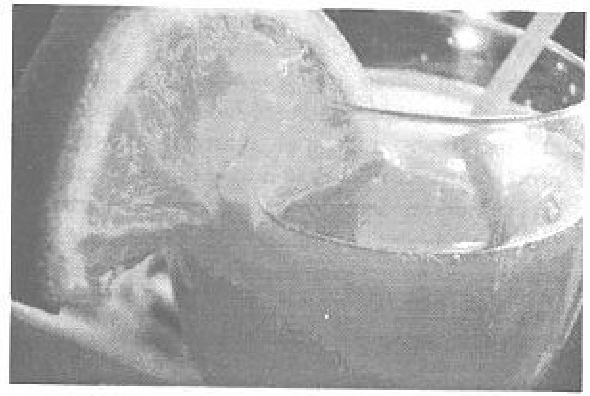
Dershowitz counters these claims about Israel's human rights violations by stating, rightly, that Israel is the only Middle East country that operates under the rule of law – it has a Supreme Court that overrules its army, it treats women equally, and has freedom of press. The first issue, in particular, is important: the Supreme Court of Israel has, more than almost any other democracy in the world, been able to impose its authority on the state army, including on the issue of torturing captured terrorists. Even in the United States, the courts have less power over the military than in Israel.

Dershowitz has written a book that should be read but need not be totally taken to heart as the definitive statement of one's positions on all issues. It is thought provoking and will help supporters of Israel defend her in the face of what is often perpetual criticism. Far from objective, however, this book is highly partisan and does not do justice to the range of viewpoints that exist on any one of the 32 chapters. Then again, no book on the Israeli-Palestinian conflict can be complete – the problem is too immense.

By Cherina Eisenberg, Special to Iranian Jewish Chronicle



Lag B'Omer



In the mood for a cool drink? How about a beer? A bit of whiskey, maybe? If your answer is yes (in moderation, of course), then you are just in luck! Barley, the key ingredient in these two alcoholic beverages, is one of the first grains harvested in the spring.

From the second night of Passover until the giving of the Torah on the holiday of Shavuot, Jews all over the world count the days until the grains and first fruits are ready for harvest. In Israel, weather conditions are typically mild during the springtime, but there is always a chance for tumultuous weather that can cause devastation to new crops. Without human control over these climatic conditions, the Israelites counted the days of the Omer (meaning "measure" in Hebrew) with trepidation, hoping for a good harvest. Although wheat and fruits are slow to mature, making them more susceptible to adverse weather conditions, barley is ready to harvest in a few months, making its success vital to the food supply of that year.

In Temple times, the Israelites brought their first sheaves of barley to Jerusalem as reverence to G-d and in accordance with biblical law. Today, however, the Jewish people no longer dedicate a portion of our first harvest to G-d since the Temple is destroyed. In our urban-dominated landscape, many of us are so removed from agriculture that we are unaware of the nervousness and sheer anxiety of waiting for a new crop to mature. In keeping with the Jewish tradition of finding new meaning to old customs when the old meanings cease to be applicable, the Rabbis offer us two new reasons to continue counting the Omer.

The Talmud relates that a mysterious plague caused the deaths of 24,000 students of the great Rabbi Akiva during the Omer. While not an agricultural disaster, the Omer now represented a time of calamity for the Jews. In remembrance of this horrible occurrence and to mourn for this tremendous loss of life, during the Omer, religious Jews do not cut their hair, hold weddings or listen to music.

On the 33rd day of the Omer, however, the plague suddenly stopped. It is for this reason that Lag b'Omer (the 33rd day of the Omer) offers us a pause from the weeks of sadness in which we celebrate G-d's miraculous workings in the fields and for the Jewish people.

In addition, Lag b'Omer marks the date of the death of Rabbi Shimon bar Yochai. Bar Yochai is best remembered as the reputed author of the Zohar, a principal text of the Kabbalistic tradition. Instead of mourning his loss, Jews celebrate the gift of the secret mystical wisdom that was revealed to Bar Yochai's students on the day of his death. Such Divine insight is true cause for celebration.

By Dina Ripsman Eylon, Special to Iranian Jewish Chronicle

The Day Israel Became an Independent State

MAY 14, 1948

With renewed hope for peace in the Middle East, the state of Israel will celebrate its birthday on May 12. In Israel, Yom ha-Atzmaut (Independence Day) is a civic holiday since 1949 when the Knesset (the Israeli parliament) passed the Law of Independence Day. The Law doesn't specify how to celebrate this day; yet, throughout the years many customs have developed and evolved. In every city and town, Israelis come out onto the streets to dance, sing and have fun. Entertainers perform on local stages to large audiences and colorful fireworks illuminate the sky. Many Israelis spend the day in family picnics at the country's national parks.

On the fifth day of Iyar, 5708 (May 14, 1948), the Jewish state declared its independence, several months after the United Nations voted to end the British mandate in Palestine and granted the Jews a homeland (November 29, 1947). This was not merely a symbolic act; it was the beginning of a very turbulent history.

Eight hours before the British mandate had officially ended, on Friday at four o'clock in the afternoon, a small, modest ceremony took place at the Tel Aviv Museum, one of the first houses of Tel Aviv and the former residence of the city's first mayor, Meir Dizengof. A. Bein described this historical event, which was broadcasted through the national radio. At the time Jerusalem was under a seize; a blackout prevented its residents from receiving the broadcast on the radio.

Several blue flags and a picture of Theodor Herzl, the father of Political Zionism, decorated the small hall. Two hundred people attended the ceremony; their glazed eyes fixed on David Ben Gurion, the first PM of the state, and several of his ministers. Ben Gurion rose from his seat, hit the table with a mallet ------ and everyone started singing the national hymn, ha-tikvah. Ben Gurion remained standing and held the Declaration of Independence, a small scroll, in his hands. He began reading:

"The land of Israel was the birthplace of the Jewish people. Here their spiritual, religious and national identity was formed. Here they achieved independence and created a culture of national and universal significance. Here they wrote and gave the Bible to the world...

Impelled by this historic association, Jews strove throughout the centuries to go back to the land of their fathers and regain their statehood. In recent decades they returned in masses. They reclaimed the wilderness, revived their language, built cities and villages and established a vigorous and ever-growing community with its own economic and cultural life. They sought peace yet were ever prepared to defend themselves. They brought the blessing of progress to all inhabitants of the country..."

Ben Gurion's determination can still be detected in the declaration's recording. The audience saluted the occasion standing up. The Minister of Religious Affairs, Rabbi Fishman, seated beside the PM, cited the Sheheyanu (...that we lived to see this day...) benediction in a trembling voice.

As he finished, Ben Gurion declared the White Paper of Palestine (1939) nil and void. He announced that all the laws and regulation stemming from this document are annulled as well.

Then, one by one (in alphabetical order), the members of the National Council were invited to the podium to sign the Declaration of Independence with a golden pen. The Israeli Philharmonic Orchestra played the national hymn in the background. The whole procedure lasted about half an hour.

In the conclusion of his book "A History of Zionism," Walter Laqueur presents thirteen theses on Zionism. The twelfth one states: "The main source of Zionist weakness has been the fact that conditions for the realization of the Zionist dream were never favorable. It never quite overcame the inertia of the Jews, it always lacked resources. The establishment of a national home in one of the world's main danger zones, against the opposition of the Arabs and without any powerful allies, meant that the future of the state would inevitably remain uncertain for a long time to come." (p. 598)

And as Israel reaches Middle Age, bloodshed and loss are still reality in that tiny corner of the world.

A study conducted at the University of Illinois by Diener and Deligman found that strong ties to friends, family and commitment are what make people happy. And, when you are married, in general, your social calendar doubles. Thus, for those who are married, the truth is they may have stronger social and interpersonal ties, and hence, their single counterparts may view them as being happier. However, in even the happiest of marriages, it is normal for finances to become tight, children to have temper tantrums and a house pipe to explode once in a while. Comedian Chris Rock once observed: "When you're single, you want to kill yourself; when you are married, you want to kill your spouse."

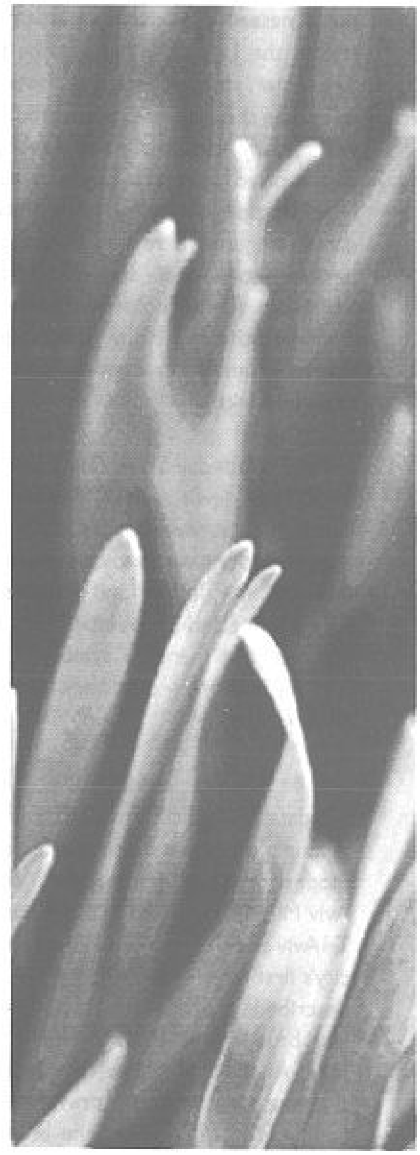
Reference Anxiety may even apply to the choices you have made in the past. That is, you may think the grass would have been greener in the path you ended up not choosing in life. The fact is, you simply do not know. The path you didn't choose could have very well thrown you inside the septic tank. For instance, when faced with two choices: (Choice A and Choice B) we really have to choose between two separate and distinct anxieties. "Choice A" will carry with itself both rewards and anxieties. "Choice B" will carry its own rewards and anxieties. Assume, through our logic and passion, we choose "Choice B." We choose what at that particular time in our lives, we believe to have the least of anxieties associated with it. However, even when we end up choosing "Choice B," we have to remember it is not full proof and that it still carries with it certain anxieties. Human nature will however call upon us, for there will come a time in our life where we look back to "Choice A" and wonder if the grass would have been greener there. That is, you may believe had you taken a different route, the life you would have led may have been better. Again, this is only your perception of what could have been; it may very well not be reality. We have to have the courage to make the most of what comes, and the least of what goes.

The inescapable conclusion is that Reference Anxiety brings discontent, envy, and jealousy. The Ten Commandments tell us not to covet the things that belong to others. When the whole lot of us have the false perception that the grass is always greener on the other side, we turn into a world of people on opposite sides of fences (or sewer tanks), casting long glances at each other's lives, feeling envious that the other side has it better. Again, this may not be so. There are times in life when it seems the clouds are raining on us, while the sun shines on others. In truth, the sun always shines and the clouds always rain at different times in every person's life. Further, at a time in everyone's life, at least one storm hits. But one must always remember if you are standing in the eye of that storm, thinking the sun is shining at your neighbor's door, this is only your perception. In truth, one does not know the ending of any story, or rather; one cannot know the true happiness and/or true tragedy of anyone's life until it is viewed from the very end.

In his book, "Floating Takes Faith," Rabbi David Wolpe of Sinai Temple in Los Angeles quotes Emerson: "Henry [Thoreau] made last night the fine remark that 'as long as a man stands in his own way, everything seems to be in his way.' " (Emphasis Added). Envy immobilizes us from doing things that are necessary and important. Our energy is thus channeled towards undermining those we envy. Therefore, the next time you decide to misuse your time focusing on what you believe to be greener grass across the field, focus on yourself. Focus on your here, your now and your future. And know, every blemish, every joy, every storm, every sunshine, every tragedy, every triumph and every hardship – is only temporary – for everyone.

"A man once wept because he had no shoes; then he met the man who had no feet."

~ Anonymous

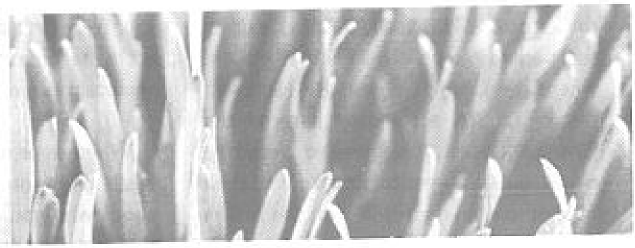


By Sharona Ghodsian, Esq., Contributor to Iranian Jewish Chronicle

Reference Anxiety:
The Grass Always Seems Greener Even Over Another's Septic Tank

"Don't waste your time on jealousy; sometimes you're ahead, sometimes you're behind... the race is long, and in the end, it's only with yourself."

~Baz Luhrmann



We have all heard the proverb: the grass is always greener on the other side of the fence. One sees two infants playing with two distinct and separate toys. One infant gazes at the others toy, throws his own aside, grabs the others, and cries when he doesn't get it. If he does ultimately get the toy, he inspects it with anticipation and interest. The toy, in fact, is terribly damaged and unexciting. The truth is, his toy was much better. How good another's toy looks from afar; and how far from good it really is. You may think other people's possessions and life situations always seem superior to your own. The truth is, as used similarly in the title of Erma Bombeck's book, the grass always seems greener even over another's septic tank.

In a Time Magazine article, "The Real Truth About Money; why we remain keen for green even though it often gives us more social anxiety than satisfaction," Gregg Easterbrook observes the phenomenon of Reference Anxiety and how most people judge their possessions in comparison with those of others. Do you ask yourself if your job, house and even your mate meet your needs? Or rather, do you ask yourself if they meet your neighbor's needs? "If you own a two-bedroom house and everyone around you owns a one-bedroom house, your reference anxiety may be low. But if three-and-four bedroom houses surround your two-bedroom house, with someone around the corner building a McMansion, your reference anxiety may rise. Therefore, what you have may not seem enough." However, how many of us truly know what is actually happening inside those houses and McMansions?

In a 1993 scientific article, "The Grass is Always Greener: An Ecological Analysis of an Old Aphorism," Professor of Psychology and Neuroscientist, Dr. James R. Pomerantz set out to prove that the optical and perceptual laws alone will actually make the grass at a distance look greener to the human eye than the grass just under your feet. That is, Dr. Pomerantz actually demonstrates the "Grass is Greener Illusion." If an observer looks at his feet, he sees the grass "at an angle nearly perpendicular to the ground and thus sees through the blades of green grass to the brown ground below." This in effect, destroys the green color under your own feet. However, if you look at a nearby field, "the more acute angle his line of sight allows less of the brown to reach his eye, and thus green will dominate his perceptual experience." In other words, the grass does actually seem very green when you look at your neighbor's lawn; but when you look down at yours, all you see are bare brown spots. However, this is only an "illusion" defined simply as a false perception of reality. The illusion would make you believe the grass is greener even over another's septic tank.

Yet another illustration: if one is single, the general truth is they do have freedom, a good income and minimal responsibilities. A married couple may look to these attributes with envy. They may long for the days where they were free to do whatever they wished, when they wished and with as much money as they wished. However, the truth is also that those who are single crave companionship and children – qualities inherent in a good marriage.

follows. He also told me how he taught the Chinese Mafia of Champs Elysees a lesson. One day he dressed himself as tourist-like, gullible, honest and classy as he possibly could and purposefully made himself a target of one of these men standing on the corner. He took the man's money and went in the store as if he were going to comply with his request. Once he was inside the store, he cleverly waited until he sees a police officer pass outside the store. He then quickly exited, approached the policeman and asked him where the Champs Elysees is. He asked the officer to accompany him to the Champs Elysees. He walked with the officer until they get to a metro, and then hopped on the metro off with the mafia's money.

My recommendation: live vicariously through my LV adventures. Don't try this yourself. There are scams involving designer bags and forged currency. On a website called Euro Scams or something of that sort, I found the following post by someone named Jason: "My wife and I were approached in Piazza Republica (in Rome, Italy) by a couple of young Chinese girls dressed smartly and touting tourist guide books. Only one spoke English and told us that she had been trying to buy two bags from the Louis Vuitton shop but they would only sell one per customer. They asked us if we would purchase bags for them and showed us the desired items in the catalogue and gave us the cash. They then walked us to the shop next door and waited. We went in the shop and purchased the bags and left." Sound familiar? I often wonder if I could have gotten into trouble if I had, in fact, gone forward with the whole transaction on behalf of my Chinese-Mafia-business man. Perhaps the Euros he gave me were forged too.

According to reports, Louis Vuitton loses $7 million in sales every year as a result of counterfeits. Mr. Louis Vuitton must have a huge headache from all of this. But, I am left wondering if LV does not, in fact, somehow benefit from all of this fake business as well. The question is who started "the game," the Chinese Mafia and other counterfeiters or Mr. Louis Vuitton himself. According to my Parisian friend, the typical Parisian will live off of scraps, meanwhile charging up their credit cards with purchases such as Louis Vuitton purses, in order to appear as if they are prospering. Unlike me, Parisians can live without water but not without their LV. Shame on Mr. Louis Vuitton for encouraging such behavior. How many of your fellow Iranian Jews do you know who act in the same image-obsessed way? I will venture to say more Iranian Jews than not.

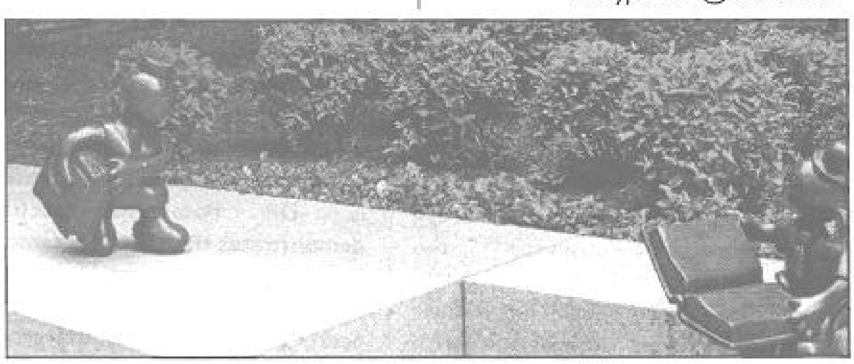
Whether or not you admit it, what you wear often, not always, says something about who you are. One man even had the nerve to say to me: "That is a nice purse. You must be a nice lady to carry a purse like that." Ha Ha! It can be fun to confuse people like this. If only he knew just how deceiving looks could be. What does the fact that I bear a Louis Vuitton fake that looks real say about me? I do not usually like fake things, especially when it involves plastic surgery and the human body. But in this case, I am proud of my fake designer purse. Why, you ask? Well, because it is the perfect anti-fashion statement, what Susan Schwartz called a "punk prank on consumer society and the glossy elite" in her article in The Gazette. There is "something subversive about carrying a fake," she continues. Who in their right mind would pay almost a thousand dollars for a silly purse? You would be amazed.

I guess purses are to women as cars are to men, alter egos. I heard one story of a Persian Jewish couple breaking up because the husband-to-be refused to buy his wife-to-be the latest designer handbag on a monthly basis. Although this sounds very unreasonable on the girls part, I participated in a heated discussion in which someone intelligently commented, "Some women in our community have come to expect this through their family culture." These girls/women may not be entirely to blame. This is a prime example of cheshm beh ham cheshmy.

I think I know better than to let my desire for show influence my choice of my future mate, but I have to admit me & LV have had a great deal of fun. My encounter with the Chinese Mafia at the Champs Elysees was a lot more interesting than any visit to a tourist-trodden spot in Paris could ever be.

Just one more thing hurts my conscience: although technically it is not against the law for an individual to buy one counterfeit purse for herself, the profits from the sale of counterfeit merchandise worldwide often go to support other types of criminal enterprise. It has been alleged by law-enforcement authorities that links exist between designer fakes and criminal networks involved in money laundering, drug trafficking and in some cases, terrorism, according to Schwartz. The FBI has recovered al-Qaida training manuals urging members to sell fake goods to raise funds for terrorist operations. Hence, please do not take this article as an endorsement of fakes. As much fun as my adventures have been, I now understand the deeper implications.

Address comments to
sandypedram@hotmail.com





how to answer. "Should I be honest?" I asked myself, "or play along with the fiction?" I did what I do more often than not, reply honestly: "No. It is a knock-off." "Looks pretty damn real to me," he says. "Yes, I know," I said. "My wife would kill for one of those," he continues. "Where'd you get it?" "In New York." Never thought I would get so much attention because of my purse. What's more, I never imagined I would get just as much attention in the absence of my knock-off Louis Vuitton because I look like someone who would carry a Louis Vuitton. Let me explain.

Recently, while visiting Paris, I was strolling down the Champs Elyses just past noon when all of a sudden, even if I wanted to, I could not see anything else but a gigantic Louis Vuitton purse covering five stories of the building across the intersection. I used to be the girl who detested people wearing labels because they were nothing but walking billboards. Now, all I could think about and see about was Louis Vuitton. Just then, a middle-aged Chinese man dressed like a tourist approached me.

Something was admittedly weird: I was sporting a 20 ounce bottle of water in one hand, probably a dead give-away that I was a tourist. People can live without food for three days but without water ... I hear this man say to me, "I van to buy waeh." "What? Can you please repeat that." "I van to buy walleh." "You want to buy water," I said to him. "Sir, I did not buy my water around here." "No, no," he says. "I van to buy walleh," he said again at which point he pulls out a Louis Vuitton wallet from his pocket. "I van to buy walleh for my family. I can't because limit two. Can you please help me?" Huh. "This is weird I think to myself. But, I can understand his frustration with such a limit. This guy is probably a wealthy Chinese businessman in Paris on business trying to buy souvenirs to take home to his family. I will help him out. But he does not seriously think I am going to advance that sort of money, does he?"

"How do you expect me to pay for this," I tell him. "I give you cash," he told me. He then said, "Come here I show you. Go down to second awing." "Go where," I said with great confusion. "Down to the second awing," upon which he points to a store two blocks down. "Oh, you must mean awning." Then he took out 620 Euros and placed them in my hand. "I wait here. Please buy me two walleh and bring me here." I decided to help, considering I sympathized with how difficult it was to buy souvenirs for loved ones.

So off I was to do a good deed, or so I thought. I got to the Louis Vuitton store, walked up to the counter without wasting any time and asked if someone could assist me. "Of course, madam," they replied. Then a tall man walked up to me and asked me almost immediately whether I was making the purchase for myself. I told him, I wanted to buy two wallets and that they would be gifts. He asked me yet again, whom I would be buying them for. I replied the same. He then told me about a mafia in the local area that plays a game with the company. This mafia recruits tourists between the hours of 10 to 3 every day to come into the store and buy items for them. This mafia then takes these items and sells them in other countries for a profit.

"No way," I am thinking to myself. "All I want to do is a simple good deed and now I am conspiring with the mafia. Now this is too much excitement for my simple life. Am I on some prank TV show or something?" I also start thinking to myself, "What will this man do to me if I return without the wallets. What if he follows me?" So, I decided to play along, buy the wallets for the man, and be done with the whole ordeal. But my conscience started to weigh heavier and heavier. If I was a pawn in a game, this Louis Vuitton salesman was ahead in the manipulation process. When the salesman saw that I wanted to proceed, he handed me the paperwork. I gave him all of my information, even my passport number!! Yes, you even have to give them your passport number to buy a stupid purse. Then I waited for at least five minutes for him to process my information.

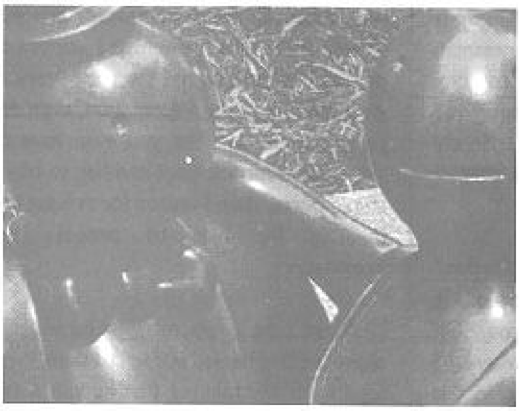
When the salesman returned, it appeared that he had started to think I was legitimate. He told me that he was sorry for suspecting me but that it is really hard for the company to control this so-called "mafia." He then told me how it ultimately hurts the consumer.

At this point, I tell him, "Suppose I was buying these items for someone else, what if he gives me trouble when he sees I have returned without them." The salesman then tells me, "Just return all of the money to him and you'll be done with it." But I was still concerned. "Can you have one of your security guards walk out with me to return the money?" "No he tells me. Just return the money and you will be fine." So, at the last minute, I changed my mind, took the money back from the Louis Vuitton representative and walked out of the store as he thanked me for my honesty. Upon exiting the store, I discovered my Chinese-mafia-business man standing a couple yards away bearing a look of disappointment almost as enormous as the four-story Louis Vuitton purse. I gave him the money back, all of it (no quantum merit even though I thought about it!), as I told him, "I'm sorry I can't help you. This is dishonest." And I was off.

Beware. After discussing this encounter with a local Parisian, I realized just how common this scheme is. He told me that I was most likely selected based on three criteria with regards to my appearance: first, I look honest; second, I look somewhat gullible; and third, he insisted, most importantly, I look classy enough to actually carry a Louis Vuitton. I decided to take my election as a compliment.

Reader discretion advised as to what

By Sandy Pedram, Special to Iranian Jewish Chronicle



LV & ME



People do different things to relax. Me, personally, I shop. Shopping is a release. It is a form of meditation. No kidding. It is. There is only one thing that spares my bank account in all of this: it is against my deepest principles to pay full-price for anything, even a Louis Vuitton bag.

Until a year ago, I didn't even know what a Louis Vuitton bag was. I had never been into labels, although I was into high fashion and quality and these often only come with brand names. Anyway, one hot mid-summer day, I happened to find myself shopping with my cousin in none other than New York's Canal Street.

My cousin and I had been in and out of at least a dozen stores filled with obvious knock-offs of all sorts. I didn't want any of them. We both found ourselves tired and about to call it quits. Just then, we decided to check out one last store. I stayed in the front looking at some hairclips. Meanwhile, I witnessed my cousin walk into the back of the store. After a minute or so, I turned around only to discover she had vanished. A moment of panic. "I know for a fact my cousin walked into the back of this store," I said to myself. "I also know for a fact that she did not walk back out of the store. Where could she possibly be?"

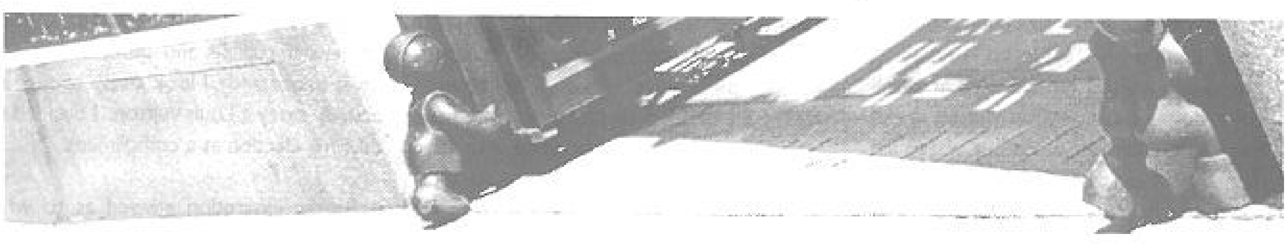
The next thing I know, a secret door opens and a hand reaches out motioning for me to come hither. Now this was strange. I did not move. Then I saw a head stick out from behind the door. It was my cousin. "Sandy! Get over here now." "Oh! There you are," I said. "Where have you been?" "Just get over here Sandy and I'll tell you later," she said.

So I stepped into the back of the store and disappeared into a space that was nothing but a small closet. In that tiny space, I found my cousin and a petite Chinese lady surrounded by about a dozen select "high-grade" purses. "You want to buy," the lady asks me. "Yes! I said, compelled by the excitement of that moment. I then started to scan the goods on the wall. I settled in on one particular model and commenced negotiations.

"How much?" That is when my cousin interjected in Farsi, "Besh beeshtar as chehl dollar nadeh. Nemeeyarzeh." First, I looked at my cousin. Then, I looked down at her Louis Vuitton and realized that hers probably came from the same closet. So, I heeded her advice. "Thirty-five dollars," I said. "Fity," she said. "What? You mean thirty-five dollars." "No, fity," she said again followed by "No time, please hurry." That is when I took forty dollars out of my purse, handed it to the little lady and said, "This is my last offer." She accepted and I accepted and next thing I knew, my cousin and I were back in the front of the store where we had started as if nothing happened. But something was different. I was now the owner of my first quasi-designer handbag. What would follow was beyond my imagination.

I was really pleased with the quality of my bag. I spent hours inspecting it and trying to figure out what made this any different than the "real" thing. Finally, I decided my LV had to be the "real" thing. Someone had told me that the company itself lets out a certain number of bags onto the black market in order to control its supply and demand. Such purses, I was further told, are often factory seconds with some flaws that are, consequently, sold for less than retail. I was convinced that my bag was one of these real bags.

Even others were convinced. One day while I was out shopping, a man stopped me and said, "Excuse me." "Yes," I replied. "Is that a real one?" I had not anticipated such a question and, hence, wasn't sure



Bit 'o Poetry

Readers, here's your chance to get published!
Do you write poetry or prose? Do you think and write creatively? Delve deeply into the words others have submitted, and consider sending us your own written works of art. Please submit all poems and writing entries to **IJChronicle@yahoo.com**.

The Heroic Jews

It's so sad what happened to the Jews
Because of how many we had to lose.

They threw them in chambers; they threw them on the ground
This is why we all frowned.

They killed an adult; they killed a kid
I can't believe what they did.

They killed a husband; they killed a wife
As you can see this was a heartbreaking life.

My heart cries
Even when one person dies.

So now you know how I feel,
Of how this was such a big deal.

But I can't forget the heroes that risked living
And would have lost everything
Without them there would be none
Because the Jews were dying one by one.

So listen up every heroic Jew
With all my heart-I thank you.

~Daniel Bandary

Daniel is in the 7th grade at Emek Hebrew Academy. He enjoys playing basketball and writing poems about Judaism. This poem was one of a few poems selected by his teacher to be submitted in a poetry competition. Daniel wrote this poem to show people of all ages the cruelty the Nazis showed against the Jews.

Dayenu (It's ENOUGH)

G-d blessed
And blesses
Me

For he
Planted a
Seed

In my great-
Grandmother
Which

Blossomed into
A strong young
Woman

Who survived
The greatest
Hell

And left
Earth rather young
But

Not without
Leaving her legacy
Behind.

She endured
And from this
Superhuman

Soul
Came me.
Why

Was I born
From heroic
Strength

And sublime
Martyrdom?
G-d

Chose this
And so
He

Blessed me
By saving
Her

From
the ovens
At Auschwitz.

~Suzanne Baran
Suzanne has an Orthodox educational background but became more mainstream as the years passed. She is now living in Los Angeles, CA after moving from New York City. Suzanne is an editor, poet and journalist working on her first non-fiction novel.

Though I can understand about half of what I hear, sometimes I miss a few words, or even the whole point of the conveyance. One glaring example transpired at the old kabob restaurant in Westwood Village during the early-eighties. I was about 7 years old and still meeting distant family members arriving from Iran. Wanting to make a good impression, I affectionately kissed a Persian woman my mom introduced to me on both cheeks. As soon as the group was out of earshot my mom let me have it. "I have never been so embarrassed in all my life!" "What do you mean, mommy?" "Why did you kiss her? I don't even know who that woman was." I felt as confused as she was egg-faced. I then asked myself why mommy was so friendly to those people if she didn't know who they were. Besides, aren't all Persians related?

Language barrier-related shenanigans did not start with me, however. My parents have both had their fair share. Dad has been living in California since the sixties and incurred many opportunities for Farsi-farces. Picture a beautiful, brand new cinema house with flashing neon lights. The marquis reads, "A Shot in the Dark starring Peter Sellers." A young Jerry Kharrazi enters the lobby poised to order a tasty treat from the concession stand. Jerry realized early on that his given name, "Nejatollah,' may be difficult to pronounce by Americans (even his own son, for that matter) and took the name of his favorite movie star, Jerry Lewis. Popcorn appealed to his taste on that particular evening. Compensating for a thick Tehran accent Jerry spoke perfect English when he asked the attendant for "a large bucket of silent elephant's fart." An astonished attendant requested clarification. Perhaps he had not negotiated Jerry's accent correctly. "Excuse me, sir?" Pointing clearly to the salted buttery kernels he declared, again, confidently, "Right there, sir, the silent elephant's fart." It may be the case that thanks to an inadvertently learned Farsi-ism, every time the poor clerk listened to a new batch of "Chossfill" being popped, he never heard it the same way again. This was one phrase that once lost in translation should probably have stayed lost.

Of course there is also the time my mom sent my dad to the drug store to get a remedy for my childhood constipation. Dad apparently didn't know that "Shayoff" was a word in Farsi and not an American brand name for suppository. His earnest request for "Shayoff, shayoff…you stick it in here [pointing 'where da' sun don't shine]" must have taken first prize for the oddest request by the oddest man at Thrifty's. Good thing he wasn't also asking for popcorn.

The all-time classic language-barrier mishap transpired the first week after dad got to the States. Mr. Chen agreed to hire him to help out in a San Francisco Chinese restaurant. The savvy owner knew that he could get around any labor laws and cut corners and tax costs by paying dad in cash. "Jerry," the wily old Chinese man explained, "I don't want you to have to pay taxes. We can't let the government find out what you're making so I am going to pay you under the table." A short while later Mr. Chen was searching the restaurant for his new Iranian employee. "Jerry? Jerry where are you?" A distant voice called from behind Mr. Chen's office door. The door squealed open as Mr. Chen called out again. "Jerry, are you in here?" A shaky hand tried to steady itself as it rose from beneath the increasingly frustrated businessman's desk. "Mr. Chen, I am here." "Jerry…GET OUT HERE! I'm running a business here! You think we are playing children's games or something?" "But…Mr. Chen…you said you wanted to pay me under the table." I love that story. YES it really happened and if you knew my dad you wouldn't even question it. I'm just glad dad wasn't working in the Oval Office for President Clinton.

There are many ways to express ourselves and spoken language is truly in a class by itself. In spite of its potential pitfalls, from misunderstandings and hurt feelings to just plain failures to communicate, it is perhaps our greatest gift – one that separates us from other animals. As long as we remember to smile when we use it, and speak from the heart, no matter what we say or how we say it, it should never separate us from one another.



By Marvin Kharrazi, Special to Iranian Jewish Chronicle

Behind the Kharrazi II

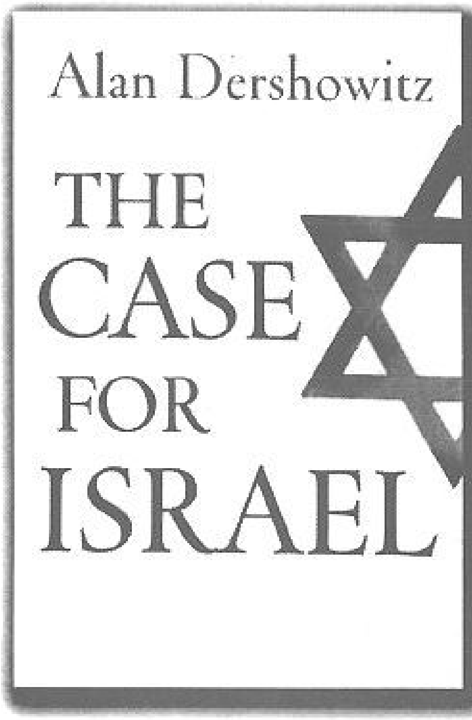


The outdoor warmth and splendor of a June Southern California coastal evening yielded to elegant extravagance as I walked into a spacious hotel lobby in Marina Del Rey. Vacationers, wedding-goers and Persians were bustling with activity creating a hodge-podge sound bath nestled in the backdrop of ornate, plush furniture and manmade indoor streams. Instinctively, I followed the Persians. They surely knew where my mother's uncle's wife's brother's daughter's Bar Mitzvah party was happening.

Walking slightly behind a well-dressed couple bestowing a silver paper-wrapped gift, I could almost taste the sushi, kosher orange chicken and kabob appetizers when they turned around and faced me with a polite smile, which was shortly followed by a string of words recognizable as their native tongue. They quickly realized I did not comprehend exactly what they were saying and looked as confused as I did. "Farsi harf neh meezaneh," a beautiful, middle-aged woman with permanent eyeliner declared to her tall, distinguished companion. The words spoken were very true yet, ironically, I easily understood what they meant, "He does not speak Farsi."

Truth be told, I knew they were asking if I knew where the party was. But this wasn't a game I was playing with them for my own amusement. I had simply learned somewhere along the line that it was easier to feign ignorance of the language than to face the embarrassment of trying to speak Farsi...badly. How wonderful it would be, I have often felt, to honor my fellow Persian people and their native language by speaking politely, passionately and eloquently. Yet, if and when an attempt has been made, my stumbling grammatical offerings and Santa-Barbarian/Valley accent has conveyed little more than a cue to laugh at such absurdity. Sometimes I compromise and have a bilingual conversation – someone speaks to me in Farsi and I answer back in English. It's a nice arrangement.

By J.S. Cohen



All across the world people have negative feelings towards Israel. They call it a second Apartheid state. They say Jews are the ones to blame. They derogatorily use the appellation Zionists. They say Israelis are land-stealing occupiers. And some use the difficult political situation to (yet again) add more fuel to what has always been the fire of anti-Semitism.

Often, as Jews, we find ourselves having to defend Israel's actions. Whether we like Ariel Sharon or not, we support Israel's existence. Whether we believe we should evacuate Gaza and later the West Bank, we support Israel's statehood. Whether we believe Israel uses too much force or not enough of it to fight terrorism, we support the lives of the common people in Israel.

I often tell people that it is a dangerous phenomenon among American Jews to blindly support the actions and decisions of the government of Israel. I do not support and love Israel with every ounce of my being and I do not agree with all of the actions of the Israeli government. But no government is perfect – even Israel's. I believe that just as one should not be afraid of criticizing the American government, one should not view Israeli policies as the only and perfect solution to the problems that beleaguer Israel. In fact, it is damaging to democracy – of which Israel has a very fragile one indeed – not to be critical of Israel's actions. Constructive criticism leads to improvements. We must not equate disagreement with Israeli policies with rejection of Israel's right to exist and live in peace and security.

There is a dire need to understand and, in my opinion, even memorize, some of the major arguments those who hate Israel make against our natural homeland, so as to be able to counter them, whether in coffee shop discussions or in more formal situations.

Anyone who agrees needs to buy and devour Alan Dershowitz's book, The Case for Israel. The famous Harvard attorney outlines a point-by-point defense of Israel against the most divisive historical and political claims. The book is strongly legalistic in its argumentation and reasoning. Although Dershowitz is no expert historian and often reduces complex historical narratives into short summaries, he does attempt to contextualize Israel's existence within the framework of its creation. He sometimes falls short of being totally convincing, but his theses nevertheless reflect Jewish thinking about why Israel is fundamentally good and in the right.

The format of the book outlines, in 32 chapters, claims made by those who are anti-Israel. Each chapter is titled with a question – for instance, "Were the Jews Unwilling to Share Palestine?" It then cites an accusation made against Israel, in this case that the Arabs were willing to share Palestine, but the Jews were not. After that, Dershowitz cites one or often a number of accusers, including authors, journalists, politicians, among others, such as Edward Said and Noam Chomsky.

Having set up the other side, Dershowitz then counters the accusation and accusers with two other sections he calls "The Reality" and "The Proof," in which he provides his detailed argument against the anti-Israel claim. This method and style of argumentation is logical and serves the purpose of the book well, which is simply to provide ammo to those who want to defend Israel against others' anti-Israel misconceptions.

Let me highlight what I think to be Dershowitz's answers to some of the more difficult questions that supporters of Israel are faced with.

Is Jewish settlement activity in Gaza and the West Bank an impediment to peace?

The accusers claim that the expansion of Jewish settlements has been at the heart of the problem for decades. They claim that the settlements are all illegal.

The reality says Dershowitz, is that, as the peace accord with Egypt showed, the settlements can be uprooted and, therefore, do not stand as an impediment to peace. Dershowitz makes a good point when he states that, in an ideal solution, a Jewish minority would be allowed in Palestine just as there exists a Palestinian minority in Israel. Unfortunately, we do not live in an ideal world, as Dershowitz rightly notes.

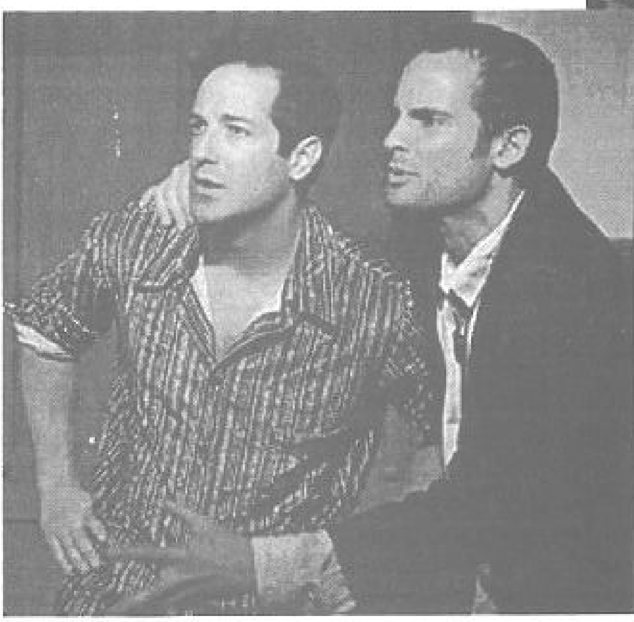
The chapter on settlements is one of Dershowitz's weakest in the entire book, and he admits that he himself is opposed to settlements, though he does not think they are a barrier to peace. The fact that one of the best Jewish legal minds and an ardent supporter of Israel cannot justify Israeli settlements suggests that the settlements have perhaps become logically untenable and considered unjustified by many people, including strong supporters of Israel. Even Ariel Sharon, the mastermind behind the settlements, has come to the conclusion

Continues on page 42

Jewtopia

Having been a huge hit in Los Angeles, Jewtopia – a comedy that takes a fresh look at the world of Jewish dating – is now wowing audiences in New York. SJ's Caroline Westbrook heads for the Big Apple to check it out.





When Jewtopia first opened in Los Angeles in 2003, it was supposed to run for six weeks. Fifteen months later it was still going strong, wowing audiences and becoming the first show in the history of LA. theatre to sell out 300 consecutive performances. Given these statistics, it was only a matter of time before it hit the East Coast – and the New York production is proving similarly successful.

And it's not hard to see why this play has captured the imagination of Jewish audiences, for it's one of the cleverest Semitic satires to come along in ages. Rather than rely on jaded stereotypes and clichés, it pokes fun at some of the more over-used elements of Jewish humor, while throwing in plenty of observational comedy about the quirks and foibles of being a 21st Century Jew.

The action revolves around two old school friends, Adam Lipschitz and Chris O'Connell (Sam Woolfson and Bryan Fogel, who also penned the script). After being reunited at a Jewish singles event, the pair discovered they're both in search of the perfect Jewish girl – and Chris isn't going to let the small matter of his Catholic upbringing stand in his way. He offers to help Adam find his perfect woman, courtesy of the Jdate website, if Adam will show him 'Jewtopia' – that is, teach him how to become a nice Jewish boy in order to help him find kosher romance.

In the wrong hands, this could have been a disaster, but it's all credit to Woolfson and Fogel that Jewtopia works so well. For one thing, they've come up with a script that is consistently sharp and funny, taking potshots at everything from overbearing Jewish mothers to singles events to the Jewish inability to perform DIY tasks.

For another, they're both very appealing in their roles and play off each other very well, keeping the pace fast and the one-liners coming, while creating a gallery of memorable supporting characters (expertly played by several cast members in multiple roles). The result is one of the most entertaining Jewish plays to come along in ages, proving once and for all that kosher comedy can be fresh and original, rather than resorting to the same old jokes to score laughs. If you live in New York or have plans to visit, this is a must-see.



OLIVIA NEWTON-JOHN
THE JEWISH CONNECTION

You've heard it here first - Olivia **Newton-John** is a member of the tribe! The star of Grease, through her maternal grandfather, has a Jewish connection.

In a recent interview with *The Independent,* Olivia said: "My grandfather, the physicist **Max Born**, won the Nobel prize in the 1950s and was a good friend of Albert Einstein."

Born had to flee Germany in 1933. A quick *Google* of Max Born via *Wikipedia* reveals:

Max Born (December 11, 1882 – January 5, 1970) was a Jewish German mathematician and physicist and was the only child of **Gustav Born** and **Margarete Kauffmann**. He is also the maternal grandfather of British singer and actress Olivia Newton-John.

WHAT EXACTLY DOES ALAN SUGAR DO THESE DAYS?

Daily Jews has been avidly watching The Apprentice, featuring **Sir Alan Sugar**, but one question has arisen from the program; what exactly is it that Alan does these days? Sure, he's known for his cheap and cheerful hi-fis and computer, but that was years ago. We're constantly told that he presides over a large empire, but there's no indication what this empire is all about these days. Why doesn't the show say what his empire consists of?

Over the last few years, we haven't been too impressed with Alan's products. His Amstrad E-Mailer is pretty dire, especially when it tries dialing up on a regular basis to check your emails and you end up paying for the privilege. Billed as a low-cost Internet device, it soon becomes quite expensive to run, and also do you really want to see adverts on your home phone? Alan should launch a product that has no frills but with great functionality, and no hidden catches.





REBECCA'S RETURN TO TV

Kosher comedienne Rebecca Front, who was last seen playing a Jewish mother in the British comedy Suzie Gold, is back on the small screen this week. This time around, Front dons lurid 70's garb to star in the adaptation of The Rotter's Club, based on the best-selling novel by Jonathan Coe. The three-part series follows the lives of several families in Birmingham, set against the turbulent backdrop of trade unions, politics and the IRA.

YOUR DREAM DATE ON TV
WHEN HARRY MET SALLY STYLE...

The Dream Date TV format is based on an improvised stand-up show in which a group of comedians act out the ups and downs of a fictional relationship between two single audience members who have not met before.

"They get a man and woman from the audience in the pub or theatre, who are genuinely unprepared, up on stage and talk to them, find out stuff about them. Then they improvise a full-blooded, complete, from start to finish, When Harry Met Sally-style romantic comedy," said Pozzitive's David Tyler, who is producing the TV version of Dream Date.

Directing the pilot will be Pozzitive co-founder, Geoff Posner famed from his early 80s work on Not the 9 O-clock News as well as various other sitcoms. And who will the audience members be? Gotta get some Jewish folk in it. If they are looking for a When Harry Met Sally-style, then who will be Meg Ryan and who will play Billy Crystal?



The only distinctly Jewish music the Zhurbins listened to was Yiddish cassettes by the crooning Barry Sisters that they played surreptitiously in their car. Though the family lived in a Moscow artist's colony surrounded by many writers and composers who were also Jewish, nobody talked about that part of their heritage.

Zhurbin's father, Alexander Zhurbin, rocketed to fame and fortune in 1975, upon writing and composing Russia's first rock opera, "Orpheus and Eurydice." In the mid-1980s he wrote the first Russian-Jewish musical, based on the Isaac Babel stories, "How It Was Done in Odessa." But as the Soviet Union began its collapse, the Zhurbins became increasingly uneasy about anti-Semitism. Even their artistic enclave offered no protection against motorcycle thugs and racketeers.

Zhurbin's mother, Irena Ginzburg, a poet, feared for her son's future. The family decided to leave Moscow and move to the United States. After several years of fighting to obtain visas, the Zhurbins landed in New York in April of 1990.

Zhurbin had been studying the violin since the age of four, but at 11 and a half, he decided to quit. "Suddenly, it wasn't fun anymore. I needed to enjoy my childhood," he says. He learned English and wrote fiction stories and screenplays, checking Fellini films out of the library to "learn something about writing and directing."

After six months, his father encouraged him to return to music, suggesting that he might follow his uncle Yuri's footsteps and trade in the violin for the viola. Although the actual instruments were not much different, Zhurbin immediately noticed that "not as much was expected of me. Overnight, I moved from the back of the second violin section to the middle of the viola section. At summer camp, I was principal violist, and the next summer I got to play a concerto as first violist."

Zhurbin started to enjoy the viola during his senior year at Juilliard, when he began to improvise and to incorporate the different types of music he had encountered playing at weddings. He had been "composing" songs since he was five, when he would hum and act out the instruments' parts Bobby McFerrin-style. Zhurbin even wrote alternate scores for one of his most beloved movies: ET. As a maturing musician, improvisation brought him back to the childlike freedom of creating spontaneously.

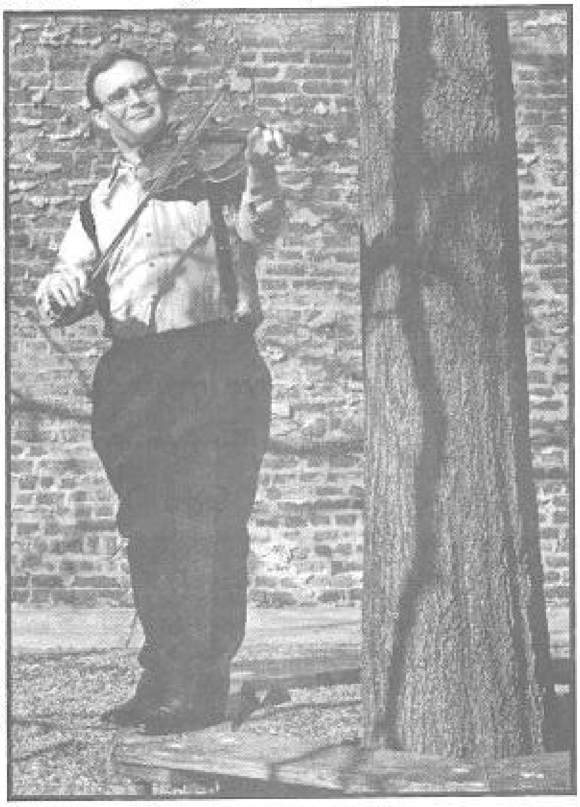


Photo by Peter Gannushkin

Even though he speaks a virtually accent-less English and has lived in the States for more than 15 years, Zhurbin still doesn't feel "particularly American." This may be one reason he is so musically free and happily "marries" different cultures in compositions such as Garmoshka, an accordion piece that conjures up both Parisian and Russian street music.

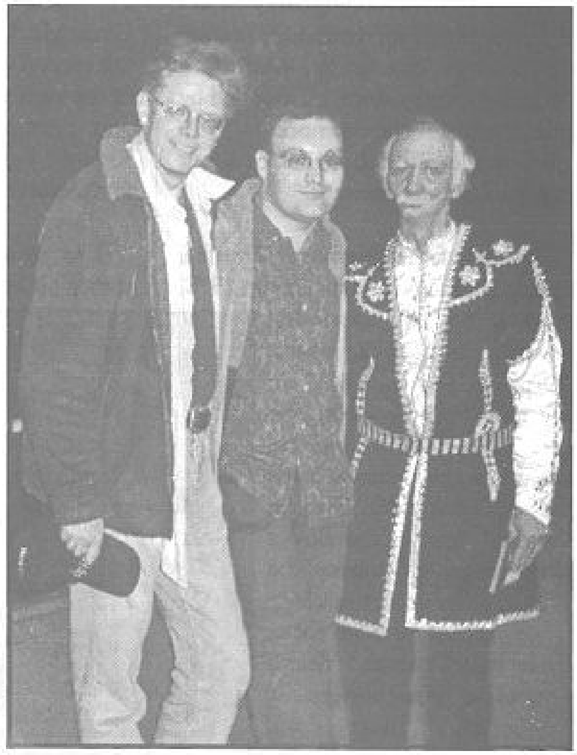
Recently, he paid tribute to his own cultural background, which he admittedly only became familiar with by virtue of playing at weddings, through composing a series of Russian-inspired waltzes. This series includes a particularly special composition entitled "My Heritage," for which he envisioned his grandparents waltzing on the promenade. Zhurbin continues his own tradition of finding music everywhere and collaborating with other artists from around the world. Last month, he arranged music for the Iran-based composer and virtuoso Kayhan Kalhor, which was performed at Carnegie Hall by the Silk Road Ensemble. Perhaps the most vital reference to Zhurbin's cultural background, however, is in the name he has chosen to use as composer: Ljova (pronounced L'YO-vah), the diminutive of Lev.

"I gleaned from Hebrew school that Jews wear yarmulkes so that your head doesn't grow too big. You're not G-d. You remain humble," Zhurbin explains. "Lev is (first and foremost) the name of my grandfather, Lev Ginzburg, an incredible Russian-Jewish writer, poet and translator. When I was thinking of designing a website, levzhurbin.com sounded too formal. I wanted something I could laugh at and be comfortable with. Ljova is the name my parents called me when I was a kid... and it keeps me in check."

To learn more about Ljova and his multicultural collaborations – including recent compositions and upcoming concerts, please visit www.ljova.com.

By Alison Marek, Special to Iranian Jewish Chronicle

Harmonious Unions



Ljova (center) with first violinist of Kronos Quartet David Harrington (left), and composer Rahman Assadollahi (right)

FLUNG FAR FROM HIS HOMELAND, YOUNG COMPOSER TEAMS UP WITH MULTICULTURAL PASTICHE OF ARTISTS

Q: What single factor was "instrumental" – shall we say – in transforming a classically oriented violist into a composer whose musical tastes run the gamut from Eminem to bossa novas?

A: Weddings.

Though Russian-born Ljova (aka, Lev Zhurbin) is still under 30, he has already arranged music for Yo-Yo Ma's Silk Road Project, as well as for Israeli countertenor Emil Zrihan and Iranian-born Rahman Assadolahi of the Kronos Quartet. Zhurbin has written Spanish-, Italian-, and jazz-influenced film scores. He has played the viola in programs starring famed tap-dancer Savion Glover. And he lays the blame for his musical diversity on his decision, as a Julliard freshman, to say "yes" to playing at weddings.

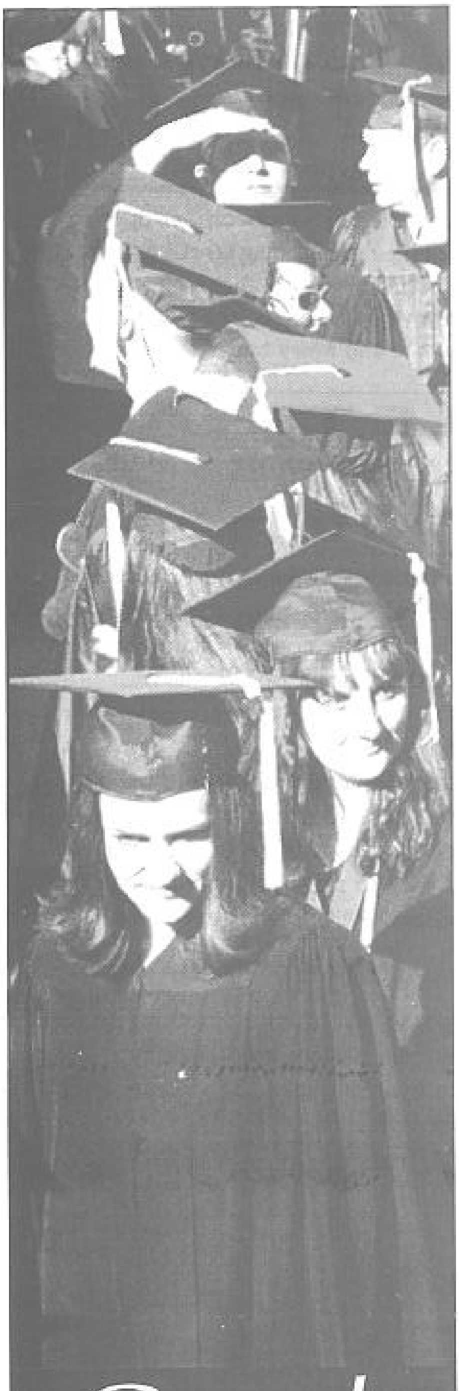
Zhurbin remembers that he was at first reluctant to become a viola-for-hire. He had always envisioned himself solely as an orchestra member, like his uncle Yuri Gandelsman, former first violist for the Israel Philharmonic Orchestra and currently a member of Milwaukee's Fine Arts Quartet. After Zhurbin learned how much the wedding gigs paid, however, he decided to take the plunge into music's netherworld.

"I didn't like the atmosphere, but I warmed up to the music," remembers Zhurbin. "We played all kinds of things: Romanian tunes, Greek tunes and weird pop music I'd never heard before."

The peculiarity of brides' requests for processional music such as, for example, Metallica or Cousteau's You My Lunar Queen greatly expanded his musical horizons. "I got to know all kinds of music that I would never have been exposed to if I'd played in an orchestra," he admits.

Included in the unfamiliar tunes were Russian waltzes and Jewish songs – which he had rarely encountered in his native country.

"It was never safe to be openly Jewish in Russia," he says. "People celebrated Orthodox Easter as a replacement for Passover. Nobody went to Synagogue. My mother took me a couple of times to the Synagogue to pick up matzoh, but we had to park many blocks away because it was directly across the street from KGB Headquarters."



Goods for Grads

colors like punch, tangerine or azure in the jacquard fabric and leather blend. For the grad-men, choose the all-leather version in black. *$38. coach.com*

iPods & iTunes

Apple's mobile music players, the iPods, are the tre chic gadgets today, and they're no bigger than the palm of your hand. Available in four lightweight versions—iPod Shuffle, iPod Mini, iPod and iPod Photo— they vary by memory, 512MB to 60GB, and hold anywhere from 120 to 15,000 songs. Do they already have an iPod? The iPods have plenty of accessories: carrying cases, color-coordinated armbands and holsters. Coach, Burberry and Kate Spade make exclusive iPod cases, as well. If all else fails, there's always a gift certificate to iTunes, Apple's Internet music store with more than a million songs that download right to your iPod at $.99 a pop. $99-449. *Apple Store, store.apple.com*

Judaica

When the glamorous shine of pop-culture trinkets appear dull, look towards a more traditional gift for your graduate. Moving away from a childhood home, whether it means moving into your first apartment or that they'll be back in the summer, is an uneasy rite of passage. A gift like a mezuzah, kiddush cup or even a Judaic themed piece of jewelry is a comforting and reminds them of their Jewish identity. Many synagogue gift stores as well as Internet sites carry those items.

$5-up. allthingsjewish.com, judaica-online.com, mezuzahstore.com

Magazine Subscriptions

If home is not where the new job is, then order your graduate a subscription to the local city magazine. Metropolitan magazines feature the latest information on where to eat, what to do, and when to do it. Search Google for city publications. google.com

General crowd-pleasing magazines are a hit with everyone. National publications like GQ and Glamour shed light on health, fashion and social issues. Cargo and Lucky feature accessories, clothing, home products and gadgets. For a read with a twist, Heeb magazine is a fairly new publication that mixes humor with Jewish pop-culture and appeals mostly to eighteen- to thirty-year olds.

$12-43. us.gq.com, glamour.com, cargomag.com, luckymag.com, heebamagazine.com

Netflix

Movies are fun, relaxing and now they're also convenient. A yearlong subscription to this internet-based movie store is perfect for those who want to watch on their own time. The service has several subscriptions plans to choose from and DVDs are delivered right to your doorstep with a prepaid envelope for returns. Netflix provides stress-free entertainment, sans late-fees and transportation-woes.

$9.99-$17.99 per month, netflix.com

**Most web sites provide the phone number and location of a retail store in your area.*

By Julia Nissim, Special to Iranian Jewish Chronicle

Goods for Grads

Welcome to June, the official month of graduation announcements and open houses, as well as the kickoff to the grad-gift hunting season. June signifies the beginning of the never-ending search for the perfect gift, as in maybe I'll get her this, or maybe he needs that. So many gifts to choose from, so little time. Whether you're shopping for the college-bound or those who just ended their reigns as campus kings and queens, there's a gift on this list to fit every graduate and every budget.

JEW-GOODER GIFTS

Sometimes it's really the thought that counts, as demonstrated by the multifaceted meanings of these charitable gifts.

Planting Trees

Plant a tree in Israel in honor of your graduate with this Tikkun Olam-themed gift, which adds luscious greenery to the landscape of Israel and symbolizes the ongoing Jewish responsibility to repair the world. *$18 per tree, Jewish National Fund, jnf.org*

Donations

Jewish Youth Groups

The *B'nai B'rith Youth Organization (BBYO)* and *United Synagogue Youth (USY)* are just two organizations that work tirelessly to unite Jewish youth through national and international programming. It's likely that your graduate had a positive experience with one of these organizations through a leadership camp, Israel trip or local activities. Donations of any amount enable their programs to touch many more lives. Find local chapters at *bbyo.org & usy.org.*

Other Charitable Organizations

American Jewish Joint Distribution Center (jdc.org) sponsoring programs of relief, rescue and renewal with recent projects in South Asia, Sudan, Haiti and Russia.

Mazon: A Jewish Response to Hunger (mazon.org) providing hunger relief to all persons.

TANGIBLE TREATS

These touch-and-see gifts promise to please.

Care Packages

An under-the-bed storage container with band-aids, a white board, throat lozenges and a plush towel inside may seem like an odd combination to call a gift, but these items come in handy and save a graduate money. For these items, shop Target or Walmart.

target.co or walmart.com

Along the same lines, a nice leather portfolio, resume paper, thank-you notes and a nice pen are priceless to the "get-a-job" graduate. For a wide selection, visit Office Depot, Office Max or Staples. These build-your-own packages also make it easy to stay within a budget.

officedepot.com, officemax.com or staples.com

Coach Mini Skinny

They're about to be on the go, so give them something to keep it together. Coach Mini Skinny keychain wallets hold keys, cash, ID, buss passes and more while taking up minimal space. The compact carryall comes in the Soho or Signature styles. For the lady-grads, try bright



non-Jew makes us learn a lot more about Judaism, being a good thing in itself.

Dear Khanomi,

I am a twenty six year old realtor by day, and music theory student by night. My real estate job pays the bills, but my passion and dream is to become a music composer. Being an artist is often a financially unstable career, so naturally I feel pulled to pursue real estate instead for the security. In addition, as a Persian man I feel pressure from my parents to be a successful businessman, doctor or lawyer, not an artist. Do I follow my dream despite the monetary consequences and "dishonor" my parents, or do I choose a life of stability and comfort for my future family? Please help me weigh the pros and cons.

~Conflicted artist

Dear Conflicted artist,

First and foremost I want to acknowledge your inner battle with this career choice and tell you that you are not alone in this. My experience shows that over 50% of people in your age group have the same conflict about whether they should follow a path of financial security or risk everything for ultimate happiness. Those who followed their dreams have not only been happier, but also learned useful money managing skills in order to take care of themselves financially. First, I suggest you ask a number of your "successful" friends or community members the ultimate question – "Is your career your dream job or are you doing it to out of obligation?" Then ask them if they are emotionally, mentally and spiritually happy as a result of the choice they made. Take note of their responses and try to visualize yourself in both scenarios. If you want to take it a step further as a sign of respect, ask your father about his career journey and see what he went through and possibly struggled with as a Persian man. I assure you that economic gain only goes so far before the empty sentiment of feeling like you have not contributed to the world in the capacity in which you have the most passion consumes you. It is very difficult to commit yourself wholeheartedly to something for many years if you do not find fulfillment in it. It is no different than being told you should wear a suit because a professional look sells, versus wearing nice slacks and a button down shirt and letting your personality do the selling. Besides, if you don't like your job it will gradually eat away at you until one day you may find yourself unable to get up in the morning and go to work, which would leave you unhappy and broke. I understand your need to please your parents, even "honor" them and feel like you have their full support, but ultimately your life is your own and you are the best judge of what makes you feel content, satisfied and at peace. If you choose real estate over your dream of becoming a composer you will at some point look back and resent your parents and your community. It is understandable that you will take certain risks by leaving the real estate world, and by entering a world that is not secure, is extremely competitive, and sometimes very slow – an artist's life, basically. However – and I do not mean to get depressing – imagine yourself lying on your deathbed reviewing your life. Would you rather look back and have monetary success, or would it be more fulfilling to look back and say that you had a meaningful life creating music, which gave hope, joy and strength to numerous people? As long as you act responsibly and sensibly, and take your managing and budgeting skills with you to follow your dreams, you cannot go wrong.



Contact Khanomi at:

DearKhanomi@yahoo.com

DEAR KHANOMI is a new and interactive monthly column especially for our readers. Here you can find a fresh Jewish perspective for any type of issue, including love, work, spirituality, money, self-image, family relationships and Judaism. Dear Khanomi welcomes your letters with questions to DearKhanomi@yahoo.com. Names and personal details are changed to guarantee our questioners' privacy

Dear Khanomi

Dear Khanomi,

I need your help. My brother confided to me that he has been dating a Catholic girl for six months now, and my parents don't even suspect it. On top of everything, he tells me that they are more and more interested in each other – it all began as a fling. My father will certainly hit the ceiling; expel him from the family or worse. My mother will be crushed if they actually get married. I'm not comfortable with the situation myself, and would like to know how can I prevent this relationship from going forward. Should I tell my parents what my brother told me?

~Searching for a way out in California

Dear Searching,

Thank you for your letter. To begin, I don't think that telling your parents the news about your brother's private life is a good idea for a couple of reasons. First, you will be breaking his trust. He confided in you because he needs a friend that can understand where he is coming from, someone who knows his family, his background and the situation he is in. If telling your parents really will lead to all you said, your relationship with him will be weakened for a long time, maybe forever. Second, your brother is already feeling alone in the situation. Alienating him from his family is not likely to worsen his relationship with the girl. To the contrary, in my experience, when people have to fight for something, it usually seems a lot more valuable. If your brother has to fight for his love, against the whole family, it will probably strengthen the relationship. Even if he breaks down to the pressure and finishes it, the resentment built will take a long time to dissolve, if not forever. So don't try to "prevent this relationship from going forward", this will only work against your family's best interests.

What is a girl to do? I have some suggestions. First, try to assess with your brother how important the girl's faith is to her. Could your brother talk about conversion with her, in case they are thinking about getting married? Have they talked about children, and how to raise them? Some inter-dating couples see that they wouldn't be able to live together as a family when they talk about those issues. Consequently, they separate by common accord, without external pressures to do so, particularly if the non-Jewish spouse is very committed to his or her religion. A useful book for this situation is If I'm Jewish and You're Christian, What Are the Kids?, by Andrea King. There they will read about families in which the non-Jewish partner choose Judaism and families where they didn't. If indeed she might be interested in converting, the next step would be presenting Judaism as something that is spiritually fulfilling, interesting and fun. I suggest, in this scenario, that both you and your brother take her to your synagogue on Shabbat and maybe for a Friday night meal. See if you are able to invite her for a Pesach Seder with your family, or with a friend's family, or the synagogue's. If Pesach is not an option, Shavuot is just around the corner: the Jewish calendar is very rich in such opportunities. Also, many synagogues offer an Introduction to Judaism type of courses, and it might be good if your brother and the girl attend one. Explaining Judaism to a

my mother threw her own wedding reception for which she prepared ten to twenty different dishes for the sixty family members in attendance. She cooked for one whole day from morning to night, and the next day was the party. Nobody could believe she had prepared all that food herself.

When we first moved to the United States, we did not have a lot of money. My mother always kept us well fed, and she always managed to make the most elaborate dishes that made us feel like royalty, despite our financial troubles. Mom never shied away from entertaining guests, and she always made a huge impression when she did.

Pretty soon after we moved here, my mother started working. She started washing hair at a local beauty salon. At first she just worked for tips, but she still supported the family, bringing in nearly one hundred dollars a day. My dad helped my mother open her first salon in 1995. She performed facials by threading away eyebrow and upper lip hair with two twisted threads the way they do in Iran. She hired other employees to do haircuts and color.

My mother's salon was on Pico Blvd. near Robertson, in the center of the Los Angeles Persian community. In order to attract her first customers, she cooked a huge amount of food and placed tables outside the store. Persians love free food. They love food period. Two to three hundred people gathered around her store. At that time, there were almost no beauty salons in that area. My mom cooked Persian Potato Salad and some other side dishes. The first month she was open, my mother's store was packed. Orly Beauty Salon took off. This was a unique way to introduce a new business to the community, but for my mom, it worked. To this day, my mom bribes her customers with delicious food and Persian tea. I guess she figures that it is best to stick with what works.

Watching my mother has taught me about strength and determination. She never let the difficulty of being a stranger in a new land stop her from creating a happy life for her family.

Salad Olovieh

(Persian Potato Salad)

This recipe is guaranteed to bring success to any important event.

Serves 5-6 people

1 Pot Water
7-8 Eggs
5-6 Potatoes
1 Jar or Can Pickles
1/2 Cup Lemon Juice
1 Cup Green Peas (optional)
1 Cup Mayonnaise

1. Boil 1 full pot of water with 7-8 eggs and 5-6 potatoes.
2. Continue boiling until the potatoes are cooked and the eggs are done
3. Check by poking the potatoes or breaking one egg
4. Allow the potatoes and eggs to cool, then skin and shell
5. Grate or Chop the potatoes and eggs into a medium bowl
6. Grate or chop one jar of pickles until very fine
7. Add 1/2 Cup Lemon Juice
8. Pour 1 Cup of Mayonnaise into bowl
9. Use a large spoon or your hands to combine all the ingredients, mash a little to make the consistency creamy
10. Pour in 1 Cup of green peas and mix
11. Serve hot or chilled

- Try omitting the pickles to vary the taste of this dish
- Serve with Lavash Bread or Pita

Kookoo Seebzamany

(Potato Frittata)

This traditional appetizer can be served in gatherings and special occasions. Or, use it as an elegant start to a dinner party.

Serves 5-6 people

3-4 Potatoes
1/2 Pot Water
5-6 Eggs
1 Pinches Salt
1 Pinch Pepper
1 Pinch Turmeric
3-4 Tablespoons of Oil

1. Fill a large pot 1/2 full with water.
2. Add 3-4 potatoes and boil for aprox. 30 minutes or till done
3. Let the potatoes cool, then peel
4. Grate, chop or mash the potatoes until smooth
5. Pour the potatoes into a bowl and Add 3-4 eggs, 1 Pinch Salt, 1 Pinch Pepper, and blend well
6. In a Large Skillet, pour 3-4 tablespoons of oil and 1 Pinch Turmeric and let it heat for a couple minutes on a low flame
7. Add the mashed potatoes to the pan and fry with top on for 15-20 minutes on a low flame
8. Flip, and cook the other side for another 15-20 minutes
9. It's done when its nice and brown

- *Serve with yogurt and Lavash or Pita bread**



By Amy Balfour (Interview with Payman Golshani)



It All Began With My Mom

A Son Remembers His Mother's Strength At the Center of His Family's Most Challenging Journey

"We all lived in families and we all got married one by one from oldest to youngest. Everyone lived in the house together until we got married. When I was twenty -four my mother passed away. My mother's cooking was the best, and I learned everything from her. Her specialty was Khaleh bibi which is rice, tomato sauce, carrots, meat and kidney beans."

My mother Violet, born in Kermanshah, Iran, was the youngest of six children. She had four older sisters and two brothers. Most of her siblings got married at around nineteen, but her oldest sister was only fifteen. She lost her father at the age of twelve and her mother died when my mother was just twenty-four. My mother started learning to cook at the age of fourteen while her own mother was still alive.

"When I first started cooking, I just made things up without knowing what I was doing. I would make up recipes, when my mom went to Tehran, and my sisters would try my food and pretend to like it. They would say, "Oh, it's really good," while cringing. I would cook when I came home from school. I was better at cooking than I was at school. In Iran, they really didn't care about education for women. They just prepared the girls for marriage."

My mom would practice cooking while her mother was away in Tehran visiting her children, my mother's older siblings, who were now married and living there. Her mother would sometimes be gone for months at a time. The first dinner my mother officially made was Abgoosht, which is a meat stew with beans. She made it perfectly. Amongst my mother's other first recipes, were dishes such as Tas Kabab, fruit and vegetable casserole, and Gormeh Sabzi, which is vegetable stew.

"All I thought about was cooking well, and cleaning the house. I never worked in Iran. My dad was very rich, and I never thought I would have to work. I lived in a beautiful apartment. I always loved cooking, because it was the one thing I could do really well. My life was redundant, school, cooking and cleaning. I came back from school at two, and then I would start cooking."

My mother moved in with her brother and his wife at the age of seventeen. She did all the cooking because her sister-in-law was only fourteen years old and too young to cook for her husband.

"The hardest thing I ever made was Kaleh Patcheh, which is a mixture of various kinds of meat, like a stew, but I had to clean the animals myself. It was not like here. Here, it is easy to make because the meat is cleaned when you buy it. The only things I hated about cooking was cleaning the feathers off the chickens and cleaning the fish."

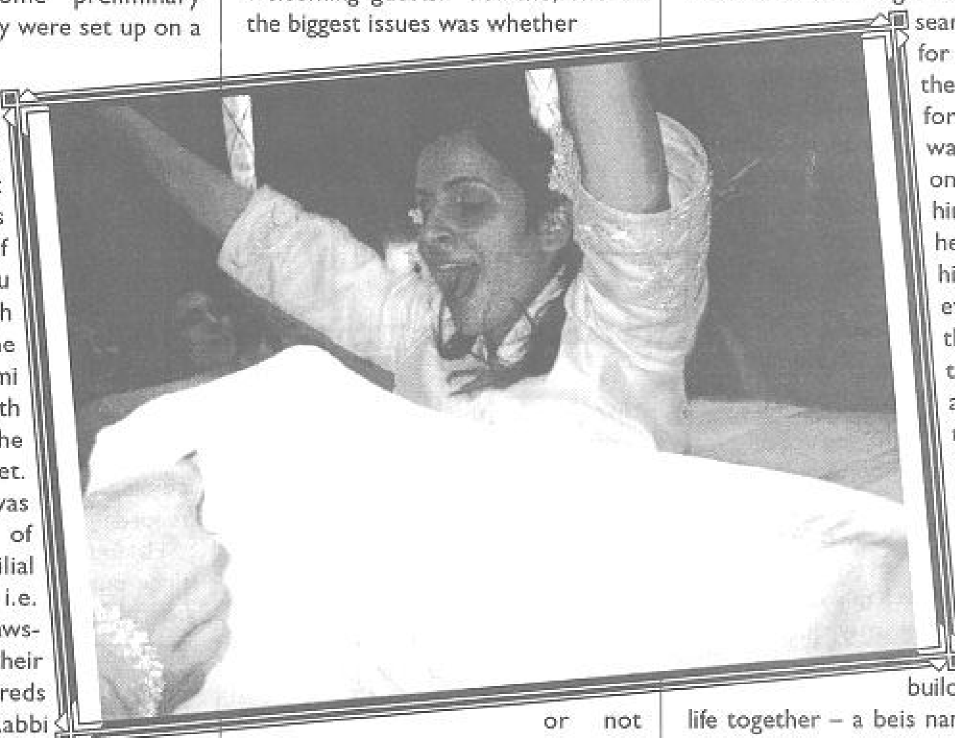
At twenty-seven, my mother married my father, Dariush A. Golshani, who was thirty-three and on his second marriage. On the Sabbath, one week after the wedding,

It wasn't until a few days after the wedding that I finally learned how the lucky couple first met. As he told the story, Menachem, the Rabbi's three-year old son, periodically dragged up household items as a gift to the new chattan. Hakimi patiently set them aside, continuing his tale. The first time they met was in line to vote. She was with her father. Hakimi, of course, had no idea what to say – a first for him. It was only a few months later that a Rabbi whom he had just met told him, "Tonight, you're coming to my house for a party. There's a girl I want you to meet." After some preliminary conversations, they were set up on a date.

Was it like lightening hitting him or was there something else at work here? "It was a culmination of everything, you know? Neamah and I shared the same goals," Hakimi said. By their fourth outing, he knew she was his b'sheret. After that, it was simply a matter of fulfilling familial obligations, i.e. meeting the in-laws-to-be (which, in their case, meant hundreds of people). Rabbi Wagner agreed, "It wasn't just like they met overnight and it happened."

For Wagner, the important thing was approaching the dating arena with the right mindset. "So many young people come up to me and say, 'Rabbi, I'm dating a non-Jew, but don't worry – I have no intention of marrying her.' And it tears me up inside. Why do that to yourself?" In his view, you're just setting yourself up to get hurt at the end of the relationship and, as a result, become less trusting the next time around. The difference is in the goals. For Hakimi, dating was not an end in itself – it was a means to an end.

Within that framework, the two explored the important issues before them. In other words, were they compatible beyond the physical 'I love your eyes' phase? Did they share the same overall goals, ranging from topics of religious observance, to the idea of a home being sanctuary versus an open tent always welcoming guests? "For me, one of the biggest issues was whether or not she was accepting of Jews wherever they were at in their level of observance," Hakimi mused. "I don't want a house where you exclude people because so-and-so isn't as observant."



It was well after ten. We were barely going through the motions of our second straight hour of dancing. Hakimi and his bride, in the center of their respective circles, were still going strong (ah, young love) when the bandleader announced, "Dinner in forty-five minutes." My friends and I looked at each other in dismay. Dinner? What were the last three courses of food? In retrospect, it made sense. We hadn't had taddik yet – or "that yummy burnt rice", as my friend refers to it.

Eventually my appetite returned. After all, who can turn down gondi? As we sat there noshing yet again, it occurred to me: Hakimi's wedding wasn't the culmination of eight dates. Rather, it was the result of a lifetime of learning about what his goals were. Even in college he was always searching – not for marriage at the time – but for who he was. Only once he knew himself could he search for his kallah. In every story that was told during and after the wedding, the Rabbi stressed that the chattan and kallah were building a new life together – a beis naman. But in order to build this home, you must first have a blueprint, an idea of what the house you want will look like. Hakimi had spent his formidable years learning just that.

Then, when he was ready, finding a partner to add onto that design was as easy as eight dates.

By Elihu White



Love in Eight Dates or Less

THE STORY OF AN ASHKENAZI AT A PERSIAN WEDDING

Michael Hakimi swayed in the cool afternoon breeze; he had on enough layers to last a New York winter. Yet, here he was, under the chupah getting married, his face a mix of nerves and elation. Hakimi may just be the luckiest man in the world, or perhaps just the smartest. After only eight dates, he asked his bride-to-be for her hand in marriage and, a mere month later, the two were standing blissfully under the chupah. So how did he find his b'sheret after only eight dates while the rest of us have spent a lifetime looking?

It was the first of Nissan, and it was also the most beautiful Sunday Los Angeles has seen in a while. My friends and I showed up punctually at five p.m. for the kabbalat panim. Of course, this is a Persian wedding… a Jewish Persian wedding at that. So, we were early (understatement). Based on experience, I knew that this wedding would be completely different from any I had yet attended. Passover at Hakimi's house had taught me that. The scar is still visible from the first time his then three-year old cousin whacked me with an onion stalk during dayeinu. His swing has only improved.

Regardless, we had no idea what to expect. The solution, of course, is to just go along with whatever happens. So we stood there pretending to daven (pray) minchah with the plethora of observant men when out of the blue appeared the wedding photographer. Subtly, I cracked open the siddur and inched closer to my friend. No sense coming across clueless for the record.

Hakimi and I had been fast friends since our days at USC Hillel, though he had always been one to drop out of touch for extended periods of time. So it came as only a mild surprise when we learned he was engaged. I say mild because: A) none of us knew he was dating; and B) we learned the news not from him, but from Rabbi Dov Wagner. Immediately, my friend called him up. "So, two questions for you," he said casually. "First, a couple of us are getting together. Are you available for dinner Saturday night?" "Of course", he responded, "what's the second question?" "Are you engaged?"

involve a level of conformity that is foreign to them. However, the problem arises when these parents feel that they have utterly lost their children to mainstream American culture. So where do you draw the line? Is it permissible to date people from other cultures? If so, is it acceptable to marry them? If so, is it necessary to teach your children Farsi? These are all questions that we have and will continue to grapple with as second-generation immigrants.

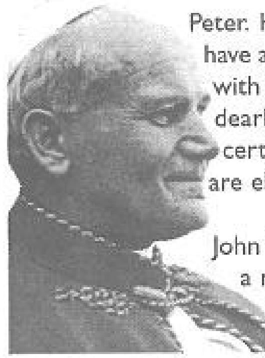
Since my job allows me a great deal of interaction with students, I also encounter many parents who ask me for advice regarding their children who have "gone astray". Among these frazzled parents, are Iranian Jews who tell me about their "wild" children who threaten to dye their hair blue, pierce their eyebrow or get a tattoo. As these parents tell me their stories with furrowed brows and consternation, they also throw in a line or two about the wretched American culture that is at fault for these "problems." I often think to myself, "then why did you come here?" You can't expect to come to America and juice it for all of its wonderful opportunities without expecting to get a few of the seeds in the mix as well.

Parents should expect that raising their children in the urban landscape of Los Angeles would entail issues of conformity, intermixing, and identity. However, it is what they do after this realization that makes all the difference. If you teach your children how to cultivate a deep understanding of the Iranian culture and balance this with healthy doses of conformity, morality, and self-awareness, I definitely think it is possible to raise exemplary children in America.

As a child, I can't say that I was especially passionate about my culture. In fact, I was often more enamored with the freedom and ideals of the American culture than I was with the Iranian culture. As I grew older, I sought out information on the history of Iran—about its breathtaking artistic, intellectual, and historic breadth and depth. I studied the artistry of Persepolis, the poetry of Hafiz, and the poignancy of Iranian cinema. The more I learned, the more I grew to realize that the Iranian culture is truly profound and fascinating, and that perhaps I had become too preoccupied with the allure of the American culture to grasp this before. Through the years, I have learned how to retain the integral parts of my native culture while also inculcating the culture that encompasses me.

Now, although it still confounds my parents when I listen to 50 cent and wear jeans to Persian parties, they also know that there are days when I want nothing more than to listen to a somber Googoosh song or to play an animated game of backgammon with my father.

Continued from page 7



Peter. He once said; "With Judaism we have a relationship that we do not have with any other religion. You are our dearly beloved brothers and in a certain way it may be said that you are elder brothers."

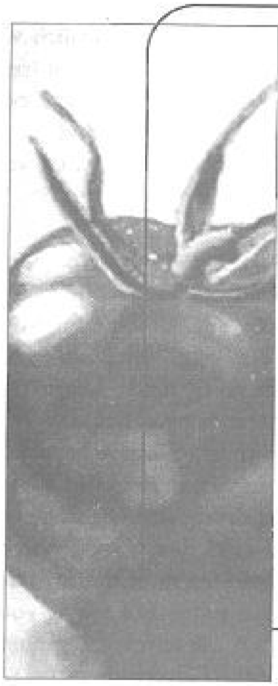
John Paul II not only sought to create a new friendship between Jews and the Roman Catholic Church in 1993 but also established full diplomatic relations with the State of Israel. During his travels in 2000 to mark Christianity's two thousand year existence, the Pope also traveled to Israel where he visited Yad Vashem and became the first Pope to pray at the Western Wall, Judaism's most important site. The Pope left a note at the wall which read; "we are deeply saddened by the behavior of those who in the course of history have caused these children of yours to suffer, and asking your forgiveness, we wish to commit ourselves to genuine brotherhood with the People of the Covenant."

Despite his warm relations with Jews and Israel, John Paul II's policies encountered many objections from Jews worldwide. For instance several Jewish groups were opposed to the Pope's efforts to beatify former Pope Pius XII who they claim failed to oppose the Nazis genocide against Jews during WWII. Beatification is the process in which an individual is raised to the level of sainthood in Christianity. Likewise, Jewish groups opposed the Vatican's canonization of Edith Stein, a Catholic nun who was born to a Jewish family but later perished in Auschwitz. The Pope's failure to speak out against Syrian President Bashar Al Assad who remarked in 2000 "the Jews had killed Jesus and Mohammad" also drew criticism from a number of Jewish organizations worldwide. Additionally the Vatican's disagreements with Israel over the Middle East Peace Process, taxes, visas and legal status for Catholic organizations created tension between both nations.

Ultimately, the legacy of Pope John Paul II toward the Jews will most likely be remembered as friendly and conciliatory. His repeated efforts to condemn the evils of anti-Semitism and acceptance of Jews as children of G-d were truly unique steps for any pope to have taken. Indeed world Jewry will mourn the loss of Pope John Paul II because of his kindness and can only hope that his successor will be equally loving and accepting of the Jewish people.

Karmel Melamed is an internationally published freelance journalist in Southern California.

By Sara Nazarian, Special to Iranian Jewish Chronicle



I say Tomato, you say *Gojeh*

When was the last time you asked your parents not to speak so loud or not to bring tockmeh (roasted pumpkin seeds) into the movie theater? When was the last time your parents told you that you should look more presentable, or that anyone with a tattoo and piercings is a gang member?

Because most young Iranians grew up in the United States, we tend to look at most situations through our American-tinted glasses. This means that we are utterly puzzled when an older Iranian woman stuffs eight pastries in her purse after the Saturday morning services at synagogue. It means that we are embarrassed when an Iranian man haggles the salesman at Best Buy for a discount. We have less of an immigrant mentality than our parents, and most of us have conformed to the point where we are confounded by the backward behaviors of "the old country". This becomes very clear when it comes to topics of dating, moving away from home, or even simple activities like going grocery shopping.

The last time I agreed to go to Elat market with my mom, I was faced with the same shock and awe that comes over me every time I step foot in there. It is a prime location for the study of hostile human behavior. First, a woman shoved a cart into my my hip, then two women nearly ran me over, and then someone cut right in front of us in the check-out line. My mother was somehow un-phased by all this, and I on the other hand, was ready to make a speech about manners and common courtesy on the loud speaker.

So why are young Iranians so put off by what some would call "cultural norms"? Is it because of a generational difference or because we have simply more successfully conformed to American society than our parents? By and large, young Iranians are one of the most successful and affluent groups of second-generation Jewish immigrants in the United States. This means that we don't need to use the same behaviors that served as survival mechanisms in Iran. Our circles are larger and more diverse, our educational opportunities are greater, and as a result, our view of the world is not as myopic.

This doesn't mean that we dislike our culture or that we are ashamed of our own people...it simply means that there is a difference between what we consider acceptable modes of behavior and what our parents and their parents consider cultural norms. Our parents all came to America to provide us with better lives, and it is both unsound and unfair for them to expect that we should remain unchanged. Moving from Iran to America is not simply a change of setting. It requires a certain degree of conformity, cultural exchange, and adaptation...otherwise, you would have very alienated and unhappy children.

Most Iranian Jewish parents who are first-generation immigrants have come to terms with the fact that their children's survival tactics

extremist groups, right wing conservatives and most insidiously, ignorance. It is no wonder religion is on the decline and spirituality on the rise. Kabbalah is now a secular hit, along with Buddhism and New Age thought that ironically expresses an anti-technology, anti-consumer, anti-rat race creed: slow down, appreciate what you have and find fulfillment within. All this in a society where science and technology are the new demi-gods we pay homage to with dollars.

If we are so content playing musical identities and consuming iPods and information at an ever-increasing rate, then why are we so blatantly starving for meaning? When these big-picture questions arise, we often turn to religion and spirituality for answers.

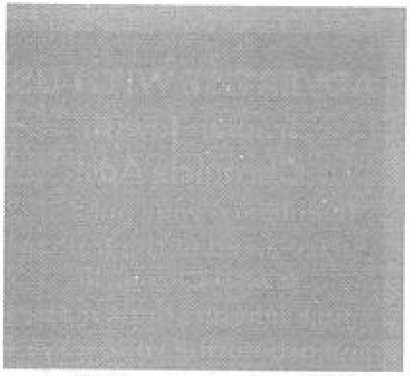
Religion, especially Judaism, falls in the murky grey area where what one thinks, feels and believes converge. Who we are unequivocally, and whom we choose to become willingly, are at odds with one another in this undefined territory. We are so eager to trade in our antiquated belief systems for newer models that we do not stop to analyze whether or not we are getting a better deal. For example, the same principles of separating time from your regular routine, being present in the moment and honoring the sacred, as found in yoga practice and culturally appropriated Zen booklets, are the basic tenants of Shabbat. Perhaps Judaism needs new packaging complete with candles and incense. Or maybe we look beyond the rhetoric toward truth. I find it hard to believe that the vehicle that has carried us for centuries is just a test drive model.

"If you intellectually investigate Judaism and realize it's not your cup of tea, then go. But if you turn your back on something you don't know, that's ignorant. You don't know what you're giving up," suggested Goldstein.

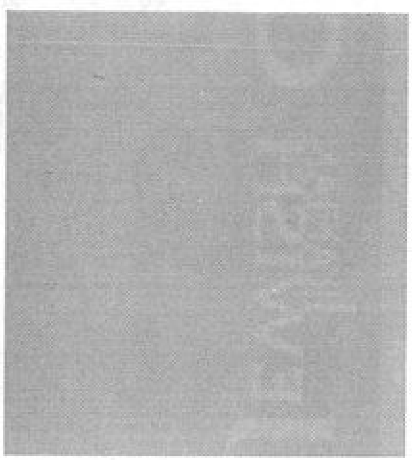
Judaism has not survived for over two millennium years by accident. It seems to be a dominant trait worldwide. Yet in a post-Holocaust era, we have entered a distinctive historical moment: Many Jews can now "choose" whether or not to be Jewish. Although still a minority, we have the power of a homeland and the privilege that comes with assimilation into mainstream white culture. Yet somewhere in the process, century-old traditions that bond a people worldwide are reduced to kitschy identifications with bagels, cream cheese and Saturday Night Live skits, and lumped together with transient cultural trends as lasting as the Ugg boot craze. Judaism's greatest threat today is not anti-Semitism, but anti-religion. While change is necessary, where does social evolution end and the destruction of a culture begin?

Judaism provides a set of tools with which to examine the world. Whether these tools are of use for you to chisel, erode, dig or construct a cohesive sense of self, one can only guess. Only one thing is for certain: the answers will take more than a lifetime to discern.

By Alizah Salario, Special to Iranian Jewish Chronicle



Jho (Jew) Are You?



Call it a sign of the times. A recent bestseller entitled The Paradox of Choice examines how the multitude of options we have available makes our generation less satisfied than our predecessors. From what car to buy to whom to date, right down to your personalized soy sugar free vanilla latte with extra foam, there's no set way to navigate through life these days. Our society values choice as a means toward contentment, but are 100 channels plus TiVo really what our ancestors had in mind? Could it be that our discontentment stems not from not having what we want, but not knowing what we need?

Judaism is not exempt from this paradox. There's reform, conservative, orthodox, secular, humanist, lapsed, reconstructionist, revisionist and the list goes on. Judaism is a culture, a religion, an ethnicity and a family. In a pluralistic society where aspects of identity once considered fixed (such as sexuality and gender) are becoming increasingly more fluid, it is no wonder the chatter in regards to the age-old question of "What does it mean to be Jewish?" is amplified exponentially. With a myriad of options in a thriving Jewish community, one would think the answer is easy to find. For some, Judaism becomes an innate part of self-identity long before they begin questioning who they are. Yet the temptation to try a tailor-made identity on for size is not only irresistible, it is a necessary rite of passage for many more. How do you know what fits best until you've sampled everything?

And who can blame us? Even staunch traditionalists would argue that exposure to different ways of life is necessary for personal growth. But a funny thing happened on the way to self-definition and empowerment: our ascribed characteristics disintegrated as our acquired traits became most prominent. Vegetarian, exercise freak, Lakers Fan, bigshot attorney, shopaholic, etc. - these are the terms we have come to most strongly identify with and define ourselves by. They are easy to advertise in "cutesy" slogan T-shirts so you can instantly form bonds with strangers over your mutual love of Von Dutch without the messy interpersonal relationship part. Plus, there is no commitment. You can trade your briefcase for board shorts and go from business tycoon to beach bum without question. It is change without consequence.

Or is it? When it comes to Jews and Judaism, an unspoken pact between a people and their religion does not facilitate the same type of fluid transformations. Ben Goldstein, a prospective rabbinical student at the University of Judaism, offered some insight into this anomaly.

"I could never get away from being Jewish...From an extremely young age, I was aware that I was different. I was a Jew living in America. A lot of people are scared by that," he said.

This sentiment of difference can create dissonance in a secular society. Religion is often associated with

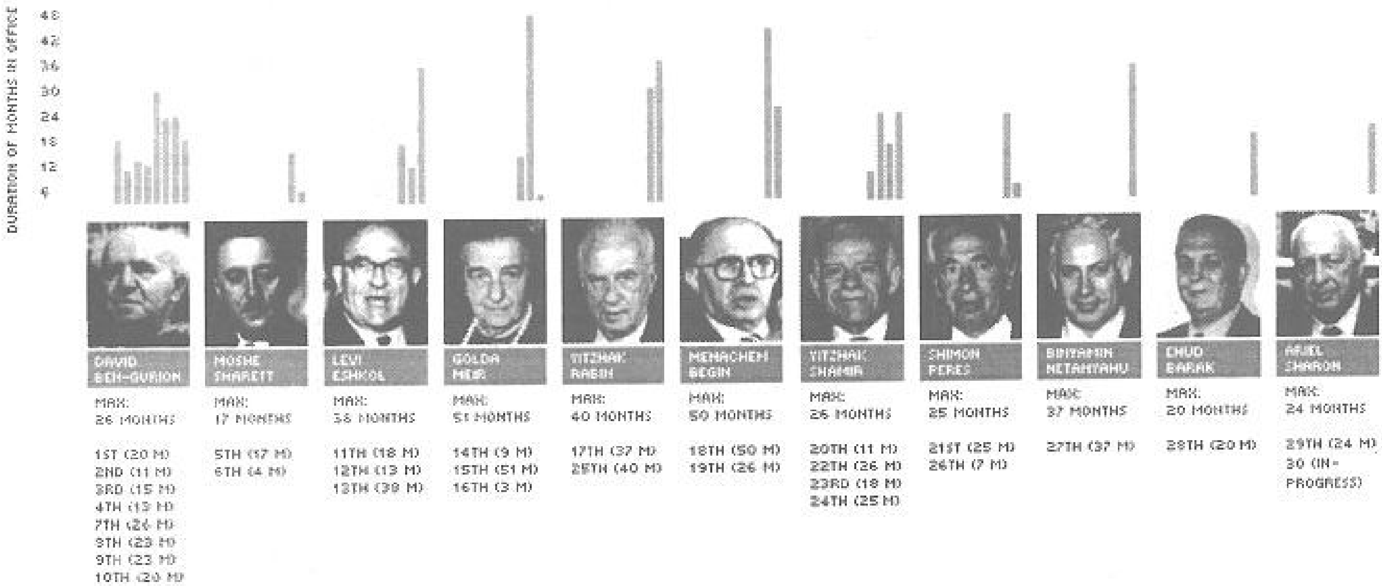
AMERICAN FRIENDS OF THE
CECI
CITIZEN'S EMPOWERMENT CENTER IN ISRAEL

CECI's corner

A brighter tomorrow for Israel.

Did you know that?

In its 56 years of statehood, Israel has had 30 governments. Of these, only two have completed the full 4-year term in office.



A Closeup View At Israel's Government Reality

At a time when the world is transfixed on the possible renaissance of democracy in the Middle East, Israel's democracy is often held up as the region's most representative system of government. Israel's system is, of course, proportional representation which results in at least 15 parties composing any Knesset (Israeli Parliament). However, with this broad inclusiveness comes maddening constraints. No leading party has ever been able to secure a majority of 61 votes in the Knesset. The single most popular party elected to the Knesset assembles a government from among compatible smaller minority factions, forming precarious coalitions. The internal conflicts that inevitably arise between coalitions

make for ineffective and indecisive governments that are constantly threatened by collapse.

Even when Israeli governments do survive, they are notoriously fragile. Since 1948, only two have served their full term of four years, with an average tenure being less than two. This produces a familiar pattern: hurried and aggressive agendas which result in deadlocks within a disparate Knesset and often nothing gets done

Such is the present state of Israel's government. But help is on the way – Citizens' Empowerment Center in Israel (CECI) is committed to educating Israeli citizens about their democratic rights and obligations. Empowered and better equipped with discerning knowledge, Israelis will be able to choose the best electoral and government structure suited to them and their needs. This will help improve the government stability, long term planning, and economic prosperity, thus ensuring a stronger Israel for future generations.

For further information, please visit our website at www.ceci.org.il or www.cecisrael.org or call 310-300-4120

27. Israel leads the world in the number of scientists and technicians in the workforce, with 145 per 10,000, as opposed to 85 in the U.S., over 70 in Japan, and less than 60 in Germany.

28. A new acne treatment developed in Israel causes acne bacteria to self-destruct - all without damaging surroundings skin or tissue.

29. An Israeli company was the first to develop and install a large-scale solar-powered and fully functional electricity generating plant in Southern California's Mojave Desert.

30. The first computer anti-virus software package was developed in Israel back in the 1970's.

31. Major law enforcement agencies use Israeli technologies to monitor voices and messages on conventional phones, mobile phones and e-mails.

32. An Israeli company, Teva, is the world's largest generic pharmaceutical company.

33. A new brain implant has been developed in Israel that can lower the risk of stroke by diverting blood clots away from sensitive areas of the brain.

34. IBM scientists in Israel are playing a vital role in a massive project of the European Organization for Nuclear Research (CERN) to discover the origins of life on earth.

35. Israeli software company Check Point is the global leader in Virtual Private Network (VPN) and firewall technologies.

36. Israeli company Elta is responsible for the world's first civilian aircraft equipped with technology designed to protect airliners from a missile attack.

37. Mashav, the Israeli Foreign Ministry's Center for International Cooperation has trained over 200,000 international aid workers that have traveled to dozens of countries to help with medicine, agriculture, disaster relief, and many other issues.

38. Israel has, for many years, held the world record in milk production.

39. Rummikub, the third highest selling board game in the world, is manufactured in a family-run plant in the small southern Israeli town of Arad.

40. Drip irrigation - the system that is based on using plastic pipes that release small amounts of water next to crops or plants - was developed by the Israeli engineer Simcha Blas in the 1970's. The invention caused a revolution in agriculture.

41. A design submitted by Israeli-born Michael Arad has been chosen for the World Trade Center Memorial, from amongst 5,000 entries from around the world.

42. Israeli company Retalix created the grocery scanners used at such stores as Costco, Albertson's, and 7-11, as well as 25,000 additional stores and quick-service restaurants throughout the United States.

43. Primate research at Hebrew University is leading to the development of a robotic arm that can respond to the brain commands of a paralyzed person.

44. Two Israeli researchers are generating cancer-killing molecules that will recognize cancerous cells and target them aggressively, while not affecting normal cells.

45. Israeli researchers developed a novel stem cell therapy to treat Parkinson's Disease - using a patient's own bone marrow stem cells to produce the missing chemical that enables restoration of motor movement.

46. Israeli company Silent Communications has developed a type of silent conversation system for cell phones, so users can carry on conversations without saying a word.

47. The Israeli company Wondernet is currently dominating the world market in document signature authentication, with its unique scientific method of verifying handwritten signatures.

48. Israeli Professor Yehuda Finkelstein has discovered the cause of and cure for halitosis (bad breath).

49. Cherry tomatoes were originally supposed to be a snack when they were designed by a group of scientists led by professor Nahum Keidar from the agriculture faculty at the Weizmann Institute of Science, with the cooperation of the Israeli company Zera.

50. The Quicktionary, a pen size scanner that scans a word or a sentence and translates it to a different language, was developed by the Wizcom Company, based in Jerusalem.

51. Professor Ehud Keinan from the Technion Israel Institute of Technology developed a pen that identifies an improvised explosive.

52. The Israeli company Insightec developed an ultrasound system for removing tumors without surgery.

53. Researchers at the Technion have developed an antibiotic that destroys anthrax bacteria as well as the toxins it secretes into the bloodstream of the infected body.

54. Epilady, an electric hair removal system, was developed by Yair Dar and Shimon Yahav from the Goshrim Kibbutz.

55. The sun-heated water tank, a device that converts solar energy into thermal energy and that saves about 4% of the national energy supply, was developed by an engineer from Jerusalem.

56. Dr. Gal Yadid, Dr. Rachel Mayan, and Professor Abraham Weizman from Bar Ilan University developed a form of drug rehabilitation using a natural steroid that is inserted into the brain and develops a resistance for the drugs.

57. Alon Moses from Hadassah Medical Center in Jerusalem and Imanuel Hensky and Carlos Hidelgo-Grass from Hebrew University decoded the mechanism for Streptococcus A.

Yariv Ovadia
Consul for Communications and Public Affairs

57 Things You Should Know About Israel

On the occasion of Israel's 57th birthday, it is time for us to celebrate how far our nation has come in just over half a century. 57 years ago, we were struggling to keep our young nation alive. Today, we are thriving as a global leader in science, technology, medicine, culture, and much more. In honor of 57 years, I wanted to share with you 57 of the many contributions that Israel and Israelis have made to the world. The 100th smallest country, with less than 1/1000th of the world's population, can lay claim to the following:

1. The cell phone was first developed at the Motorola plant in Israel.

2. Most of the Windows NT and XP operating systems were developed by Microsoft-Israel.

3. The Pentium MMX Chip technology was designed in Israel at Intel.

4. Both the Pentium-4 microprocessor for desktop computers and the Centrino processor for laptops were entirely designed, developed and produced in Israel.

5. Voice mail technology was developed in Israel. The Israeli company Amdocs is the largest company in the world in this field.

6. Both Microsoft and Cisco built their only foreign-based research and development facilities in Israel.

7. The program ICQ, which is the technological basis for AOL Instant Messenger, was developed in 1996 by four young Israelis.

8. Disk on Key - a portable, virtual hard disk - was developed by the Israeli company M-Systems.

9. Israel has the highest number of personal computers per capita in the world.

10. Israel has the highest number of university degrees per capita in the world.

11. Israel produces more scientific papers per capita than any other nation by a large margin - 109 per 10,000 people - as well as one of the highest per capita rates of patents filed.

12. In proportion to its population, Israel has the largest number of startup companies in the world. In absolute terms, Israel has the largest number of startup companies than any other country in the world, except the US.

13. With more than 3,000 high-tech companies and startups, Israel has the highest concentration of hi-tech companies in the world - apart from Silicon Valley.

14. Israel is ranked #2 in the world for venture capital funds right behind the United States.

15. Outside the United States and Canada, Israel has the largest number of companies listed on NASDAQ.

16. Israel has the highest average living standards in the Middle East. The per capita income in 2000 was over $17,500, exceeding that of the United Kingdom.

17. On a per capita basis, Israel has the largest number of biotech startups.

18. Twenty four percent of Israel's workforce holds university degrees - ranking third in the industrialized world, after the United States and Holland - and 12 percent hold advanced degrees.

19. Israel has the third highest rate of entrepreneurship - and the highest rate among women and among people over 55 in the world.

20. Relative to its population, Israel is the largest immigrant-absorbing nation on earth.

21. Israel has the world's second highest supply of new books per capita.

22. Israel has more museums per capita than any other country.

23. Israeli scientists developed the first fully computerized, no-radiation diagnostic instrumentation for breast cancer.

24. An Israeli company developed a computerized system for ensuring proper administration of medications, thus removing human error from medical treatment. Every year in U. S. hospitals 7,000 patients die from treatment mistakes.

25. Israel's Given Imaging developed the PillCam - the first ingestible video camera, which is so small it fits inside a pill. Used to view the small intestine from the inside, the camera helps doctors diagnose cancer and digestive disorders.

26. Researchers in Israel developed a new device that directly helps the heart pump blood. The new device is synchronized with the heart's mechanical operations through a sophisticated system of sensors.

It was wildly successful. Now all the agitators and ugly elements of society became "Jews". Hitler loved it. Henry Ford loved it. And Anti-Semitic groups today still love the Protocols. Egypt produced a 40 episode series based on the Protocols. It is a best seller in Turkey. I downloaded a copy from a group called Aztlan, a hispanic organization that identifies with the Palestinians, especially when it comes to hating Jews. (Aztlan sees California as their occupied territory, just as Palestinians see Israel as their occupied territory. Aztlan's goal is to reclaim California [Palestine] to be their state, with Los Angeles [Jerusalem] as its capital. They have a website, Aztlan.org, which has an online copy of the Protocols of the Elders of Zion).

So why, you may ask, do I mention Aztlan's copy of the Protocols? Well, I knew it was there for a long time, but I decided that if I was going to write about the Protocols, wouldn't it be very interesting and noble for me to actually read them? So I went to Aztlan's website, downloaded the Protocols and read through them. I would not advise children at home to do this. Remember, I'm a professional.

What is in the Protocol?

One thing about the Protocols really irritates me. It claims that chosen "Jews" are condemning ignorant Goyim to lives of servitude. It has its theories about social organizations and how to manipulate people with gold and the press. But the Protocols do not… and I cannot emphasize this enough… do not sound Jewish in the slightest.

This is a vague claim for me to make. Let me explain. When reading the Protocols, a few of their words do echo some of the themes of certain political philosophers. You can recognize a concept or two that was considered by Plato or Machiavelli. A line about how "the strong do as they will and the weak accept what they must" stems directly from the Melian dialogues of Thucydides. The claim that Liberalism makes cultures weak would be agreeable to Nietzsche. Like all great lies, the Protocols take a few debatable concepts that may be true, but give them a negative value by then asserting that the Jews will use these weaknesses for global dominance – an overarching theme that is 100% false.

Such claims about the Jews have no basis in reality. Instead, they are mere accusations made by anti-Jewish racists. Most significant is the endlessly repeated assertion that the Jews are G-d's "chosen people" who are destined to rule the rest. The actual chosen people concept, which is not nearly as important to Judaism as the racists think it is, asserts that the Jews are chosen to carry G-d's covenant, but not to rule all the other nations, even if we are to be a light to them. This is not how the racists or Protocols see it.

But more offensive is how the Protocols use analogies of Pagan deities. (NOTE: I use the word Pagan only as the dictionary definition, i.e. a polytheistic faith. I do not mean it judgmentally, or to offend any Hindus. Protocol 12 cites the Hindu god Vishnu, with a hundred hands, each in a different institution. Vishnu is cited again in Chapter 17. Considering Judaism's long-time distaste for idol worship, I can't imagine any serious Jews would pollute their own tract by citing pagan deities, and transgress the First Commandment).

These are the parts of the Protocols I found most offensive – and I have not even gotten to the conspiracy concept yet! Alas, I see no way I can do it justice in the space remaining. I will make this myth a two-parter, and continue next month.



By Benjamin Epstein, Special to Iranian Jewish Chronicle

Anti-Semitic Mythology

As much as I would like to start this article off with a cute little story, these last couple of weeks have plagued my mind with worries. Annoyingly, these worries really do not amount to much. A potential romance I had high hopes for failed completely, my staged reading is next week and I am afraid my actors will let me down, and a Statistics course I was supposed to teach got cancelled, leaving me with a dangerously light teaching schedule. Of course, a few nights ago I met a guy with a spinal cord injury who is stuck in a wheelchair, but here I am worrying about these tiny troubles of mine anyway. I tell you, I think worriers are some of the most self-indulgent people alive (next to writers, of course).

Oh, and my mother had her birthday last Sunday. Happy birthday Mom! I hope you liked the 3-D Space mouse pad I bought you at the Skirball Museum *(I hope she is not jealous that I bought my father the Albert Einstein action figure).*

I have spent a lot of time preparing for this month's anti-Semitism myth column. In fact, I decided to take on one of the most notorious myths of the 20th century. I had no idea what I would find, **but here I am going to tell you about...**

MYTH#7: THE PROTOCOLS OF THE ELDERS OF ZION

The Protocols of the Elders of Zion is a little leaflet that I suppose could be a short book about 60 pages long. In a nutshell, it contains each and every anti-Semitic myth that involves Jews conspiring to take over the world. Supposedly, these are the main points from a board meeting with all the great elder Zionists in which they discussed plans for world conquest.

From what I have pieced together, the Protocols were actually a political satire by French satirist Maurice Joly, who authored a little pamphlet called Dialogues in Hell Between Machiavelli and Montesquieu in 1864 to criticize King Napoleon III. Joly did not mention the Jews in this manuscript of his; I think the gist of the joke was some secret society group discussing their plans for world conquest, using a bunch of pseudo-political mumbo jumbo to develop a plan that Pinky and the Brain could really appreciate.

Later on, Joly's work (as well as Alexandre Damus of "Three Musketeers" fame) was plagiarized by Hermann Goedsche, a Prussian anti-Semite who introduced the idea of a rabbinical cabal plotting Jewish conspiracy. His work was translated in Russian, and that is where the Protocols eventually took off.

Though published earlier, it was around the time of the Russian Revolution when the Protocols found their utility. Agents of the Russian Tsar were trying to defend themselves from their political opponents. So instead of addressing the deprivations that were lending the Communist agitators their power, they used Goesche's track to develop the Protocols, and accuse their opponents (and Jewish Bolsheviks) of being members of a Jewish world conspiracy.

Karmiel, about 20 Jewish pupils practiced meeting Arab children on a bus and repeated Arabic greetings after the teacher.

"When I'm on the bus, I just want to know what they're talking about ... and are they talking about me?" said Amit Goldner. Nodding, many of his classmates said they felt the same way.

Hala Tannan, 11, doesn't have that problem, because she began learning Hebrew in elementary school. Along with hundreds of pupils from surrounding Arab towns, Hala participates in activities with Karmiel's Jewish kids. She said she expects the Arabic-language program to help the area's two communities live together with "a better peace, a stronger peace."

She said of her Jewish friend Liya, "I ask questions about her life. We talk about our families." Hala said she and her Arab friends like to speak Hebrew and want Jewish kids "to speak Arabic like us."

Teachers echo that, hoping they will raise a more open generation. "My dream is to succeed at what the politicians have failed to do, bring peace to the Galilee," said Roshde Khalaila, head of the education department in the Arab town of Majd el-Kurum, near Karmiel, which sends kids to the joint after-school activities.

However, many of the barriers will be difficult to tear down.

Only a few towns in Israel have mixed populations, including the northern port city of Haifa, widely seen as a model of coexistence. Twelve of the 14 schools participating in the pilot program are in Haifa, and mayor Yona Yahav said his goal is to make his city bilingual.

Across Israel, schools remain largely segregated, reflecting the preference of both communities. However, the relationship remains lopsided.

A three-year-old government report acknowledged that Arab schools get 40 percent less investment than Jewish schools. At the same time, Education Minister Limor Livnat, a member of the Likud Party, wants more "patriotic" content in all schools, including flying the Israeli flag, singing the national anthem each day and teaching a course on Jewish heritage and Zionism.

Hebrew is a graduation requirement in Arab schools, while Arabic is only mandatory for Jewish youngsters between grades 7-10. However, most Jewish schools don't comply with the requirement, offering Arabic only as an elective. In grades 7-9, fewer than 60 percent of pupils take Arabic, and in 10th grade, the figure drops to 18 percent, according to the Education Ministry.

Most schools teach literary Arabic, which is very different from the spoken language.

Daniel Aschheim, 16, student body president at a public high school in Jerusalem, said his two years of Arabic in junior high school were not sufficient for starting a conversation with Arab teenagers who share the neighborhood park near his home.

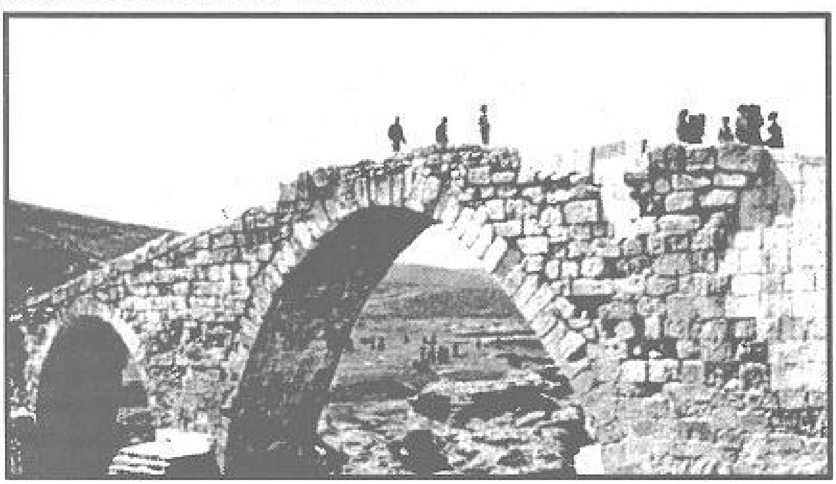
"I wish I'd continued studying Arabic, but I chose French," Aschheim said.

Livnat has promised to expand the language program nationally if it succeeds.

Dan Pattir, executive vice president of the Abraham Fund, said it was in the interest of the Jewish majority to learn more about the large Arab minority, and that schools should play a key role in teaching Jewish children how to relate to their Arab neighbors.

Moral of the story: My own grandfather, born a true blue Jew and "Palestinian" in Meashearim, Jerusalem, Palestine in 1896, who came from many generations of "Palestinians" spoke and wrote fluently Arabic, Aramaic, Hebrew, Turkish as well as English, French, German and Yiddish. So anything is possible.

Gary Fitleberg is a Political Analyst specializing in International Relations with emphasis on Middle East affairs.



By Gary Fitleberg, Special to Iranian Jewish Chronicle

Is Language a Bridge to Peace?

Arabs learning Hebrew? Jews learning Arabic? Will language be a bridge to peace?

In Israel both are official languages. In Arab/Islamist nations the notion or thought of Hebrew as a national language is non-existent.

A pilot project launched in February in 14 elementary schools in northern Israel is meant to bridge the deep divide between Jews and Arabs.

Over the next two years, hundreds of Jewish fifth-graders will be taught conversational Arabic, and learn about Arab culture and traditions.

The project, financed in part by the Abraham Fund, a U.S.-Israeli non-governmental group, focuses on Jewish children. Hebrew is mandatory in Arab-Israeli schools and most Arab youngsters can speak the language to some degree by middle school.

The main trigger for developing the new curriculum was rioting by Arab Israelis in October 2000 in support of the Arab "Palestinian" intifada in the ancient biblical and modern disputed territories of Gaza, Judea & Samaria (wrongfully called "West Bank") that rightfully belong to Israel and the Jewish people. Thirteen protesters were killed by police fire in what a government commission later ruled was excessive use of force.

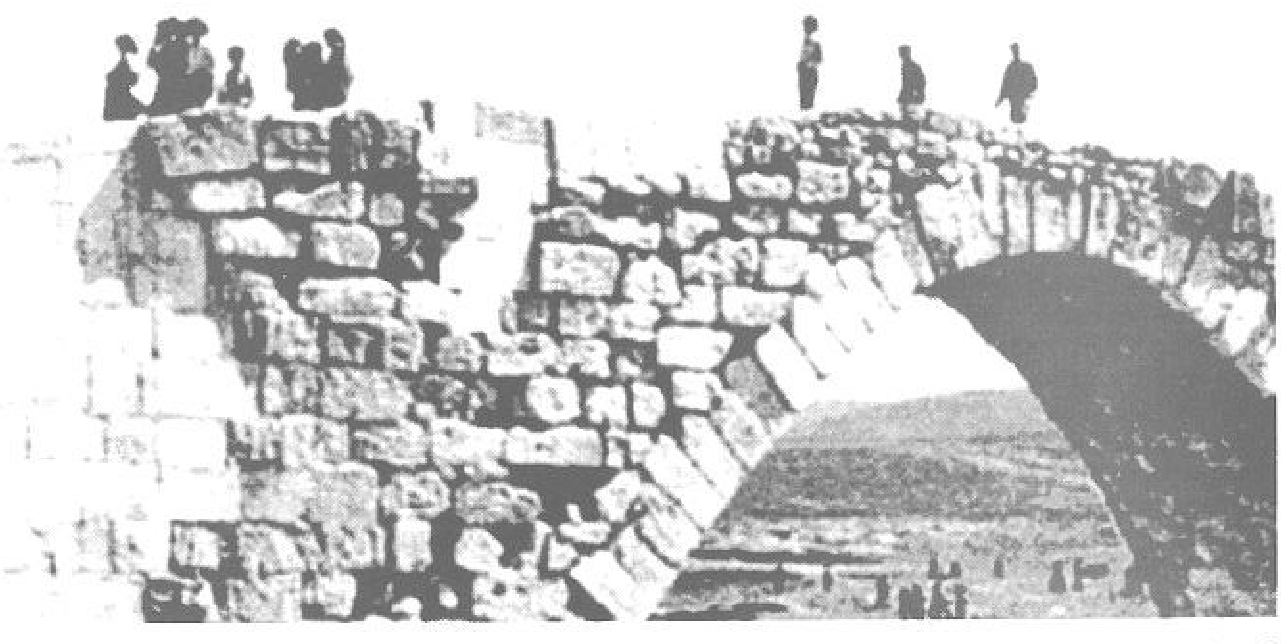
The riots deepened distrust, and local Jewish and Arab educators decided to step in, said Menachem Chishel, head of the education department in the Jewish town of Karmiel in the north. As a first step, they set up joint after-school programs for children from Karmiel and surrounding Arab towns.

However, the language barrier proved a persistent problem.

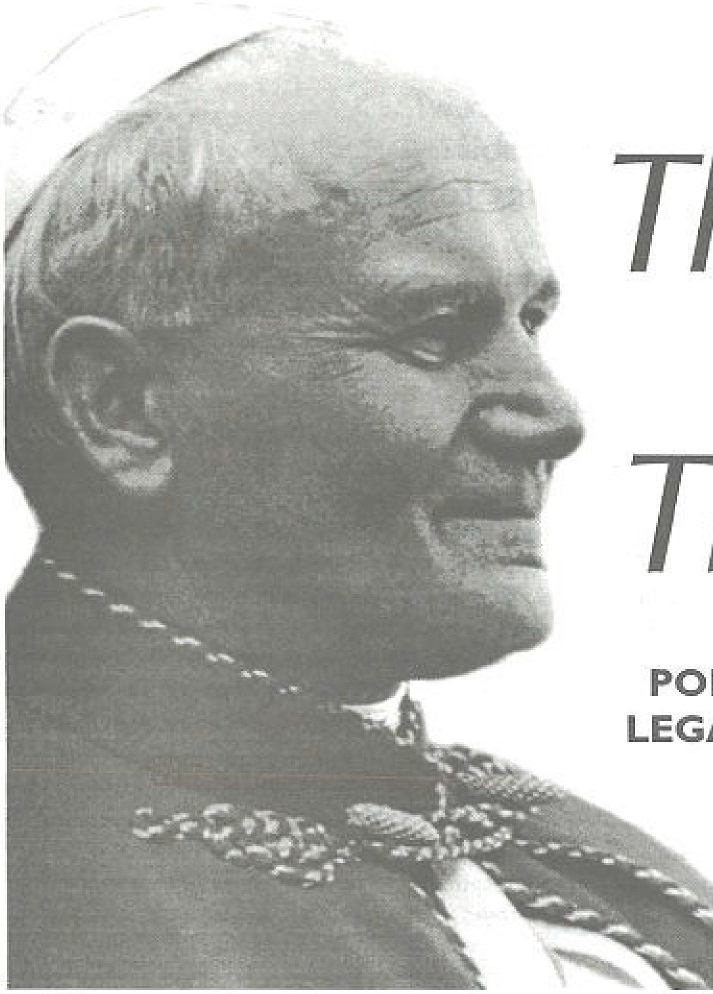
Malka Gilboa, an educator in Karmiel, said Arab and Jewish youngsters were eager to get to know each other in the after-school meetings, but couldn't communicate. "They hug, then ask us how to say things to each other," Gilboa said.

The language program hopes to fix that with four hours of instruction a week.

In one of the first sessions, at the Kalanit Elementary School in



By Karmel Melamed



The Pope & The Jews

POPE JOHN PAUL II AND HIS LEGACY OF FRIENDSHIP WITH JEWS WORLDWIDE

Earlier last month Pope John Paul II, perhaps one of the friendliest popes in history toward Jews passed away at the age of 84. Aside from his significant social and political accomplishments during the last 26 years of his papacy, John Paul II made considerable efforts to heal old wounds between the Roman Catholic Church and world Jewry. His reign marked many firsts in history for a pope but his impact on trying to bring harmony between people of all faiths will be one of his greatest lasting legacies.

After being elected the first non-Italian pope in close to 500 years, Karol Wojtyla thrust himself onto the international arena to spread the message of the church and outreach to people of different religions. Wojtyla was born in Wadowice, Poland in 1920 where he lived among Jews and witnessed anti-Semitism and the horrors of the Holocaust first hand. John Paul II not only lost Jewish friends and neighbors to the Nazi genocide but also worked in a Nazi slave labor camp himself during the war. These dramatic events in his life perhaps enabled the Pope to better appreciate the plight of Jews in Europe and sparked his desire to seek close bonds with the international Jewish community.

His first efforts to outreach to Jews began in 1979 following his election as the pope when he visited and knelt down in prayer at Auschwitz-Birkenau to honor the Jews killed there. Throughout his papacy, John Paul II repeatedly condemned anti-Semitism as a sin against G-d and humanity and sought forgiveness for the violence perpetrated by Christians against Jews over the many centuries. Again in 1986, the Pope reached out to Jews by visiting the Great Synagogue in Rome and became the first pope in history to worship there since

Continues on page 18

Eretz-Siamak on-going Programs

Parashat Hashavooa, Ladies Round Table & Lunch

These popular, spiritual discussions about weekly Parashot, Commentaries, Kabbalah and the connections to everyday life are monitored by Ms. Gilla Nissan from the University of Judaism and take place every Tuesday from 12:00 – 2:00 PM.

Teen Hebrew classes

Join our fun and educational Hebrew and Judaic studies classes in September on Mondays and Wednesdays from 4:00 to 6:00 PM. Contact us at 818-344-3121.

Eretz-Siamak Future programs

Brunch/Open Discussion with Parents

11:30 AM - 12:00 Noon *(Brunch)* • 12:00 - 2:00 PM *(Discussion)*

Covert: $15.00

Topic: **Marriage Process in Our Community**

The Good – The Bad – The Ugly

A candid conversation between parents and the new generation *(in Farsi and English)*

Moderated by Mr. Dariush Fakheri

Shabbat Dinner party

Friday June 10, 2005 • 7:30 Candle Lighting

Covert: (Adult $26.00, Children $10.00)

Dinner will be served at 8:30 PM.

Come along with your family and friends for an unbelievable night with music and dance.

Sisterhood Lunch and Bazaar

Tuesday July 12, 2005

Bazaar starts at 10:00 AM

Lunch and programs will follow at 12:00 Noon

Covert: $20.00

Gift, Clothing, House ware, Food Products
Fabrics, Costume Jewelry, Toys, Electronic Applianceand more
We invite all business owners to attend this special Bazaar
All items will be sold under wholesale price.

Casino Night Party

Saturday July 23, 2005

8:00 PM - 1:00 AM

(Presale $60.00 / At the door $75.00)

Featuring: Blackjack & Roulette, Live Entertainment, International Cuisine, Drinks and Prizes



Drug Prevention Seminar

Sunday Aug 7, 2005 • 5:00 PM – 7:00 PM

Did you know that:

Some Jewish teenagers are drug dealers!!!

What makes some of our sons and daughters do drugs or sell them to others?

Alcohol and opium addictions are killing Jewish teens, and in turn, their families.

Come and hear young Iranian Jewish addicts share their experiences, pains and some of their triumphant recoveries.

Listen to advocates, experts and counselors in this field.

GET INVOLVED NOW, BEFORE IT IS TOO LATE

Guest Speakers:
Mr. Dariush Fakheri, Mr. Dara Abaie, Dr. Shamsian

For reservations, please contact our office at:
818-342-9360/ 818-342-9303 / 310-843-9846

Assistance to needy families

Every month food coupons are given to over seventy needy families. These families can shop at Q-Market & Beni's Kosher Meat & Glatt Mart in the Valley and Levonia & Faraj Market in Los Angeles.

These angels help make our mission to help those in need possible

Mr. & Mrs. Nematollah Gadi • Mr. Joubin Bral
Mr. Eli Taban • Mrs. Sharon Kashfian
Mr. and Mrs. Eric Stern • Mr. & Mrs. Yousef Sarafian
Mr. Gilbert Farzadfar • Mr. Gil Saraf
Mr. & Mrs. Caber • Mr. & Mrs. Abraham Emanuel
American Dental Centers, L.L.C.
Law Offices of Burg & Brock
KRIA International Trading INC.
ITALO Leather, INC. • Page Building Supplies, INC.
Mr. Lalezar Naim • Mr. & Mrs. Manoocher Roohi
Mr. & Mrs. Mehdi Jazeb
Mr. & Mrs. Josaf Munesa • Mr. & Mrs. Dokhanian
Mr. & Mrs. Nasser Shirazi
Mr. & Mrs. Ebrahim Nabatian
Mr. Yahya Yahsharpour • Mr. Javid Javaherforoush
Mr. Shahab Sasunian • Mr. Mehrzad Soleymani
Mr. & Mrs. Emanuel • Mr. Arsalan Dokhanian
Mr. Houshang Kohan • Mrs. Farideh Cohen
Mr. Yaghoob Nabati • Mr. & Mrs. Pournazarian
Mr. Jacob Kohanzadeh • Mr. & Mrs. Jacob Taban
Acron International Forwarding CO.
Mr. & Mrs. Abrams • Mr. & Mrs. Saeed Sassooni
Mr. & Mrs. Simon Boostanfar
Mr. & Mrs. Mobaseri
Nobels Neurodiagnostic Medical Group GRP

By Minoo Hekmati

Mothers Day celebration at Eretz Alliance School

Children of Eretz Alliance School celebrated Mother's Day on Friday April 29, 2005. Children in each class prepared mothers day special gifts for their mothers. The Shabbat Ima and Abba in each class performed the Shabbat services and celebratory songs were sung.







Israel's 57th Independence Day Festival

Eretz Alliance School was one the sponsors of Israel's 57th Independence Day Festival on Sunday May 15, 2005 form 10 AM – 7 PM. Many families visited Eretz Alliance's information booth. Eretz-Siamak Cultural Center event flyers and posters were distributed throughout the day.

An official Independence Day ceremony with local and national dignitaries took place at Woodley Park in Tarzana California.

This event involved first rate performances by Sarit Hadad, the Israeli Superstar of the Year, an amusement park, youtha Activities, arts & crafts, Israel Pavilion,

Main Stage, Children's Pavilion, fashion show and more.

We've had a tremendous response from our readers covering a wide range of topics. We welcome your diverse comments, questions, criticism and praise. All comments are excepted via E-mail at: IJChronicle@yahoo.com.
Please include your name and city. Comments should be no more than 150 words. We cannot guarantee that all comments will be published, as space is limited. We want to hear from YOU. Here's your chance to talk back!

~Iranian Jewish Chronicle Editorial Staff

Write to us at: IJChronicle@yahoo.com

With all of the negative issues in the media about Israelis and Palestinians, it was really nice to read about a Palestinian film festival created by someone with both Jewish and Palestinian roots. And it was especially nice that a Jewish publication, of all the magazines out there, was the one to document it. It seems like one tiny, yet vital step towards "published" peace. Thank you!

~Lila M., Encino, CA

What an improvement your magazine is going through! I think the diverse articles are fantastic, informational, and helpful. I'm wondering if you'll have a section for kids sometime soon? My children always put down the magazine just as fast as they pick it up, because there's nothing for them. They'd really like some comic strips, or some sort of section catered to youth. Thank you..

~Mora S., Los Angeles, CA

Thank you for starting an advice section! I will encourage all my friends to write in, I know we could all use some help sometimes.

~Dan M., San Fransisco, CA

Marvin Kharrazi's "Behind the Kharrazi" really touched me. Every article he writes sheds new light upon experiences that I know many young Iranians undergo, and he provides good, and in depth insight into why things happen the way they do, to young Persians who are just trying to follow their dreams. Thank you, Marvin!

~Delilah M., North Hollywood, CA

Rona's letter about the poor in April's magazine was touching. Hopefully she can inspire others to help them the way she did. Also, it would be nice to have the Iranian Jewish Chronicle distributed at UCLA Hillel, and other Hillels in Southern, CA, as many Jewish Persians attend these schools.

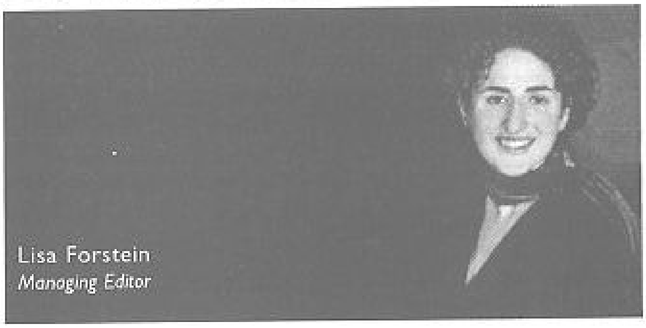
~Sarah F., Westwood, CA

IRANIAN JEWISH CHRONICLE (CHASHM ANDAAZ)

Is published monthly by: Iranian American Jewish Association
A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074 • Beverly Hills, California 90212 • Telephone: (310) 843-9846 • Facsimile: (310) 843-9266

Annual basic subscription rate is: $26.00. • Single copy: $3.00 U.S. Currency Only. • For subscription please call:

From the Editor



Lisa Forstein
Managing Editor

What is one of the toughest things you have ever done? Was it breaking up with a boyfriend or girlfriend, moving away from your parents or working for someone you could not stand? For me, it was simply finding a job. I am completely qualified. I have a college degree and diverse experience with great recommendations. However, without a solid "connection" it was extremely tough to get a job, or even get a job interview.

I sent out 40+ resumes to various organizations I wanted to work for throughout California, and even as far East as Philadelphia and New York. I almost went to Japan for a year to teach English! I got one call from Philadelphia, but they had no budget to fly me out for an interview, and I certainly was not about to foot the bill for a job I might not get.

After much resume revision, Internet searching, resource tapping and sheer frustration with 3+ part-time jobs with which I barely on survived meager salaries I received, a friend called with a connection (the golden word = connection). An organization that often collaborated with Eretz-Siamak Cultural Center in Reseda, CA knew that the Center needed a choral director, and that I was qualified for the position.

I went to the big beautiful white Cultural Center to interview for a musical job and I left as the Managing Editor of Chashm Andaaz (having no idea what Chashm Andaaz meant! I now know it means Viewpoint).

I have recently encountered many new immigrants to the United States – Persian, Russian, Mexican, Armenian and Israeli. The majority, though they have family in the States, did not have these vital connections, and worse, had families to feed and English to learn.

When I overheard them asking people for job search advice, they were often quickly brushed aside. The "advisors" told them it is hard in L.A., and they should move elsewhere. They did not seem to care that elsewhere was away from loved ones, and away from Los Angeles's bustling ethnic communities in which these immigrants feel at home.

I was frustrated for them, as I was once, very recently in their shoes (though fortunately I did not have children to clothe and feed). Finding work here or anywhere is not easy, and perhaps moving to another state may help change the competition. However, it is not impossible, even if one has to pile a few jobs on top of each other until their feet are firmly planted, and paychecks, medical insurance and groceries are continuously flowing.

I am not a career consultant, nor am I striking it rich, however, I am making it. My parents are proud of me, and I am proud of me. And I know from experience that two of the most wonderful things one can utilize during the job hunt are resources and unconditional support. If you're currently searching for work, for any number of reasons, you are not alone. Here are some On-line suggestions:

Non-Profit
http://www.igc.org/html/jobs.html
http://www.nonprofitdirections.org/
http://www.socialworker.com/nonprofit/nplinks.htm

General
www.craigslist.org
www.reclyer.com
www.monster.com
www.careerbuilder.com

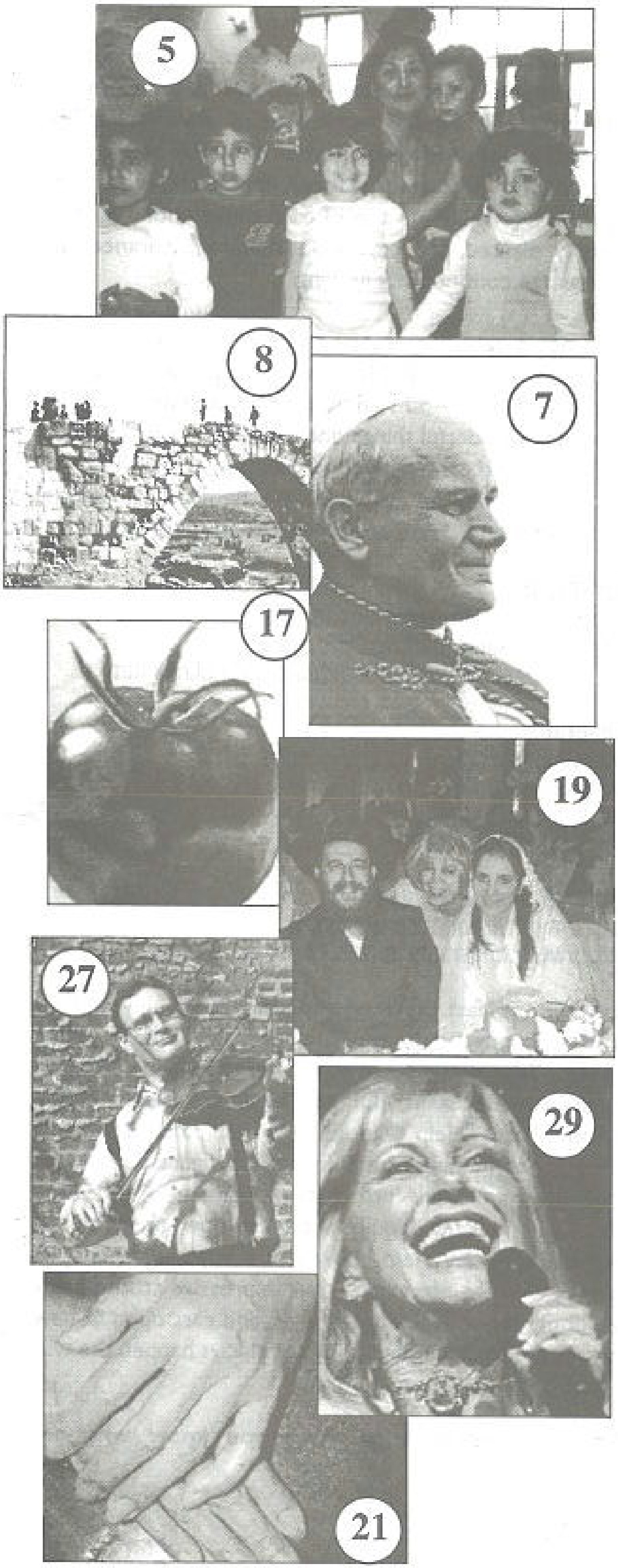
Entertainment & Abroad
http://myracleworks.com/entjobs/
http://www.transitionsabroad.com/index.shtml

Last but not least, tap into your connections. If you think you lack connections, you are probably wrong. For instance: Your sister could have a dentist who needs an administrative assistant. Or, you could frequent a coffee shop that has a "Help Wanted" sign out front. If you are looking for something a bit different, just figure out what it is you want, and walk into that business or organization with resume in hand. Inquire about any open positions – if there are none, let them know that if anything opens up, you are definitely interested. Your impressive attitude may open doors for you. Keep your eyes and ears open to new things, as the total package does not always happen the way we plan.

And be supportive to those you know who are searching.

Lisa Forstein
Managing Editor

contents



چشم انداز ®

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

CHASHM ANDAAZ ®

IRANIAN JEWISH CHRONICLE

No. 120 May 2005

International Judea Foundation
P.O. Box 3074 – Beverly Hills, CA 90212-9879

PRSRT STD
US POSTAGE
PAID
SANTA CLARITA CA
PERMIT # 5013